قواعد و رهنمونهای بیداری اسلامی

تألیف:
محمد نوح نجاتی

سال انتشار: 1381


سنی بوک
www.SunniBook.net

فهرست

مقدمهٔ ناشر

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمداً عبده ورسوله، صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم تسليماً كثيراً، أما بعد:

در این روزها بیداری اسلامی در معرض مصیبتی سرسخت و تهاجم ویرانگری در مناطق مختلف جهان قرار دارد.

زیرا همهٔ دشمنان دست به دست یکدیگر داده اند تا برای سرکوب‌کردن و از بین‌بردن بیداری اسلامی فعالیت جدی نمایند.

و در جریان چنین بحران وحشتناکی بیداری اسلامی باید با تأملی برگذشته با بازنگری خود بپردازد ﴿رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسۡرَافَنَا فِيٓ أَمۡرِنَا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٤٧﴾ [آل عمران: 147][1].

ما مفتخریم که در این کتاب این رهنمودهای مبارك را از شیخ محمد بن صالح (حفظه الله) که برادر علی بن حسین ابولوز خداوند او را توفیق دهد آن را جمع و تهیه نموده به بیداری اسلامی تقدیم می‌کنیم.

اما از طرفی دیگر از گروهی که از صف علماء و دعوتگران برخاسته که با زیر پا گذاشتن روش نصیحت شرعی و نادیده‌گرفتن روش انتقاد پاک علمی و به دور از تعصب و حزب گرایی، تهاجم و علماء و دعوتگران بیداری اسلامی و توطئه چینی علیه آنها و تهمت‌زدن به آنها و اشتباه آفرینی برای آنها عادت و شگرد این طایفه قرار گرفته به شدت متأسفیم.

و ما در این حالت همین دعایی را می‌کنیم که پیامبرمان محمد مصطفی ρ نمود: «**اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اهْدِنِى لِمَا اخْتَلَفْتُ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِى مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**».

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

دار المجد

---

[1]- پروردگارا، گناهانمان و اسرافمان را در کارمان بیامرز و گامهایمان را استوار بدار. و ما را بر گروه کافران پیروز گردان.

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل عمران: 102]. «ای کسانی که ایمان آورده اید آنچنان که باید از خدا ترسید، از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منهیات گوهر تقوا را به دامان گیرید) و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمی‌رید مگر آن که مسلمان باشید».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [نساء: 1]. «ای مردمان از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید. و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و صلهٔ رحم را نادیده گیرید)، زیرا که بی‌گمان خداوند مراقب شما است. (و کردار و رفتار شما از دیدهٔ او پنهان نمی‌ماند)».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١﴾ [احزاب: 70- 71]. «ای مؤمنان از خدا بترسید (توفیق خیرتان می‌دهد) اعمالتان را بایسته می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هرکه از خداوند و پیغمبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

اما بعد:

امت اسلامی امروز شاهد بیداری اسلامی مبارکی در تمام جوانب زندگی‌اش می‌باشد که دختران و پسران جوان این بیداری اسلامی مبارک را بوجود آورده اند. اما هرکسی با ژرف‌اندیشی به وضعیت این بیداری بنگرد خواهد یافت که بیداری اسلامی با مشکلات زیادی مواجه است و این امری است که بعضی از علماء و دعوتگران و طلاب را واداشته تا قوانین و ضوابطی وضع نمایند که جوانان این بیداری مبارک طبق آن قواعد حرکت کنند.

اما شکی نیست که دشمنان این بیداری از قبیل یهود و نصارا و دیگران به مقابله با آن برمی‌خیزند، زیرا آنها از نتیجه‌های بیداری اسلامی هراس دارند و می‌دانند که اگر بیداری اسلامی قدرت بگیرد و مأموریت خویش را تکمیل نماید آنها و تخت و تاجشان را درهم خواهد شکست.

پس جوانان این بیداری، برای موفقیت‌آمیزبودن کارشان و تداوم آن باید چکار کنند؟!

جوانان این بیداری باید قبل از همه چیز به کتاب خدا و سنت پیامبرش ρ پایبند باشند و روش صحیح و درستی را که آنها برآن حرکت خواهند کرد از این منبع اساسی اخذ کنند.

جوانان بیداری اسلامی چه دختر و چه پسر اگر روش آنها بر پایۀ کتاب خدا و سنت پیامبر ρ نباشد، بیداری و حرکت اسلامی آنها حرکتی شتابزده و انحرافی خواهد بود و بیم آن می‌رود که تخریب آن بیشتر از اصلاح و آبادانی‌اش باشد.

جوانان این بیداری باید به روش درستی که قبل از آنها سرور انسانیت ρ حرکت کرده و پس از او اصحاب و یاران گرامی او ψ بر همان مسیر گامزن بوده اند و همچنین تابعین و تبع تابعین بر همین راه حرکت کرده اند، حرکت کنند.

همچنین جوانان بیداری باید با وحدت کلمه و اتخاذ یک روش، قدرت واحدی باشند، زیرا تفرقه و از هم‌پاشیدگی نتیجۀ خوبی نخواهد داشت و دشمنان خدا را در شرق و غرب خوشحال خواهد کرد.

علماء و دعوتگران و طلاب در هرکجا که هستید شما را سوگند به خدا که تفرقه و از هم‌پاشیدگی و اختلاف را رها کنید، علماء و دعوتگران و طلاب باید با

جدیت در طلب حق و پیروی از آن بکوشند تا همه به یک نقطه برسند، و باید بدانند که اختلاف در بعضی از مسایل فقهی و فرعی و اجتهادی امری است لازم که امت نمی‌تواند از آن سالم بماند، بلکه یاران پیامبر ρ که بهترین افراد این امت بوده اند آنها نیز از چنین اختلاف‌ها سالم و به دور نمانده اند.

همچنین باید بدانند که اختلاف در آن چیزهایی که ذکر کردیم نباید تأثیری بر الفت و دوستی‌شان داشته باشد به شرطی که هرکدام از آنها تابع دلیل باشد و تعصبی برای مذهبی یا رأیی نداشته باشد و طرفدار گروه یا جماعتی نباشد.

در این کتاب شیخ محمد صالح (حفظه الله تعالی ورعاه) قواعد مهمی را برای ما وضع می‌نماید که لازم است این بیداری طبق آن قواعد باشد، تا این بیداری بیداری مبارکی به اذن خداوند شود، و پس از آن این دانشمند ارجمند جوانان را به بسیاری از قضایایی که تعلق دارد به بیداری اسلامی، راهنمایی می‌کند و اشتباهات را برای جوانان بیان می‌دارد تا از آن پرهیز کنند و روش صحیح را برای آنها بیان می‌کند تا برآن حرکت کنند.

و این کتاب از بسیاری از سخنرانی‌ها و فتواها و نوارها و نوشته‌های شیخ محمد بن صالح جمع‌آوری شده است. من به کمک بعضی از برادران (جزاهم الله خیراً) مطالب کتاب را برحسب این که، آنچه را بهتر و مهم‌تر دانسته‌ام مقدم نموده‌ام اینگونه ترتیب داده‌ام:

بخش اول: قواعد مهم موفقیت بیداری اسلامی.

بخش دوم: رهنمودهایی برای جوانان بیداری اسلامی (پرسشها و پاسخها) بخش دوم شامل صد پرسش و پاسخ است که این پرسش و پاسخ‌ها عبارت است از پندها و رهنمودهایی برای عموم دعوتگران به راه خدا، بویژه جوانان بیداری اسلامی می‌باشد. و در خلال این پرسش‌ها و پاسخ‌ها شیخ، حکم دعوت را به راه خدا و این که وظیفهٔ اصلی دعوتگر چیست؟ و روش دعوت به راه خدا را بیان می‌کند.

سپس شیخ بسیاری از اشتباهاتی که جوانان در دعوت مرتکب آن می‌شوند را بیان می‌دارد. و از اشتبهات مهمی که شیخ در مورد آن سخنی طولانی ایراد نموده

است مسئلهٔ تفرقه و دشمنی و کینه‌ورزی میان جوانان است، پس از آن شیخ حکم به کارگرفتن وسایل جدید در دعوت به راه خدا را بیان می‌کند.

و نیز به پرسش‌هایی در مورد دعوت‌دادن پدر و مادر و برادران و خویشاوندان و دیگران پاسخ می‌گوید.

اما مسئلهٔ گروه‌های اسلامی و تکثر و تعدد آن، و این که آیا اساسی در قرآن و سنت دارد یا نه؟ و این که آیا این گروه‌ها احزاب نامیده می‌شوند؟ و حکم کسی که به یکی از این گروه‌ها خودش را منتسب کرده، شیخ در مورد همه اینها بیش از پانزده سؤال را جواب می‌دهد.

پس از آن در مورد نقش زن در جامعه و این که آیا بر او لازم است که دعوت بدهد؟ و چگونه همجنس‌های خود را دعوت دهد؟ به تمام این پرسش‌ها پاسخ می‌دهد.

اما بخش آخر پرسش‌ها در مورد دعوت کفار است و این که آیا دعوت‌دادن کافر به اسلام واجب است؟ و آیا سفر به کشورهای بیگانه برای دعوت جایز است؟ اساس‌ها و روش‌هایی که طبق آن کافر دعوت داده می‌شود چیست؟

و در پایان بعد از جمع و ترتیب کتاب به گونه‌ای که اکنون شما می‌بینید به شیخ ارائه شد و او آن را خوانده و در بعضی موارد تصحیح و در بعضی جاها حذف و مطالبی را نیز اضافه نموده و سپس اجازهٔ چاپ آن را داد، خداوند به خاطر خدمتی که برای ما و اسلام انجام داده است به او بهترین پاداش را بدهد، همانا خداوند توانا و قادر است. و از خداوند می‌خواهم که این عمل مرا خالص برای خویش بگرداند که در آن ریا و شهرت‌طلبی نباشد و اگر در آن نقص یا کوتاهی مشاهده شود از جانب من و شیطان است و اگر مطالب آن درست و صحیح مرتب شده است پس از جانب خداوند است.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

برادرتان:

ابوانس علی بن حسین ابولوز دوشنبه 12 / 2 / 1413 هـ ق

بخش اول
قواعد مهم برای موفقیت بیداری اسلامی

مقدمه

همانا ستایش مخصوص خداوند است، او را سپاس می‌گوییم و از او یاری می‌جوییم و از او آمرزش می‌طلبیم، و از بدی‌های وجود و از زشتی کردارمان به او پناه می‌بریم، هرکسی را خداوند هدایت کند گمراه‌کننده‌ای برای او نیست و هرکسی را که خداوند گمراه کند هدایت‌کننده‌ای برای او نیست، و گواهی می‌دهم که هیچ معبود حقی جز خدا نیست، یگانه و یکتا است، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر خدا است، و خداوند او را با هدایت و دین حق به سوی مردم فرستاد، و او رسالت را تبلیغ نمود و امانت را ادا کرد و امت را نصیحت نمود و در راه خدا آنگونه که حق جهاد بود جهاد نمود و امت را بر شاهراه روشن و بی‌آلایش که شب آن چون روز روشن است و به جز هلاک‌شونده‌ای کسی از آن منحرف نمی‌شود قرار داد.

و پس از او خلفای راشدین و ائمۀ هدایت یافته کسانی که میان امت در عقیده و عبادت و سلوک و رفتار و دعوت به راه خدا و جهاد در راه خدا به روش پیامبرρ رفتار نمودند راه او را ا دامه دادند و خداوند به وسیلۀ آنها راه را به جهانیان نمایانده و تاریکی را روشن نمود که در رأس آنها ابوبکر صدیق قرار داشت پس از او عمر فاروق و پس از او عثمان ذی النورین و پس از او علی ψ بود که وقتی پیامبر ρ او را به خیبر فرستاد به او گفت: همچنان آرام آرام به راهت ادامه بده تا این که به منطقۀ آنها فرود بیایی، چون به آنجا رسیدی آنها را به اسلام دعوت کن و آنها را از حقوق الهی که بر آنها واجب است خبر بده، زیرا سوگند به خداوند به وسیلۀ تو یک نفر را هدایت کند برایت از شترهای سرخ بهتر است[1].

---

(1)- بخاری از حدیث سهل بن سعد τ شماره (2942) الفتح (6 / 130)، کتاب الجهاد والسیر باب (102) و مسلم به شماره (34 – 2406) کتاب فضائل الصحابه باب (4).

اما بعد:

برادران گرامی... نعمت حرکت مبارک اسلام‌گرایی و بیداری زندهٔ جوانان اسلام که خداوند به امت اسلامی در این سرزمین و در دیگر جاه‌ها ارزانی نموده بر همگان پوشیده نیست و آنها به سمتی حرکت می‌کنند که این گرایش وسیلهٔ تکمیل گرایش ورودی سابق و گذشته خواهد بود.

هدف این گرایش سالم، رسیدن به آیین و شریعت الهی در خلال کتاب خدا و سنت پیامبرش ρ است.

شکی نیست که دشمنان این بیداری و حرکت، بر ضد آن قیام می‌کنند همچنان که علیه حرکت و بیداری‌های مبارک دیگری نیز قیام کرده اند.

زیراه هرگاه نور حق مشتعل شود آتش باطل نیز شعله‌ور خواهد شد اما: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطۡفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨﴾ [صف: 8]. «می‌خواهند نور (آیین) خدا را با دهان‌هایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آیین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند».

این بیداری اسلامی که ما آن را در جوانان دختر و پسرمان (الحمد لله) مشاهده می‌کنیم تنها در این سرزمین نیست، بلکه در همهٔ کشورهای اسلامی وجود دارد و این بیداری نیازمند چیزهایی است که آن را به حکم خداوند حرکتی مفید و سازنده بگرداند.

در مطالبی که بیان خواهد شد با کمک از خداوند به بیان این نیازمندی‌ها و قواعد خواهم پرداخت تا این که بیداری اسلامی به یاری خدا موفق و مفید و سازنده باشد.

و از خداوند می‌خواهم که این کتاب را نور و رهنمایی برای نویسنده و خواننده و تمام مسلمین قرار دهد.

قاعدۀ اول: تمسک به قرآن و سنت

برادران... این بیداری اسلامی به سپاس خداوند در همۀ کشورهای اسلامی آنگونه که به ما خبر می‌رسد عام و فراگیر است، اما لازم است که این بیداری براساس و پایه محکمی از قرآن و سنت استوار باشد؛ زیرا اگر بر پایه قرآن و سنت رسول ρ استوار نباشد، این بیداری، بیداری شتابزده و طوفانی خواهد بود که بسا اوقات تخریب آن از اصلاح و آبادانی بیشتر خواهد بود. اما اگر براساس قرآن و سنت رسول ρ - که ثابت اند – بنا شود اثر فعال و چشمگیری در امت اسلامی و دیگران خواهد داشت.

همۀ ما داستان طولانی ابوسفیان را که وقتی به شام آمد و با هرقل پادشاه روم و فرمان روای آن زمان شام گردهم آمدند، ما می‌دانیم ابوسفیان در آن وقت کافر بود. ابوسفیان عقاید پیامبر ρ را از قبیل عبادت خداوند ترک بتها و خوبی اخلاق و رفتار و صداقت و وفاداری و دیگر آورده‌های شریعت را برشمرد، پس از آن هرقل به ابوسفیان گفت: «اگر آنچه تو می‌گویی حقیقت است به زودی این فرد مالک آنچه می‌شود که زیر پای من است»[1].

در آن روزها که هنوز عرب دین پیامبر ρ را نپذیرفته بودند، بلکه پیامبر ρ هنوز در سرزمین هجرت (مکه) زندگی به سر می‌برد و هنوز مکه فتح نشده بود، چه کسی تصور می‌کرد که پیامبر ρ روزی به چنین پیروزی دست پیدا خواهد کرد، چه کسی تصور می‌کرد که پادشاهی چون هرقل در میان قومش چنین سخنی را به زبان بیاورد «اگر آنچه تو می‌گویی حقیقت است به زودی این فرد مالک آنچه می‌شود که زیر پای من است»؟! این چیزی که هرقل توقع آن را داشت محقق شد یا نه؟! آیا پیامبر ρ زیر پاهای هرقل یعنی شام را تصرف کرد و مالک شد؟

از کجا پیامبر ρ مالک شام شد در صورتی که پیامبر ρ درگذشت، اما هنوز شام فتح نشده بود؟!!

---

(1)- قسمتی از حدیثی که بخاری روایت کرده است شماره (7) الفتح (1 / 42) کتاب بدء الوحی باب (6) حدیث را ابن مسعود از ابوسفیان ابن حرب روایت کرده است.

آری، پیامبر ρ سرزمین هرقل را با دعوت خود تصرف کرد و مالک آن شد نه با شخص خویش، زیرا این دعوت او به این سرزمین راه پیدا کرد و شرک و بت‌ها را از بین برد، و خلفای راشدین بعد از محمد ρ به وسیلۀ دعوت و شریعت پیامبر ρ حاکم و مالک سرزمین شام گردیدند.

ما می‌گوییم اگر امت اسلامی حکام و مردم همه واقعاً به دین خداوند باز گردند، و مؤمنان را دوست خود قرار داده و با کفار دشمنی ورزند؛ مالک مشارق و مغارب زمین خواهند شد، و این نه به این خاطر است که به وسیلۀ ملیت یا شخصیت یا به انتساب به قبیله‌ای مشخص پیروز می‌شوند، بلکه آنها چون برای اجرای دین الهی بپا خاسته اند پیروز می‌شوند، و خداوند عزوجل ضامن شده تا دین خود را بر همۀ ادیان چیره و غالب بگرداند. و فرموده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾ [صف: 9]. «خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آیین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آیین را بر همۀ آیین‌های دیگر چیره گرداند»، و لازمۀ چیرگی و پیروزی این دین این است که کسانی به این دین تمسک جسته اند یاری داده شوند.

برادران... این بیداری که جوانان مسلمین را فرا گرفته اگر بر کتاب خدا و سنت پیامبر ρ استوار نباشد بیداری انحرافی و شتابزده خواهد بود و بیم آن می رود که تخریب آن بیشتر از اصلاح و آبادانی‌اش باشد. اما اگر گفته شود چگونه به کتاب و سنت پیامبر ρ باز گردیم؟

اما مراجعه به کتاب خدا:

زمانی می‌توان گفت که: مسلمین به کتاب خدا بازگشته اند که بر تدبر و اندیشیدن به کتاب خدای عزوجل سپس بر عمل به دستوراتی که در آن آمده حریص و مشتاق باشند، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: 29].«ای پیامبر این

قرآن) کتاب پرخیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده ایم تا در بارهٔ آیه‌هایش بیاندیشید، و خردمندان پند گیرند».

﴿لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَـٰتِهِۦ﴾ تدبر در آیات وسیلهٔ فهمیدن معنی است.

﴿ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَـٰبِ﴾ پند پذیرفتن یعنی عمل به قرآن.

پس حکمت نزول قرآن به خاطر این دو مطلب است (تدبر در آیات) و (پند پذیرفتن).

لذا ما باید به کتاب خدا بازگشته تا در آن بیاندیشیم و مفاهیم آن را درک کنیم و سپس زندگی خود را با دستورات قرآن تطبیق دهیم. سوگند به خدا که سعادت دنیا و آخرت در تمسک به کتاب خدا است و خداوند متعال فرموده است: ﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ١٢٣ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ ١٢٤﴾ [طه: 123- 124]. یعنی: «هرکس از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد، و هرکه از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتاب‌های آسمانی دوری گزیند)، زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت؛ (چون نه به قسمت خدادادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا وقدر الهی گشت) و روز رستاخیز او را نابینا گرد می‌آوریم (به عرصهٔ قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم». بنابراین، هیچ فردی را از بندهٔ مؤمن گرچه فقیر و مستمند باشد آرامتر و آسوده خاطرتر نخواهی یافت و اینجا است که مؤمن از همهٔ مردم آرامش بیشتری دارد وسعهٔ صدرش از همه بیشتر است، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ [نحل: 97]. یعنی: «هرکس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در آن دنیا) پاداش (کارهای خوب و متوسط و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

زندگی پاکیزه و بی‌آلایش چیست؟

آیا فزونی و کثرت مال یعنی زندگی پاک؟!!

یا زندگی پاکیزه زیادی فرزند است؟!! یا امنیت در مناطق را می‌توان حیات و زندگی پاکیزه گفت؟!!

نه بلکه زندگی پاکیزه یعنی آرامش خاطر و شرح صدر، حتی اگر انسان هم در سخت‌ترین شرایط فقر و مشکلات به سر ببرد، اما او قلبش آرام و خاطرش آسوده است. پیامبر ρ فرموده است: «**عَجَبًا لأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَاكَ لأَحَدٍ إِلاَّ لِلْمُؤْمِنِ إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ**»[1]. یعنی: «کار مؤمن انسان را به شگفتی و تعجب وامی‌دارد، زیرا همۀ کارش برای او خیر و خوبی است و این امر برای هیچکس جز مؤمن ممکن نیست، اگر دچار سختی و مصیبت شود صبر می‌کند که برایش خیر است و اگر راحتی و خوشحالی برای او پیش بیاید شکر می‌کند و این هم برایش خیر است».

آیا اگر کافر دچار مشکل و ناخوشی بگردد، آیا صبر خواهد کرد؟ خیر بلکه غمگین می‌شود و دنیا برایش تنگ خواهد شد و بسا اوقات دست به خودکشی می‌زند و خودش را می‌کشد، اما مؤمن هنگام بروز مشکل صبر را پیشه می‌کند و لذت صبر را در آرامش خاطر و شرح صدر احساس می‌کند. بنابراین، زندگی او پاکیزه و زیبا می‌گردد، و اینجا است که خداوند فرموده است: ﴿فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗ﴾ (ما به او زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشم بطوری که) زندگی در قلب و روان او پاک و زیبا خواهد بود.

یکی از تاریخ‌نگارانی که از زندگی حافظ ابن حجر/ سخن گفته اند، می‌گوید: حافظ ابن حجر در زمان خود (قاضی القضاة) عصر بود و چون وقتی می‌خواست سر کارش برود گاری که اسب‌ها یا قاطرها آن را به دنبال خود می‌کشیدند آورده می‌شد، او او همراه با دسته‌ای سوار برآن می‌شد و به محل کارش می‌رفت. روزی ازکنار مردی یهودی که در مصر روغن‌فروشی می‌کرد گذشت، معمولاً روغن‌فروشان لباس‌هایشان آلوده و چرکین است، یهودی آمد و دسته را نگاه داشت، و به حافظ ابن حجر / گفت: پیامبرتان می‌گوید: «**الدُّنْيَا سِجْنُ**

---

(1)- مسلم به روایت صهیب τ شماره (64 – 2999) کتاب الزهد و الرقائق باب (13).

الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ»[1]. «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است» اما تو قاضی القضاة مصر هستی و همراه با این دسته در این ناز و نعمت قرار داری و من در چنین عذاب و بدبختی زندگی به سر می‌برم. حافظ ابن حجر / گفت: من که در ناز و نعمت و راحتی اگر درست باشد زندگی می گذرانم این همه نعمت‌ها نسبت به نعمت‌های بهشت بسان زندان می‌ماند و بدبختی و رنجی که تو در آن به سر می‌بری نسبت به رنج و عذاب جهنم، بهشتی است، یهودی گفت: «**أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**» (گواهی می‌دهم که هیچ معبود حقی جز خدا نیست و محمد بندۀ خدا و پیامبرش است) و مسلمان شد.

پس مؤمن در هر حالی که باشد بر خیر و خوبی خواهد بود، زیرا او کسی است که در دنیا و آخرت فایده برده است. و کافر در رنج و زشتی قرار دارد و او کسی است که در دنیا و آخرت زیان دیده است.

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَٱلۡعَصۡرِ ۝١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ۝٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ۝٣﴾ [عصر: 1– 3]. یعنی: «سوگند به زمان (که سرمایۀ زندگی انسان، و فرصت تلاش او برای نیل به سعادت دو جهان است) انسان‌ها همه زیان‌مندند مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، و همدیگر را به تمسک به حق (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبائی (در تحمل سختی‌ها و دشواری‌ها و دردها و رنج‌هایی) توصیه می‌نمایند». کفار و کسانی را که دین خداوندی را ضایع نموده و در لذت و خوشگذرانی خود و منهمک و گمراه هستند آنها گرچه کاخ بسازند و آن را محکم کنند و دنیا برایشان زیبا و شکوفا باشد، اما در حقیقت آنها در جهنم اند. یکی از سلف می‌گوید: «اگر پادشاهان و فرزندان پادشاهان می‌دانستند که ما در چه نعمتی به سر می‌بریم برای گرفتن آن از دست ما با شمشیر به مقابلۀ ما می‌پرداختند».

اما مؤمنان با ذکر و مناجات الهی در نعمت به سر می‌برند و به قضا و تقدیر الهی راضی اند اگر به مصیبت و ناخوشی گرفتار شوند صبر می‌کنند و اگر به

---

(1)- مسلم به روایت ابوهریره τ شماره (1 – 2956) کتاب الزهد والرقائق.

راحتی و خوشی دست پیدا کنند شکر خدا را به جا می‌آورند. بنابراین، آنها در بهترین نعمت و رفاه قرار دارند برخلاف اهل دنیا که آنها طوری هستند که خداوند آنها را در قرآن توصیف نموده و فرموده است: ﴿فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ ٥٨﴾ [توبه: 58]. یعنی: «اگر به آنان چیزی از غنائم داده شود خشنود می‌شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نشود هرچه زودتر خشم می‌گیرند (و اخم تخم می‌کنند)».

ای برادران: این کتاب خداوند که در دسترسمان است بیایید به آن مراجعه کنیم و به آن تدبر کنیم و به چیزهایی که در آن آمده است عمل کنیم.

اما بازگشت به سنت نبوی:

سنت پیامبر ρ در میان ما به سپاس خداوند ثابت و محفوظ است حتی احادیثی هم به دروغ به پیامبر ρ نسبت داده اند، زیرا علماء، سنت پیامبر ρ را بیان داشته اند، و نیز آنچه به دروغ به او ρ نسبت داده شده آن را نیز برای ما بیان کرده اند و به حمد الهی سنت، آشکار و محفوظ باقی مانده است که هر فردی با مراجعه به کتاب‌ها اگر برایش ممکن باشد و یا با پرسیدن از علماء می‌تواند به سنت دست پیدا نماید.

اما اگر کسی بگوید که: تو می‌گویی به کتاب خدا و سنت پیامبر ρ باید مراجعه کرد، در صورتی که ما مردمی را می‌بینیم که از کتاب‌های تألیف‌شده در مذاهب پیروی می‌کنند و می‌گویند: مذهب من فلان است؛ من پیرو فلان مذهب هستم!! تا جائی که اگر شخصی را فتوا بدهی و به او بگویی که: پیامبر ρ چنین فرموده است، می‌گوید: من حنفی هستم، یا پیرو مذهب شافعی‌ام یا می‌گوید: مالکی هستم، یا می‌گوید: حنبلی و... امثال آن هستم، پس گفتۀ تو و عمل آنها را چگونه می‌توان تطبیق داد؟

جواب این است که به آنها بگوییم همۀ ما اقرار می‌کنیم و می‌گوییم: «**أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**».

پس معنی گواهی‌دادن به این که محمد ρ پیامبر خدا است چیست؟

علماء گفته اند: گواهی‌دادن به رسالت پیامبر ρ یعنی: «پیروی از او، در آنچه بدان امر نموده و پرهیز از آنچه او نهی فرموده و تصدیق او در آنچه گفته است».

این است گواهی‌دادن به این که محمد ρ پیامبر خدا است.

پس هرگاه فردی بگوید که: مذهب من فلان است و من پیرو فلان مذهبم به او می‌گوییم که: آنچه ما می‌گوییم فرمودۀ پیامبر ρ است و تو نباید به قول کسی دیگر به مخالفت با گفتۀ پیامبر برخیزی.

حتی امامان مذاهب از تقلید محض از آنها نهی کرده اند و می‌گویند:

«هرگاه حق مشخص و روشن شد لازم است به حق بازگشته و از آن پیروی باید کرد».

و ما به برادری که در برابر حدیث پیامبر ρ با ما به استدلال از فلان مذهب مخالفت می‌کند می‌گوییم: ما و شما همه گواهی می‌دهیم که محمد پیامبر خدا است، و این شهادت مقتضی این است که ما جز او از کسی پیروی نکنیم، و سنت پیامبر ρ در میان ما روشن و واضح و آشکارا موجود است، اما هدف من از این گفته این نیست که از اهمیت مراجعه به کتاب‌های فقهاء و اهل علم بکاهم؛ بلکه مراجعه به کتاب‌های آنان به قصد استفاده و شناخت راه‌های استنباط احکام از ادلۀ آن از چیزهایی است که ممکن نیست طلب علم بدون مراجعه با آن به دست بیاید.

بنابراین، افرادی را که به دست علماء، فقه نیاموخته اند می‌بینیم که دارای اشتباهات و لغزش‌های فراوانی هستند، زیرا نگرش آنها کمتر از میزانی است که باید به اندازۀ آن به امور بنگرند، به طور مثال صحیح بخاری را برمی‌دارند و از بعضی احادیث استدلال می‌کنند با وجود این که در احادیث حدیث عام و مختص و مطلق و مقید و احادیث منسوخ نیز وجود دارد، اما آنها به این مطالب پی نمی‌برند و در نتیجه بر اثر این که عام و خاص و مطلق و مقید و... را نمی‌دانند به گمراهی بزرگی دچار می‌شوند.

برادران، مهم این است که ما شالودۀ حرکت و بیداری خود را بر دو اساس یعنی کتاب خدا و سنت پیامبر ρ پی‌ریزی کنیم و بر کتاب خدا و سنت پیامبر ρ سخن هیچکسی را هرکس که باشد مقدم نداریم.

قاعدۀ دوم: علم و بصیرت

یکی از اموری که باید این بیداری اسلامی براساس آن باشد، علم است. یعنی علم به شریعت خدا و علمی که برگرفته شده از دو منبع اساسی یعنی کتاب خدا و سنت رسول الله ρ باشد، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾ [سوره نحل: 44]. «و قرآن را بر تو نازل کرده ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است (که احکام و تعلیمات اسلامی است)» ﴿وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمًا ١١٣﴾ [نساء: 113]. یعنی: «خداوند کتاب (قرآن را که ترازوی جداسازی حق از باطل است) بر تو نازل کرده است و حکمت را (به دل تو القا نموده است) و چیزی (از شرائع و احکام) را به تو آموخته است که نمی‌توانستی (جز در پرتو وحی) آن را بیاموزی و بدانی، فضل خدا و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است».

علم اساس و مادۀ دعوت است و هرگز ممکن نیست دعوتی طبق رضای الهی شکل بگیرد، اما این که بر پایۀ علم استوار باشد. امام بخاری / در صحیح خود عنوانی گذاشته (**باب العلم قبل القول والعمل**)

و از این گفتۀ خداوند متعال استدلال نموده است که ﴿فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ﴾ [محمد: 19]. یعنی: «بدان که قطعاً هیچ معبود حقی جز الله وجود ندارد. و برای گناهان خود آمرزش بخواه».

هر دعوت بدون علمی خالی از انحراف و گمراهی نخواهد بود، به خاطر این پیامبر ρ امتش را تحذیر می‌کند از زمانی که علماء از بین می‌روند و سران نادان و جاهلی باقی می‌مانند که مردم را بدون علم فتوا می‌دهند و خود گمراه می‌شوند ودیگران را گمراه می‌کنند.

ما بسیاری از برادرانی را که بیداری اسلامی آنها را فرا گرفته می‌بینیم که بر اثر احساسات و عواطف دینی جذب حرکت اسلامی شده اند بدون شک احساس و

عاطفهٔ دینی چیر خوبی است، زیرا اگر احساس و عاطفه وجود نداشته باشد اقدام هم صورت نخواهد گرفت، اما عاطفه به تنهایی کافی نیست، بلکه باید علم و دانشی باشد که انسان در عمل و دعوتش، برآن حرکت نماید، به خاطر این پیامبرρ فرموده است: «**بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً**»(1) یعنی از من به مردم تبلیغ کنید، حتی اگر یک آیه باشد. بدون علم و آگاهی بر شریعت پیامبر امکان ندارد بتوانیم برای مردم تبلیغ کنیم، زیرا «**بَلِّغُوا عَنِّي**» «از من به مردم تبلیغ کنید» بدین معنا است که پیامبر ما را جانشین خود قرار داده برای تبلیغ‌کردن چیزهائی که از جانب او صادر شده است.

بنابراین، دعوتگر باید به آنچه مردم را بدان دعوت می‌دهد عالم باشد و دارای علمی صحیح و متکی بر کتاب خدا و سنت رسول الله ρ باشد، زیرا هر علمی که از منابعی غیر از کتاب و سنت برگرفته شده باشد باید نخست آن را به قرآن و سنت عرضه کرد و بعد از این که به قرآن و سنت عرضه شد یا با قرآن و سنت موافق است و یا مخالف خواهد بود، اگر موافق باشد پذیرفته می‌شود، و اگر با قرآن و سنت مخالف باشد نپذیرفتن و بازگرداندن آن به صاحبش هرکسی که باشد واجب است، زیرا از ابن عباس ب روایت شده که گفت: «**یوشك أن تنزل علیکم حجارة من السماء، أقول: قال رسول الله وتقولون: قال أبو بکر وعمر**» یعنی: «نزدیک است که از آسمان بر شما سنگ ببارد من می‌گویم: پیامبر چنین فرموده است و شما می‌گویید ابوبکر و عمر چنین گفته اند».

پس وقتی که گفتهٔ ابوبکر و عمر هرگاه با حدیث پیامبر ρ مخالف باشد اعتباری نخواهد داشت پس در مورد گفته‌های کسانی که در علم و تقوا و همراهی پیامبر و خلافت از آنها پایینتر هستند یا اصلاً همراه پیامبر نبوده و خلافت نصیب آنها نشده چه فکر می‌کنید، بله وقتی اقوال آنها در صورت مخالفت با قول پیامبر پذیرفته نمی‌شود اقوال افرادی که از آنها در سطح پاین‌تر هستند اگر با قرآن و سنت مخالف باشد به طریق اولی پذیرفته نخواهد شد.

---

(1)- بخاری به روایت عبدالله بن عمرو شماره (3461) الفتح: (6 / 572) کتاب الأنبیاء باب (50).

خداوند متعال فرموده است: ﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ [نور: 63]. یعنی: آنان که با فرمان او (پیامبر) مخالفت می‌کنند باید از این بترسند که فتنه‌ای (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی)».

امام احمد / گفته است: آیا می‌دانی فتنه چیست؟ فتنه یعنی شرک، زیرا وقتی فرد بعضی از گفته‌های پیامبر ρ را رد کند و نپذیرد شاید در قلبش انحرافی پیدا شود و آنگاه او هلاک شود.

پس دعوت بدون علم، دعوتی است بر پایه جهل و دعوت بر پایۀ جهل ضررش از فایده‌اش بیشتر است، زیرا چنین دعوتگری خودش را مرشد و راهنما قرار داده پس اگر جاهل باشد او بر اثر جهل گمراه می‌شود و دیگران را گمراه می‌کند (و العیاذ بالله) و جهل او جهل مرکب است و جهل مرکب، از جهل ساده سخت‌تر و بدتر است، زیرا کسی که دارای جهل ساده می‌باشد خودش جاهل است و سخنی نمی‌گوید و با آموختن می‌توان این جهل را رفع نمود، اما مشکل اصلی حالت جهل مرکب است، زیرا فرد دارای جهل مرکب ساکت نمی‌نشیند، بلکه حرف می‌زند گرچه از روی جهالت باشد و اینجا است که تخریب و گمراه‌کردن او از روشن‌کردن راه و راهنمایی به راه بیشتر خواهد بود.

برادران: دعوت به راه خدا بدون علم برخلاف سیرۀ پیامبر ρ و پیروانش می‌باشد. بشنویم فرمودۀ الهی که پیامبر ρ را امر می‌کند: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [یوسف: 108]. یعنی: «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی به سوی خداوند دعوت می‌کنم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و خدا را منزه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمرۀ مشرکان نمی باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم)».

پس پیامبر فرموده: من و کسانی که از من پیروی می‌کنند به سوی خدا بر پایۀ علم و بینش دعوت می‌دهیم عین هرکس که از پیامبر ρ پیروی می‌کند باید براساس علم و دانش به راه خدا دعوت دهند نه براساس جهل و نادانی.

ای دعوتگر به راه خدا در گفتۀ خداوند (عَلَىٰ بَصِيرَةٍ: بر آگاهی و بینش) فکر کن، یعنی دارای علم و بینش در سه چیز:

نخست: باید به آنچه مردم را بدان فرا می‌خواند علم و بصیرت داشته باشد:

اینگونه که باید به حکم شرعی که مردم را به آن دعوت می‌دهد عالم باشد، زیرا ممکن است به چیزی دعوت بدهد و گمان می‌برد که واجب است اما در شریعت آن مسئله واجب نیست، او با این کار بندگان خدا را الزام به انجام کاری می‌کند که خداوند آنها را بدان کار ملزم نکرده است، و بسا مردم را به ترک چیزی فرا می‌خواند به گمان این که حرام است اما آن چیز در دین الهی حرام نیست و اینگونه چیزی را که خدا برای بندگانش حلال نموده او حرام می‌گرداند.

شنیده‌ام که فردی مردم را به ترک هرچیز جدیدی گرچه نیاز به آن باشد و ضرر شرعی در آن هم وجود نداشته باشد فرا می‌خواند، به عنوان مثال می‌گوید: به صدای قرآن که از ضبط صوت پخش می‌شود گوش نکنید؟! اگر پرسیده شود چرا؟ می‌گوید: چون چنین چیزی در عهد پیامبر ρ و اصحابش وجود نداشته است، پس بدعت شمرده می‌شود و پیامبر ρ فرموده است: «**كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ**»[1] «هر بدعتی گمراهی است».

این فرد به راه خدا دعوت داده، اما بدون این که در آنچه دعوت می‌دهد بینش و آگاهی داشته باشد، چون ضبط صورت وسیله‌ای برای حفظ سخن شنیده شده می‌باشد و وسایل را نمی‌توان مثل مقاصد دانست، بلکه وسایل حکم مقاصد را دارند.

---

(1)- قسمتی از حدیثی در مسلم به روایت جابر بن عبدالله τ شماره (43 – 867) کتاب الجمعة باب (13).

بنابراین، آیا در زمان پیامبر ρ کتابخانه و چاپخانه که کتاب چاپ شود وجود داشته است و آیا در دوران پیامبر ρ اماکن انبار و بایگانی کتاب وجود داشته است؟

خیر، وجود نداشته است. بلکه در عهد پیامبر ρ تأریخی هم وجود نداشته، و اولی کسی که تاریخ را برای مسلمین وضع نمود عمر بن خطاب τ بود که در سال شانزدهم هجری به این عمل اقدام نمود، آیا می‌توان گفت: استفادهٔ تاریخ بدعت است و جایز نیست؟ نه. بنابراین، ما باید به آنچه دعوت می‌دهیم آگاه و دارای بینش باشیم، و برعکس اینها افرادی یافت می‌شوند که در این امور زیاده‌روی می‌کنند به طور مثال فردی می‌گوید: نواری که در آن اذان ضبط شده کنار میکروفون بگذارید تا اذان پخش شود این فرد برعکس فرد اول نمی‌خواهد که ما عبادت اذان را انجام دهیم، بلکه او از ما می‌خواهد تا به وسیلهٔ میکروفون مردم صدای مؤذنی را بشنوند که شاید هم زنده نیست، این کار نیز اشتباه است.

خلاصه این که انسان باید در آنچه دعوت می‌دهد آگاهی و بینش داشته باشد و همچنین فردی گمان می‌کند که فلان کار واجب است و ممکن است براساس اجتهاد اشتباه و نادرستش چنین معتقد باشد و کاش او تا این حد بسنده می‌نمود، بلکه او این اعتقاد را براساس تأویل و شبهه‌ای که اصلی ندارد وسیلهٔ سنجش دوستی و دشمنی قرار می‌دهد و مشکل کار هم در اینجا است!! زیرا اگر شخصی با رأی او موافق نباشد گرچه رای و نظر او به مقتضای دلیل‌های کتاب و سنت اشتباه باشد با آن شخص مخالفت و دشمنی می‌ورزد و اگر شخص با رأی و نظرش موافق باشد او را دوست می‌دارد گرچه آن شخص موافق اهل بدعت و بدعت چی باشد، اما وقتی با او موافق است مورد صحبت و دوستی او قرار می‌گیرد و مشکل کارهم همین است!! نمی‌خواهم در این مورد زیاد صحبت کنم، اما این مسئله برای بسیاری از جوانان واضح و معلوم است، زیرا بعضی از جوانان با شخصی صحبت می‌ورزند و از شخصی دیگر بیزار و متنفر اند، چون او فتوایی گفته که به گمان اینها حق نیست، چنین کاری اشتباه است، زیرا فردی که فتوا می‌دهد برای این فتوا نمی‌دهد که مردم او را ستایش کنند یا پیش مردم محبوب و دوست‌داشتنی باشد یا مورد نفرت و خشم مردم قرار گیرد، بلکه او برحسب آنچه

گمان می‌برد که از شریعت خدا است فتوا می‌دهد، و باید از خودمان بپرسیم که مفتی، قول چه کسی را تعبیر می‌کند؟ بله مفتی تعبیرکنندۀ دین خدا و احکام الهی است. بنابراین، باید مفتی، قبل از این که قدمش را بگذارد باید بداند که در کجا قدم خواهد گذاشت، و باید قبل از این که فتوا بدهد بداند که مسئله، مسئلۀ شریعت است چون او از شریعت خداوند سخن می‌گوید، مهم این است که انسان در آنچه دعوت می‌دهد دارای آگاهی و بینش باشد.

دوم این که باید به حالت فردی که دعوت داده می‌شود آگاهی داشته باشد

هنگامی که پیامبر ρ معاذ را بـه یمـن فرسـتاد بـه او گفـت: «تـو پـیش قـومی می‌روی که اهل کتاب هستند[1]. تا معاذ حالت آنها را بداند و بـرای رویـارویی بـا آنان آمادگی یابند، آیا شما پیش شخصی برای این که او را دعوت دهید می‌روید که حالت او را نمی‌دانید؟ شاید آن فرد چنان علم به اندیشۀ باطل خود داشته باشد که ترا در ابتدای راه متوقف و ساکت کند گرچه تو برحق باشی.

بنابراین، باید وضعیت فردی را که می‌خواهید دعوت بدهید درک کنید و باید بدانید که در چه سطحی از نظر علمی قرار دارد؟ و از نظر بحث و جدال در چه سطحی است؟ تا برای رویارویی با او آمادگی کنید و به مناقشه و مجادله با او بپردازی؟ زیرا اگر با چنین فردی وارد بحث و جدال شوی و او با قوت و توانایی که در بحث و جدل دارد ترا شکت بدهد آفت و بلای بزرگی برحق وارد خواهد شد که تو سبب آن شده‌ای، و نباید گمان کرد که صاحب اندیشه باطل در هر حال سخنی برای گفتن نخواهد داشت، زیرا پیامبر ρ فرموده است: «**إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِي لَهُ عَلَى نَحْوِ مِمَّا أَسْمَعُ مِنْهُ فَمَنْ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلاَ يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ**

---

(1)- بخاری به روایت عبدالله بن عباس ب شماره (1395) (3 / 307) کتاب الزکاه باب (1) و مسلم شماره (29 / 19) کتاب الإیمان باب (7).

النَّارِ»[1]. یعنی: «شما در اختلافات خود به من مراجعه می‌کنید و شاید برخی از شما از برخی دیگر دلیل خود را رساتر و شیواتر بیان می‌کند و من طبق آنچه می‌شنوم قضاوت می‌کنم، هرکسی که من به نفع او قضاوت کرده و حق برادرش را به او واگذار کنم نباید آن را اخذ کند چون برای او قسمتی از جهنم را جدا کرده‌ام».

این حدیث دلالت بر این دارد که طرف مخاصمه گرچه بر باطل باشد اما ممکن است دلیلش را از طرف دیگر بهتر و رساتر بیان کند و قضاوت به نفع همین طرف مخاصمه صورت پذیرد. بنابراین، باید به حالت و وضعیت فردی که می‌خواهیم او را دعوت دهیم آگاه باشیم.

سوم این که بر کیفیت دعوت آگاهی داشته باشد:

این امری است که بعضی از دعوتگران فاقد آن هستند، دعوتگری را می‌بینی که احساسات و شور و هیجان او چنان زیاد است که نمی‌تواند خود را کنترل کند از آنچه که می‌خواهد انجام دهد. بنابراین، بدون حکمت به راه خدا دعوت می‌دهد در صورتی که خداوند متعال فرموده است: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [نحل: 125]. یعنی: «(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان، و با ایشان به شیوهٔ هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن»؛ اما این دعوتگر پاک که خداوند قلبش را سرشار از احساسات و جوش و خروج دینی نموده نمی‌تواند خودش را کنترل کند، و وقتی منکر را مشاهده می‌کند چنان برآن حمله‌ور می‌شود که پرنده بر گوشت چگونه هجوم می‌برد، و این دعوتگر به عواقب کار نمی‌اندیشد و فکر نمی‌کند که نه تنها نسبت به او بلکه برای او و دیگر دعوتگران به راه حق این کار عواقب و خیمی ممکن است داشته باشد، زیرا حق دشمنانی دارد و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا

---

(1)- بخاری به روایت ام سلمه ل شماره (2680) الفتح (5 / 340) کتاب الشهادات، باب (27) و همچنین مسلم شماره (4 – 1713) کتاب الأقضیه باب (3).

لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ﴾ [فرقان: 31]. یعنی: «اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته ایم».

پس دعوت هر پیامبری دشمنانی از مجرمین خواهد داشت. بنابراین، دعوتگر قبل از این که حرکت کند لازم است به نتیجه‌های کار بیاندیشد و امور را مقایسه نماید، زیرا ممکن است در لحظۀ مشاهدۀ منکر با کاری که انجام می‌دهد آتش شور و احساسات خود را فرو نشانده و خاموش کند، اما اگر با آرامی و حکمت پیش برود به زودی در آیندۀ نزدیک آتش غیرت دینی او و دیگران خاموش خواهد شد و ممکن است خیلی هم زود در آینده‌ای نه چندان دور موفق شوند.

بنابراین، برادران دعوتگرم را به استفاده از حکم و آرامی تشویق و برانگیخته می‌کنم و آنها می‌دانند که خداوند متعال فرموده است: ﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗا﴾ [بقره: 269]. یعنی: «حکمت را به هرکس که بخواهد و شایسته ببیند می‌دهد، و به هرکس حکمت داده شود، بی‌گمان خیر فراوانی بدو داده شده است».

و نیز می‌دانند که خداوند فرموده است: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [نحل: 125]. یعنی: «(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان، و با ایشان به شیوۀ هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن».

و نیز مثال‌های زیادی در این مورد از رهنمودهای پیامبر ρ معلم خوبی‌ها و برترین و اندیشمندترین دعوتگر را می‌توان ذکر کرد.

و وقتی که ما با الهام از رهنمودهای شریعت می‌گوییم که دعوتگر باید علم صحیح و استوار براساس کتاب و سنت پیامبر ρ را توشه راه خویش بگرداند عقل سالم و بدور از آلایش شهوات و شبهات نیز ما را به صراحت به همین امر هدایت می‌کند، چون چگونه می‌توانی به راه خدای عزوجل دعوت دهی در حالی که تو راهی را که به خدا می‌رساند نمی‌شناسی و شریعت الهی را نمی‌دانی، پس چگونه تو با این وضعیت می‌توانی دعوتگر باشی؟!

اگر انسان علم نداشته باشد، بهتر این است که نخست علم بیاموزد و پس از آن مردم را دعوت بدهد، شاید کسی بگوید: آیا گفتۀ شما با سخن پیامبر ρ که فرمود: «**بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً**» «از من به مردم تبلیغ کنید، اگر یک آیه هم باشد» پس لازم است آنچه ما تبلیغ می‌کنیم و به مردم می‌رسانیم از پیامبر ρ صادر شده باشد، بلکه ما می‌گوییم: دعوتگر نیازمند علم و دانش است هدف این نیست که ما بگوییم: حتماً باید مرحلۀ بزرگی در علم و دانش طی کرده باشد، بلکه ما می‌گوییم: دعوت ندهد به جز به آنچه که می‌داند و در مورد آنچه که نمی‌داند سخن نگوید.

قاعدۀ سوم: فهم

از امور مهم در این بیداری مبارک، قضیۀ مهم است؛ یعنی: فهمیدن مقصد و مراد خدا و پیامبرش ρ: زیرا بسیاری از مردم علم فرا گرفته اند، اما از فهمیدن محروم مانده اند، حفظ کردن کتاب خدا و احادیثی که میسر است بدون درک مفهوم آن کافی نیست، و باید هدف و منظور خدا و پیامبرش ρ را فهمید، به راستی چه نقصان بزرگی است که گروهی از نصوص قرآن و سنت برخلاف مراد خدا و پیامبر مطالبی استدلال کرده اند که بر اثر آن گمراهی به وجود آمده است.

و اینجا می‌خواهم به نکتۀ مهمی اشاره کنم و آن این که اشتباه بر اثر فهمیدن نادرست گاهی از اشتباه بر اثر جهل و نادانی خطرناکتر خواهد بود؛ زیرا جاهلی که بر اثر جهل و نادانی خودش مرتکب جهل و اشتباه می‌شود بالآخره می‌داند که جاهل است و می‌رود علم می‌آموزد، اما کسی که اشتباه فهمیده است او پیش خودش معتقد است که او می‌داند و معتقد است که منظور و مراد خدا و پیامبرش همین است، مثالهایی برایتان بیان می کنم تا اهمیت فهمیدن درست برای ما روشن شود.

مثال اول: خداوند متعال فرموده است: ﴿وَدَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ إِذۡ يَحۡكُمَانِ فِي ٱلۡحَرۡثِ إِذۡ نَفَشَتۡ فِيهِ غَنَمُ ٱلۡقَوۡمِ وَكُنَّا لِحُكۡمِهِمۡ شَٰهِدِينَ ٧٨ فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ وَسَخَّرۡنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلۡجِبَالَ يُسَبِّحۡنَ وَٱلطَّيۡرَۚ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ ٧٩﴾ [انبياء: 78- 79]. يعنی: «و (ياد كن) داود و سليمان را هنگامی که در بارۀ کشتزاری که گوسفندان مردمانی، شبانگاهان در آن چریده و تباهش کرده بودند، داوری می‌کردند و ما شاهد داوری آنان بودیم، (هرکدام از این دو راه پیشنهادی، دادگرانه بود ولی ما بهترین راه حل در مسئله) قضاوت را به سلیمان فهماندیم و به هریک از آن دو داوری و دانش آموختیم، و کوه‌ها و پرندگان را در ذکر و تسبیح با داود همراه ساختیم و ما (این کار را) می‌کردیم. (و انجام چنین کارهایی در برابر قدرت ما چیزی نیست)» خداوند در این قضیه به علت فهمیدن درست سلیمان را بر داود برتر دانسته است، ﴿فَفَهَّمۡنَٰهَا سُلَيۡمَٰنَ﴾ «قضاوت را به سلیمان فهماندیم» اما نقصی در علم داود

نیست، زیرا فرمود: ﴿وَكُلًّا ءَاتَيۡنَا حُكۡمًا وَعِلۡمًا﴾ «و به هریک از آن دو داوری و دانش آموختیم».

ببینید که خداوند متعال وقتی امتیاز سلیمان در فهمیدن را بیان کرد برای داود ویژگی دیگری ذکر نمود و فرمود: ﴿وَسَخَّرۡنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلۡجِبَالَ يُسَبِّحۡنَ﴾ یعنی: «و کوه‌ها و پرندگان را در ذکر و تسبیح با داود همراه ساختیم».

تا برابری و تعادل هردو را بیان دارد. بنابراین، خداوند بیان داشت که هردو در داشتن علم و قضاوت مشترک اند، سپس ویژگی و امتیاز هریک را برشمرد، این قضیه به ما می‌گوید که: فهمیدن خیلی اهمیت دارد و علم به تنهایی کافی نیست.

مثال دوم: اگر دو ظرف پیش تو باشد که در یکی آب گرم و در یکی آب یخ و سرد باشد و فصل هم فصل زمستان باشد و مردی می‌خواهد از جنابت غسل نماید و فردی بگوید: بهتر است که از آب سرد برای غسل‌کردن استفاده کنی چون غسل با آب سرد موجب سختی و مشقت است و پیامبر ρ فرموده است: «**أَلاَ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَا يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا وَيَرْفَعُ بِهِ الدَّرَجَاتِ؟ قَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: إِسْبَاغُ الْوُضُوءِ عَلَى الْمَكَارِهِ**»[1]. یعنی: «آیا شما را به چیزی که خداوند به وسیلهٔ آن گناهان را محو می‌نماید و درجات را بلند می‌برد راهنمایی نکنم؟ گفتند: بله ای پیامبر خدا، فرمود: تمام‌کردن وضوء بر سختی‌ها (همچون سرما و گرمای زیاد)».

یعنی کامل وضوگرفتن در ایام سردی، سپس وقتی با آب سرد، کامل وضو بگیری بهتر از این است که با توجه به موسم با آب گرم وضو بگیری، و این مرد فتوا داد که استفاده از آب سرد بهتر است و از حدیث فوق استدلال نمود.

نگاه کنید آیا اشتباه در علم است یا در فهمیدن؟!

پرواضح است که اشتباه در فهمیدن است!!

زیرا پیامبر ρ می‌گوید: «کامل وضوگرفتن بر سختی‌ها» اما نفرموده که برای وضوگرفتن آب سرد را اختیار کنید.

و هردو جمله باهم فرق دارند و اگر تعبیر دوم در حدیث آمده بود ما می‌گفتیم: بله از آب استفاده کن. اما فرمود: کامل وضوگرفتن بر سختی‌ها یعنی

---

(1)- مسلم به روایت ابوهریره τ (41 – 251) کتاب الطهاره باب (14).

سردی آب انسان را از کامل وضوگرفتن منع نکند، سپس می‌گوییم: آیا خداوند می‌خواهد بر بندگانش آسانی کند یا می‌خواهد بر آنها سختی نماید؟ پاسخ را در این گفتۀ الهی می‌یابیم که ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [بقره: 185]. یعنی: «خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان مشقت شما نیست».

و نیز پیامبر ρ فرموده است: «**إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ**»[1] یعنی: همانا دین آسان است. بنابراین، به جوانان بیداری اسلامی می‌گویم: قضیۀ فهم، قضیۀ مهمی است، ما باید بفهمیم که خداوند از بندگانش چه خواسته است؟ آیا از آنها می‌خواهد که از ادای عبادات، خودشان را به مشقت بیاندازند یا از آنها خواسته که بر خود آسان بگیرند؟ شکی نیست که خداوند می‌خواهد با ما آسانی کند و نمی‌خواهد بر ما سختی روا دارد.

---

(1)- بخاری، قسمتی از حدیث شماره (39) الفتح (1 / 116) کتاب الإیمان باب (29) به روایت ابوهریره τ.

قاعدۀ چهارم: حکمت

و یکی از اموری که بسیار مهم است مسئلۀ حکمت در دعوت به راه خدا است، و بویژه مخاطب من جوانان بیداری اسلامی هستند. چون حکمت را با اهل حکمت باید در میان گذاشت، دعوت به راه خدا باید باحکمت و پند نیکو و سپس با عمل بازدارنده از ظلم ظالم انجام خواهد گرفت، پس مراتب در دعوت چهارتا هستند، خداوند متعال فرموده است: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [نحل: 125]. یعنی: «(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان و با ایشان به شیوۀ هرچه نیکوتر و بهتر جدال کن».

و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡ﴾ [عنکبوت: 46]. یعنی: «با اهل کتاب (یعنی: با یهود و نصارا) جز به روشی که نیکوتر (و نرم‌تر و آرامتر و قبول نزدیکتر) بحث و جدال مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند».

حکمت یعنی محکم‌کاری و هرکاری را به جایش قراردادن و هرچیزی را به جایش گذاشتن است، حکمت این نیست که شتاب کنی و از مردم بخواهی که در یک صبح و شام از حالتی که در آن به سر می‌برند بیرون آمده و حالتشان تبدیل به حالت اصحاب شود، هرکسی چنین چیزی بخواهد نادان و دور از حکمت است. زیرا حکمت الهی چنین چیزی را نمی‌پذیرد و محمد پیامبر خدا ρ کسی که قرآن بر او نازل می‌شد احکام شریعت به تدریج و کم کم بر او نازل می‌شد تا این که در وجود مردم جای گرفت و کامل شد.

نماز سه سال قبل از هجرت یا یک و نیم سال قبل و یا پنج سال برحسب اختلاف علماء در این مورد در معراج فرض شد، اما در ابتدای فرضیت به صورتی که امروز فرض هست فرض نبود، در ابتدا دو رکعت برای ظهر و دو رکعت در عصر و دو رکعت در عشاء و دو رکعت در صبح و نماز مغرب سه رکعت بود تا وتر روز قرار گیرد. بعد از هجرت و بعد از این که پیامبر ρ سیزده سال را در مکه گذارنده بود به نماز حالت اقامت افزوده شد و ظهر و عصر و عشاء چهار رکعت

گردید و نماز صبح همچنان دو رکعت باقی ماند، زیرا قراءت در نماز صبح طولانی می‌شود، و نماز مغرب چون وتر روز است همچنان سه رکعت باقی ماند.

زکات در سال دوم هجری فرض گردید و یا این که در مکه فرض شد، اما مقدار نصاب و مقدار ادا معین نبود و پیامبر ρ عاملین جمع‌آوری زکات را به جز در سال نهم هجری قبلاً نفرستاده بود پس زکات سه مرحله را پشت سر گذرانده است:

مرحلۀ اول: در مکه ﴿وَءَاتُواْ حَقَّهُۥ يَوۡمَ حَصَادِهِۦ﴾ [انعام: 141]. یعنی: و به هنگام رسیدن و چیدن و دروکردن ببخشید و زکات لازم آنها را بدهید که در این آیه خداوند مقداری را که زکات در آن واجب می‌شود و مقدار زکات را بیان نکرده بلکه مسئله را محول به مردم نموده است.

مرحلۀ دوم: در سال دوم هجری نصاب‌های زکات مشخص گردید.

مرحلۀ سوم: و در سال نهم هجری پیامبر ρ عاملین جمع‌آوری زکات را پیش دامداران و باغداران برای گرفتن زکات می‌فرستاد.

پس به رعایت‌کردن حالات مردم در قانونگذاری و شریعت الهی فکر کنید که خداوند بهترین حاکمان است.

و همچنین در مورد روزه بر ما پوشیده نیست که در مشروعیت آن تحولات و دگرگون‌هایی آمده است، در ابتدا روزه اینگونه بود که هرکس اختیار داشت که روزه بگیرد یا به جای روزه‌اش طعام بدهد، و پس از آن روزه‌گرفتن لازم شد، اما طعام‌دادن مخصوص کسانی بود که نمی‌توانستند به طور مستقیم روزه بگیرند.

باید بگویم که: حکمت، امتناع می‌ورزد که جهان در یک صبح و شام تغییر یابد و باید نَفَس طولانی داشت (صبر داشته باشد)، از برادرت که او را دعوت می‌دهی امروز به هراندازه که حق را پذیرفته قبول کن و همچنان رفته رفته او را دعوت بده تا کامل او را از باطل بیرون بیاوری و نباید مردم از دیدگاه تو یکسان باشند، زیرا جاهل و معاند با یکدیگر فرق می‌کنند که شاید مناسب باشد مثال‌هایی از دعوت پیامبر ρ را ذکر کنم:

مثال اول: موضع پیامبر (ρ) در برابر اعرابی که در مسجد ادرار کرد:

از انس ابن مالک τ روایت است: «در حالی که ما با پیامبر ρ در مسجد نشسته بودیم که ناگهان مرد بادیه‌نشینی آمد و در مسجد ادرار کرد اصحاب پیامبرρ به او گفتند: نکن! نکن! می‌گوید: پیامبر ρ فرمود: او را بگذارید ادرارش را قطع نکنید، و اصحاب او را گذاشتند تا این که او ادرار کرد، پس از آن پیامبر ρ او را خواست و فرمود: این مساجد برای کارهایی چون ادرار و آلودگی مناسب نیستند، بلکه مساجد فقط برای نمازخواندن و تلاوت قرآن و ذکر خدا می‌باشند، و انس می‌گوید: سپس پیامبر ρ فردی را دستور داد یک دلو آب آورد و آب را به محل ادرار پاشید»[۱].

از ابوهریره τ روایت است که «ما و پیامبر ρ به نماز ایستادیم، بادیه‌نشینی در حالی که در نماز بود، گفت: بار خدایا بر من و محمد رحم بفرما، و بر کسی دیگر جز ما رحم نکن، وقتی پیامبر ρ نماز را تمام کرده به آن بادیه‌نشین فرمود: تو چیز وسیع و گسترده‌ای را تنگ کردی، منظورش رحمت الهی بود»[۲].

و از ابوهریره س روایت است که می‌گوید: «مردی بادیه‌نشین وارد مسجد شد و دو رکعت نماز خواند، و پس از آن گفت: بار خدایا بر من و محمد رحم بکن، و بر کسی دیگر رحم نکن!! پیامبر ρ سرش را به طرف او برگرداند و فرمود: تو چیز گسترده‌ای را تنگ کردی، سپس دیری نپایید که بادیه‌نشین در مسجد ادرار کرد، مردم شتابان به سوی او برخاستند پیامبر ρ به مردم گفت: شما آسان‌گیر برانگیخته شده اید و شما سخت‌گیر برانگیخته نشده اید، یک دلو آب بر محل ادرارش بپاشید یا فرمود: یک سجل (که هم به معنی دلو است) آب بر آن بریزید»[۳].

---

(1)- مسلم شماره (100 – 285) کتاب الطهارة باب (30).

(2)- بخاری به شماره (6010) الفتح (10 / 452)، کتاب الأدب، باب (27).

(3)- ترمذی شماره (148) کتاب الطهارة باب (112) و ترمذی گفته است: این حدیث حسن و صحیح است، احمد در مسند به ترتیب و احمد شاکر شماره (7254 – 12 / 244) و احمد شاکر گفته است که: سندش صحیح است.

و در روایتی دیگر می‌گوید: «اعرابی بعد از این که در دین آگاهی پیدا کرد می‌گفت: پدر و مادرم فدای پیامبر ρ باد، او بلند شد نه به من ناسزا گفت و نه مرا سرزنش کرد و نه مرا زد»[1].

بعد از بیان این روایت‌ها در مورد حکمی که پیامبر ρ در رفتار با بادیه‌نشین به کار گرفته چه می‌گویید؟!

به نظر من اگر فردی بیاید و در مسجدی از مساجد ادرار کند، مردم همه به سوی او خواهند رفت و به او می‌گویند: آیا خجالت نمی‌کشی؟! از خدا بترس..... اما این کار اشتباه است.

ما فکر نمی‌کنیم که مؤمنی که به خدا و قیامت ایمان دارد بیاید و در مسجد ادرار کند، مگر این که بر اثر نادانی دست به چنین کاری بزند، و نادانی حالت خاص خودش را دارد، و بدون شک بادیه‌نشین جاهل بود، زیرا او از صحرا آمده بود و نمی‌دانست که احترام مساجد واجب است، اما با حکمت، این اعرابی یاد گرفت و به وظیفهٔ خود نسبت به مساجد آگاه شد. و اگر آن فرد اعرابی ادرارش را نیمه تمام می‌گذاشت و همانگونه که اصحاب او را بازداشته بودند بلند می‌شد چه پیش می‌آمد؟ امور ذیل ممکن بود پیش بیایند:

(1) با قطع‌شدن و نیمه تمام‌ماندن ادرار ممکن بود به سلامتی او ضرری وارد شود.

(2) لباسهایش با ادرار آلوده می‌شدند و اگر لباس‌هایش را برای پرهیز از آلودگی به ادرار بلند می‌کرد عورت او نمایان می‌شد و همچنین ممکن بود مسجد بیشتر آلوده شود، پس ای دعوتگر به راه خدا، آثار نیکویی حکمت را ببین و در آن بیاندیش.

مثال دوم: موضع پیامبر (ρ) در برابر معاویه بن حکم سلمی (τ):

---

(1)- مسند به ترتیب احمد شاکر شماره (10540 – 20 / 134)، احمد شاکر سند آن را صحیح قرار داده است.

از معاویه ابن حکم سلمی τ روایت است که گفت: در حالی که با پیامبر ρ نماز می‌خواندم، مردی عطسه زد و من گفتم: یرحمک الله، مردم به من خشک دوختند، من هم گفتم: مادرم به عزایم بنشیند، چرا به من نگاه می‌کنید؟ آنها شروع به زدن دست‌هایشان بر ران‌های خود نمودند دیدم آنها می‌خواهند مرا ساکت کنند، من ساکت شدم، پیامبر ρ وقتی نماز را تمام کرد، پدر و مادرم فدایش باد نه قبل از او و نه بعد از او، معلمی بهتر از او ندیده‌ام، سوگند به خدا نه بر من پرخاش کرد نه مرا زد و نه به من ناسزا گفت، فرمود: نماز برای سخن مردم مناسب نیست، بلکه نماز یعنی فقط تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن»[1].

در اینجا به یک فایده فقهی از این حدیث دست پیدا می‌کنیم آن این است که از این حدیث ثابت می‌شود که اگر کسی در نماز به نادانی یا به فراموشی سخنی گفت نمازش صحیح است، به طور مثال اگر کسی در حال خواندن نماز بود و دیگری آمد و به او گفت: کلید خانه کجا است من می‌خواهم بیرون بروم؟!

فردی که در حالت نماز بود، گفت: کلید روی پنجره اتاق است اما به فراموشی این سخن را گفت آیا نمازش باطل می‌شود یا نه؟! اگر به فراوشی گفته باشد نماز درست است، خداوند متعال فرموده است: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ﴾ [بقره: 286]. یعنی: «پروردگارا اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم ما را مگیر».

توجه: از خلال مثال اول و دوم دو فایده برای ما حاصل می‌شود:

(1) استفاده از نرمی در برخورد با جاهل، زیرا جاهل معذور است و وقتی او را تعلیم بدهی قانع می‌شود برخلاف معاند و معارض.

(2) هرگاه انسان به نجاستی آلوده شد، باید بی‌درنگ برای تمیزکردن آن بشتابد، زیرا وقتی بادیه‌نشینی ادرارش را تمام کرد، پیامبر ρ دستور داد یک دلو آب بر محل ادرار ریخته شود و در این کا تأخیر نورزید. بنابراین، شایسته است

---

(1)- قسمتی از حدیث شماره (33 – 537) به روایت مسلم کتاب المساجد و مواضع الصلوة، باب (7).

که هرگاه بدنت یا لباست یا محل نمازت به نجاستی آلوده شده باید بی‌درنگ برای تمیزکردن آن بشتابی؛ زیرا ممکن است فراموش کنی و با لباس آلوده یا بدن کثیف و یا بر جای کثیف نماز بخوانی.

در حدیثی آمده است که کودکی پیش پیامبر ρ آورده شد و ایشان ρ چون مهربان بود، وقتی کودک را در آغوش خود گذاشت کودک ادرار کرد، «**فَدَعَا بِمَاءٍ**» پیامبر ρ آب خواست «**فَأَتْبَعَهُ إِيَّاهُ**» یعنی بر محل ادرار بلافاصله آب پاشید[1]. و حرف فاء که در این حدیث ذکر شده است، بر ترتیب و تعقیب دلالت دارد، پس بر این دلالت دارد که باید فوراً و بلافاصله برای رفع نجاست و آلودگی بشتابیم.

مثال سوم: موضع پیامبر (ρ) در برابر مردی که انگشتر طلایی بدست کرده بود:

از عبدالله ابن عباس ب روایت است که «پیامبر ρ مردی را دید که انگشتر طلایی در دست کرده، آن را از دستش بیرون کشید و انداخت و فرمود: آیا یکی از شما به اخگری از آتش قصد می‌کند، و آن را در دست خود می‌گذارد، بعد از این که پیامبر ρ رفت به آن مرد گفته شد: انگشترت را بردار و از آن استفاده بکن، گفت: نه سوگند به خدا هرگز آن را برنمی‌دارم وقتی پیامبرρ آن را انداخته است»[2].

نگاه کنید که پیامبر ρ با فردی که مرتکب گناه شده بود، چگونه رفتار کرد، اگر داستان این مرد را با داستان بادیه‌نشین و معاویه بن حکم مقایسه کنید خواهید دید که فرق می‌کنند.

زیرا در این داستان کمی سختی مشاهده می‌شود، چون پیامبر ρ خودش انگشتر را از دست آن مرد بیرون کشیده و به او هشدار داد که چیزی که تو در دست خود کرده‌ای اخگری از آتش جهنم است. بنابراین، باید دانست که هر سختی جایی دارد.

مثال چهارم: موضع پیامبر ρ با خانوادۀ بریره:

---

(1)- بخاری به روایت عائشه ل شماره (222) الفتح (1 / 389)، کتاب الوضوء باب (59).

(2)- بخاری به روایت عائشه ل شماره (222) الفتح (1 / 389)، کتاب الوضوء باب (59).

از عروه روایت است که «عایشه به او گفت: بریره که با ارباب خودش پیمان بسته بود که کار کند و به تدریج مبلغی بپردازد تا آزاد شود، پیش من آمد و از پول کتابت خود از من کمک خواست و هنوز از مبلغی که باید در برابر آزادی خود می‌پرداخت چیزی نداده بود. عایشه به او گفت: پیش خانواده‌ات برگرد اگر آنها قبول کردند که من پول کتابت تو را بپردازم به شرط این که مالك ولاء[1] تو باشم این کار را خواهم کرد، من این جریان را برای پیامبر ρ بیان کردم (و در روایت دیگری آمده است) این مسئله به گوش پیامبر ρ رسید و از من پرسید و من او را خبر کردم، فرمود: بریره را آزاد کن به شرط این که ولائش برای تو باشد، زیرا ولاء حق کسی است که برده را آزاد می‌کند، عائشه می‌گوید: پیامبرρ در میان مردم برخاست و بعد از حمد و ستایش خدا فرمود: چه شده بعضی از مردم را که در معاملات شرط‌هایی می‌گذارند که در کتاب خدا وجود ندارد هر شرطی که در کتاب خدا وجود ندارد، باطل است گرچه صدبار شرط شود، زیرا حکم الهی سزاوارتر و شرط الهی محکم‌تر است و همانا ولاء حق کسی است که برده را آزاد می‌کند»[2].

شاهد در این، انکار صحیح و رسای پیامبر است که فرمود: «چه شده بعضی از مردم را». و اینگونه روش احتمال دارد به خاطر پوشیده نگاه‌داشتن راز آنها باشد و احتمال دارد که به خاطر شدت باشد، گویا آنها در جایی نیستند که بتوان آنها را نام برد گرچه احتمال منظور اول بیشتر می‌رود و پیامبر ρ از باب ستر و پوشیدن عیب از آنها نام نبرد، زیرا مناسب نیست در سخنرانی‌ها و غیره کسی را نام برد، زیرا اگر گفته شود فلانی چنین و چنان گفته است آن شخص در میان مردم رسوا خواهد شد.

و مطلبی دیگر که در این حدیث برمی‌آید این است که، پیامبر ρ فرمود: «شرط‌هایی می‌گذارند که در کتاب خدا وجود ندارد؛ پس هر شرطی که در کتاب خدا وجود نداشته باشد باطل است گرچه صدبار شرط شود».

---

(1)- ولاء: یعنی ارثی که انسان به سبب آزادکردن برده‌ای از او می‌برد.

(2)- بخاری به شماره (2562) الفتح (5 / 190) کتاب المکاتب باب (4) و مسلم به شماره (5 – 1540) کتاب العتق باب (2).

پس هر شرطی که در کتاب خدا و سنت پیامبر ρ وجود نداشته باشد، شرطی باطل و مردود به صاحبش بازگردانده شود.

پس شما در مورد قوانینی که مخالف با شریعت الهی است چه می‌گویید؟!!

آیا قوانین باطل اند یا نه؟!

بله این قوانین هرکسی آن را وضع کند باطل هستند و باید آن را ترک کرده و باری هیچکسی جایز نیست که به آن تمسک جوید.

پس هر شرطی که در کتاب خدا نیست، گرچه صد بار شرط شود حکم و قضای الهی سزاوارتر است یعنی آنچه خداوند به عنوان حکم الهی آن را شرع و قانون قرار داده از دیگر قوانین سزاوارتر است، خداوند متعال فرموده است: ﴿أَفَمَن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ إِلَّآ أَن يُهۡدَىٰۖ فَمَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ٣٥﴾ [یونس: 35]. یعنی: «آیا آنکس که راه راست را نشان می‌دهد سزاوارتر است که پیروی شود (و انسان به فرمان او رود) یا کسی که راهی نمی‌نماید و بلکه باید خودش راهنمایی گردد (و راه برده شود)؟ شما را چه می‌شود؟ (که چراغ عقل از کفتان بدر می‌رود؟ به دنبال چه چیزی می‌روید)؟ این چه حکمتی است که می‌کنید».

آیا در این جریان کمی سختی مشاهده نمی‌شود؟

بعضی از علماء گفته اند: به خاطر این است که پیامبر ρ از قبل گفته بود که: ولاء از کسی است که بنده آن را آزاد می‌کند و هنگامی که آنها برخلاف دستور پیامبر ρ ولاء را برای خود شرط نمودند. بنابراین، خطاب پیامبر ρ به آنها شدید و سخت بود.

مثال پنجم: موضع پیامبر ρ در برابر مردی که در روز رمضان با زنش آمیزش کرده بود:

از ابوهریره τ روایت است که گفت: «با پیامبر ρ نشسته بودیم که ناگهان مردی پیش پیامبر آمده و گفت: هلاک شدم ای پیامبر خدا! پیامبر ρ فرمود: تو را چه شده؟ گفت: در حالی که روزه هستم با زنم آمیزش نمودم. پیامبر ρ فرمود: آیا برده‌ای می‌توانی آزاد کنی؟ گفت: نه. گفت: آیا می‌توانی دو ماه پشت سرهم

روزه بگیری؟ گفت: نه. گفت: آیا می‌توانی به شصت فقیر خوراک بدهی؟ گفت: نه، ابوهریره می‌گوید: اندکی پیامبر ρ درنگ کرد و در همین حال پیمانه‌ای پر از خرما برای پیامبر ρ آورده شد، فرمود: این مردی که سؤال می‌کرد کجا است؟ آن مرد گفت: منم ای پیامبر ρ! فرمود: این خرماها را بگیر و صدقه کن، مرد گفت: ای پیامبر خدا! بر کسی صدقه کنم که از من فقیرتر باشد؟ سوگند به خدا که در میان دو کوه مدینه خانواده‌ای از خانوادهٔ من فقیرتر وجود ندارد، پیامبر ρ خندید طوری که دندان‌هایش نمایان گشت و سپس فرمود: این خرماها را به خانواده‌ات بده تا بخورند»[1].

نگاه کنید به این موضع عجیب پیامبر ρ این مرد با ترس و هراس پیش پیامبرρ آمد و گفت: هلاک شدم، اما دست پر و با آرامش خاطر و شاد از دین اسلام به خانه بازگشت و از آسان‌گیری اولین دعوتگر به دین اسلام ρ خوشحال بود.

به اصل مسئله که دوست دارم آن را تأکید کنم بازمی‌گردم.

به خدا قسم که من از حرص و غیرت جوانان ما برای از بین‌بردن منکر و اقامهٔ حق و تثبیت معروف بسیار خوشحال هستم، اما به خدا از صمیم قلب می‌خواهم که جوان در هر اقدامی که می‌خواهند بکنند از حکمت کار بگیرند گرچه شاید کار کمی دیرتر صورت پذیرد، اما سرانجام خوبی خواهد داشت کسی که آتش غیرت و احساسات در قلبش شعله‌ور گردیده و او جرأت به انجام کارهایی نموده که حکمت تقاضا می‌کند که نباید چنین جرأتی به طور موقت قلب او را شاد خواهد نمود، اما فساد بزرگی در پی خواهد داشت، ولی اگر کار را به تاخیر انداخت تا به آرامی پیش برود و بیاندیشد که چگونه وارد شود و چگونه خارج شود، خوبی و خیر بزرگی بدست خواهد آمد و از سرانجام بد و وخیمی که ممکن است او و امثال او گرفتار آن شود در امان خواهد بود.

به کارگیری حکمت در دعوت به راه خدا و تغییر منکر در احقاق حق و امر به معروف چیزی است که شریعت آن را خواسته است و تو ای برادرم، شریعت را طبق هوای نفس خود اجرا مکن، بلکه شریعت را آنگونه اجرا کن که مقتضی

---

(1)- بخاری به شماره (1936) الفتح (4 / 193)، کتاب الصوم، باب (30) و مسلم به شماره (81 / 1111)، کتاب الصیام باب (14).

شریعت خدایت هست. ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ [نحل: 125]. یعنی: «(ای پیغمبر) مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان، و با ایشان به شیوۀ هرچه نیکوتر و بهتر جدال و گفتگو کن».

بدون تردید غیرت از قلب مرده بهتر است، اما حکم از همه بهتر است، مردن قلب یعنی این که انسان از مشاهدۀ منکر و از ترک معروف متأثر و ناراحت نمی‌شود، چنین چیزی به خدا قسم که زشت و در صفات و عادت‌های امت اسلامی چنین چیزی وجود ندارد، زیرا امت اسلامی به معروف امر می‌کند و از منکر باز می‌دارد و به راه خدا مردم را دعوت می‌دهد، و عدم استفاده از حکمت در دعوت هم نادرست است، استفاده از حکمت همراه با حیات قلب و تحرک برای حق خیر و خوبی است. من از جوانان اهل غیرت می‌خواهم که در دعوت به راه خدا از حکمت کار گرفته و به آن تکیه نمایند، من به جوانان نمی‌گویم که حرکت نکنید و مردم را به راه خدا دعوت ندهید و مردم را به حال خودشان واگذارید، فاسق را بگذارید به فسادش مغشول شود و مطیع و فرمانبردار الهی را به طاعتش رها کنید، چنین چیزی نمی‌گویم بلکه می‌گویم: منکر و زشتی را انکار کنید و معروف را ثابت و پابرجا نمایید و به اندازۀ توان خود شب و روز به راه خدا مردم را دعوت دهید ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٢٠٠﴾ [آل عمران: 200]. «شکیبائی ورزید، استقامت و پایداری کنید و مراقبت به عمل آورید و از خدا بپرهیزید تا این که رستگار شوید».

اما می‌گویم: و تأکید می‌کنم که از حکمت و آرامش در کارها استفاده کنید و از در وارد خانه شوید، به عنوان مثال فرض کنید ما در جامعه‌ای، منکری را مشاهده کردیم آیا مناسب است که به آن منکر حمله‌ور شویم و آن را بشکنیم و پاره پاره کنیم یا با مرتکبین آن به شدت سخن بگوییم؟ یا این که مناسبتر و بهتر این است که با نرمی و مهربانی با آنها سخن بگوییم، اگر سخن ما کارساز قرار

گرفت چه بهتر و اگر نه به افراد دیگر اطلاع می‌دهیم که آنها مسئله را به گوش مسئولین امر می‌رسانند.

شکی نیست که آرامی و استفاده از نرمی و مهربانی بهتر است و در از بین‌رفتن منکر مؤثرتر خواهد بود، زیرا هدف ازاله و از بین‌بردن منکر است و اگر نه مسئله پیش افرادی که از ما در سطح بالاتری هستند برده خواهد شد، و آنها مورد را به گوش مسئولین امر خواهند رساند و با این کار مسئولیت ما انجام گرفته و تمام شده، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ﴾ [تغابن: 16]. یعنی: «پس آن قدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزکاری کنید».

اگر ما بر این منکر حمله کرده و بشکنیم و پاره کنیم و... اغلب نتیجه برعکس خواهد بود و مقصود که از بین‌بردن منکر است حاصل نخواهد شد و دچار آزار و اذیت می‌شویم. و بسا اوقات چنین کارهایی به طور کلی لکه‌ای بر حیثیت دعوت خواهد بود. بنابراین، از اینجا شما را تشویق می‌کنم و خودم را پیش خداوند مسئول می‌دانم و سخنی به شما می‌گویم که زبانزد مردم است و من به زبان مردمی به شما می‌گویم که «هر فرد با تجربه از طبیب و پزشک بهتر است». زیرا فرد با تجربه خودش دارو را تجربه کرده است، اما دکتر فقط دارو را در نسخه می‌نویسد که گاهی مفید واقع می‌شود و گاهی مفید قرار نمی‌گیرد.

قاعدۀ پنجم: دوستی و محبت با یکدیگر

بر ما لازم است که در بیداری اسلامی برای دین خدا با یکدیگر برادر و دوست باشیم، و با یکدیگر محبت بورزیم، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [حجرات: 10]. یعنی: «مؤمنان برادر یکدیگرند».

و پیامبر ρ فرموده است: «**كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَاناً**»[1]. یعنی: «بندگان خدا و برادر باشید».

و مقتضای این برادری این است که ما بر یکدیگر تعدی نکنیم و با تمسک به دین خدا امتی واحد باشیم و از هم پاشیدگی و تفرقه با اهواء و آراء در دین خدا دوری جوییم.

بنابراین، باید در اختلاف نظرهایی که میان جوانان بیداری اسلامی بوجود آمده تأمل کنیم، و این اختلاف نظرها اموری هستند در مسائل اجتهادی که گنجایش اجتهاد در آن هست و از نصوص احتمال آن می‌رود، اما بعضی افراد می‌خواهند بندگان خدا را مجبور به پیروی از آنچه خودشان آن را حق می‌دانند بنمایند گرچه دیگران که با آنها مخالفت می‌ورزند انگیزۀ مخالفتشان این باشد که آنها هم نظر خود را حق می‌دانند، می‌گویم: بعضی از جوانان امروز که خداوند هدایت را به آنها ارزانی نموده و کاملاً علاقمند و حریص به اجرای شریعت اسلامی هستند، بر اثر اختلافی که می‌توان در آن اختلاف نظر داشت، زیرا محل اجتهاد است و نصوص قرآن و سنت احتمال هردو نظر را دارد، اما بعضی از جوانان می‌خواهند همه مردم تابع و پیرو رأی و نظر آنها باشند و اگر از آنها پیروی نکنند مردم را بر اشتباه و گمراهی می‌دانند.

در صورتی که اصحاب پیامبر ρ وائمه‌ای که بعد از آنها آمده اند اینطور نبوده اند، من از اینجا به شما می‌گویم: اگر کتاب‌های اختلافی را بررسی کنید خواهید دید که اختلاف میان علماء زیاد است، اما هیچیک از آنها دیگری را با رأی و اجتهاد خود گمراه نمی‌داند، بلکه هریک چنین دیدگاهی دارد که بر انسان لازم

---

(1)- قسمتی از حدیث شماره (6065) بخاری به روایت انس ابن مالک س الفتح (10 / 496) کتاب الأدب باب (57) و مسلم (23 و 24 و 2559)، کتاب البر والصلة باب (7).

است از حق پیروی کند، و در این مورد از هیچکسی جانب‌داری نکند، بله حق را بگوید؛ اما مردم را با نرمی و آسان‌گیری به حق دعوت بده تا به نتیجه برسی پس بر هر جوان و دانشجو لازم است که از کسی تقلید کند که به نظر او به حق نزدیکتر است و کسی را که با او در این مسئله مخالف است اگر مخالفت او به مقتضای دلیل باشد معذور بداند. من می‌گویم: هر انسانی که چنین فکر کند که بر مردم لازم است که از حق پیروی کند در واقع او خودش را در مقام پیامبری و نبوت قرار داده است!! و آیا این انصاف است که تو فهم و فکر خود را بر دیگران حجت قرار بدهی و فهم دیگران را بر خود حجت ندانی؟! چه بسا انسان‌هایی که کینه اسلام را در دل می‌پروراند و با اسلام دشمن هستند از وجود این تفرقه در میان جوانان به شدت خوشحال می‌شوند و از صمیم قلب آرزو می‌کنند که این جوانانی را که به سمت زنده و پویا حرکت کرده اند از هم پاشیده و متفرق ببینند.

خداوند تعالی فرموده است: ﴿وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡ﴾ [انفال: 46]. یعنی: «و با یکدیگر نزاع نکنید، چون درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود».

و می‌گوید: ﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ﴾ [شورا: 13]. یعنی: «خداوند آیین را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم (به همۀ آنان سفارش کرده ایم که اصول) دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید».

من شما جوانان را به محبت و وحدت بر دین خدا و خون سردی در امور و حکمت در دعوت خدا می‌خوانم، و با این امور پیروزی به امید خدا از آن شما خواهد بود، زیرا شما بر برهان و دلیل روشنی از کارتان و دارای بینش و بصیرت در دین الهی هستید.

قاعدۀ ششم: صبر و چشم داشت پاداش الهی

جوانان پسر و دختر بیداری اسلامی، گاهی در بعضی حالات با فشارهایی مواجه می‌شوند، فشار در بازار یا در مدرسه و در دانشگاه و در خانه‌هایشان بسیاری از جوانان از پدران و مادران خود شکایت می‌کنند که آنها را تحت فشار قرار داده و عرصه را برایشان تنگ نموده اند، و آنها را با صفات زشت و بد نسبت می‌دهند. اما موضع ما در برابر این امور و این فشارها چیست؟!

در این زمینه بر ما لازم است که صبر را پیشه کنیم و از خدای خود امید ثواب داشته باشیم، و این فشارها نباید ما را از دعوت‌دادن به راه خدا بازدارد؛ چون خداوند متعال محمد ρ را با هدایت و دین حق مبعوث کرد. آیا پیامبر ρ وقتی به دعوت‌دادن مردم به سوی حق بپا خاست او را به حال خودش رها کردند یا مورد اذیت و آزار قرار گرفت؟!

آیا پیامبرانی که قبل از او ρ مبعوث شده بودند، به حال خود رها شدند یا مورد اذیت و آزار قرار گرفتند؟! خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمۡ نَصۡرُنَا﴾ [انعام: 34]. یعنی: «پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده اند تا در برابر تکذیب‌ها شکیبائی کرده اند و اذیت و آزار شده اند تا یاری ما ایشان را دریافته است».

و خداوند متعال فرموده است: ﴿فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسۡتَعۡجِل لَّهُمۡ﴾ [احقاف: 35]. یعنی: «پس (در برابر اذیت و آزار کافران) شکیبائی کن، آنگونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختی‌ها) شکیبائی کرده اند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن».

نمونه‌هایی از صبر پیامبر ρ را برایتان بیان می‌کنم، تا این که همۀ ما از او ρ الگوبرداری کنیم.

مثال اول: مشرکین چیزهای متعفن و آلوده را بر دم دروازه او می‌انداختند، با وجود این پیامبر ρ صبر می‌کرد و می‌گفت: این چه همسایه‌داری است؟![1]

---

(1)- تاریخ طبری (2 / 343).

یعنی: چگونه مرا با این کارها اذیت می‌کنید، پس این چه نوع همسایه‌داری است؟!

مثال دوم: هنگامی که پیامبر ρ برای دعوت‌دادن ثقیف به طائف رفت و زید بن حارثه همراهش بود با او چکار کردند؟!

آری، اهل طائف بی‌خردان خود را دستور دادند تا دو طرف راه به پیامبر ρ صف بکشند و او را سنگ‌باران کنند، و چنان به او سنگ زدند که پاهایش خونین شد، و پیامبر ρ از آنجا بیرون رفت و فرموده است: «من به خود نیامدم إلاّ در قرن الثعالب» سپس جبرائیل همراه با فرشتۀ کوه‌ها (ملك الجبال) پیشش آمد و گفت: این فرشتۀ کوه‌ها است ترا سلام می‌گوید و او را سلام کرد و سپس گفت: اگر تو می‌خواهی من دو کوه طائف را از دو طرف به هم می‌چسپانم تا اینها هلاک شوند، پیامبر ρ فرمود: نه... شاید خداوند از نسل اینها فردی را بوجود بیاورد که خدا را بپرستند[1].

مثال سوم: پیامبر ρ در کعبه جایی که از همۀ جاه‌ها امن‌تر است به عبادت مشغول بود، حتی قریش کعبه را امین‌ترین محل می‌دانستند تا جائی که اگر کسی قاتل پدرش را در کعبه می‌دید کاری به او نداشت! اما وقتی پیامبر ρ را دیدند که کنار کعبه در حال مسجد هست با او چکار کردند؟

مردی را دستور دادند تا شکمبۀ شتر فلان را بیاورد و بر پشت پیامبر ρ در حالی که در مسجد هست بگذارد!! شما در مورد این اذیت و آزار که حتی در تاریخ جاهلیت سابقه ندارد چه می‌گویید؟!!

با وجود این همه آزار و اذیت پیامبر ρ صبر نمود و امید پاداش الهی و همچنان در حال سجده باقی ماند، تا این که دختر کوچکش فاطمه ل آمد و آن

---

(1)- این داستان را بخاری به روایت عائشه به طور کامل ذکر کرده است، شماره (3231) الفتح (6 / 260)، کتاب بدء الخلق باب (7) و مسلم شماره حدیث (111 – 1795) کتاب الجهاد و السیر باب (39).

چیزهای موذی را از پشت پیامبر ρ دور انداخت و هنگامی که پیامبر ρ نماز را تمام کرد دستهایش را به دعا بلند نموده و برای هلاکت قریش دعا نمود[1].

ای جوانان صبر را پیشه کنید و از یکدیگر در شکیبائی سبقت بگیرید و بر طاعت الهی مواظبت کنید و بدانید که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است.

اما آیا با صبر و شکیبائی خانوادهٔ خود را دعوت بدهیم یا خشمگین شده و سکوت را اختیار کنیم؟!

ما باید خانوادهٔ خود را دعوت داده و ناامید نشویم، اما باید با حکمت و نرمی دعوت داد نه با شدت و سختی؛ ممکن است بعضی از مردم بر اثر غیرت دینی سخت‌گیر باشند، اما کار چنین فردی بیشتر به جای اصلاح تخریب است، لازم است انسان حکمت داشته باشد تا امور را اندازه‌گیری نموده و هر کاری را به جایش انجام دهد.

و بدان که مردم در یک صبح و شام هدایت نخواهند شد، إلا ما شاء الله. و سنت الهی چنین است که کارها آهسته آهسته انجام می‌گیرند.

پیامبر ρ سیزده سال در مکه باقی ماند و مردم را دعوت می‌داد با وجود این دعوتش کاملاً موفق نشد، و پس از آن ده سال در مدینه باقی ماند و دین الهی تکمیل نگردید إلا بعد از گذشت بیست و سه سال از بعثت.

تو نباید چنین گمان ببری که در یک صبح و شام مردم از آنچه که تاکنون برآن بوده اند بازگردند، هرگز چنین نخواهد شد!! و باید صبر و تلاش و پیشی‌گرفتن بر یکدیگر در میدان صبر و مواظبت برکار خیر صورت پذیرد تا این که خداوند یاری خویش را نصیب ما کند.

بسیاری از جوانان می‌پرسند که با افرادی که در خانواده مرتکب منکرات می‌شوند، چگونه رفتار کنیم آیا با آنها قطع رابطه کنیم؟ آیا رادیو را بشکنیم؟ آیا ضبط صوت و تلویزیون را بشکنیم؟ آیا چنین کنم؟ چنان کنم؟ من می‌گویم: به راه پروردگارت با حکمت دعوت بده، اگر به هدف دست پیدا نکردی برای تو هرگز جایز نیست که با افرادی که مرتکب گناه می‌شوند باقی بمانی، نمی‌گویم

---

(1)- بخاری به روایت عبدالله بن مسعود τ شماره حدیث (240) الفتح (1 / 416) کتاب الوضوء باب (69) مسلم شماره (107 – 1794) کتاب الجهاد والسیر باب (39).

که با آنها در خانه‌شان باشی، بلکه می‌گویم: برای تو جایز نیست در محلی که آنها گناه انجام می‌دهند سکونت کنی، بلکه مـی‌تـوانی از آن اتـاق بـه اتـاقی دیگـری بروی.

زیرا انسان وقتی با اهل معصیت و گناه باقی می‌ماند او با آنها در گناه شریک است، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡ﴾ [نساء: 140]. یعنی: «خداوند در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به خدا کفر ورزیده می‌شود، و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری بپردازند، بی‌گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود».

بنابراین، بر تو لازم است که صبر کنی و در شکیبائی از دیگران سبقت بگیری و بدان که کسی امروز اصلاح نمی‌شود فردا اصلاح خواهد شد.

و در تربیت اخلاق خانواده‌ات از ساده‌ترین و آسان‌ترین کارها شروع کن و من به قدرت الهی اطمینان دارم که اگر انسان صبر و شکیبائی داشته باشد و مواظبت بر نیکی نماید، همانا آیندۀ او موفقیت خواهد بود. خداوند متعال فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٢٠٠﴾ [آل عمران: 200]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر شداید و ناملایمات) شکیبائی روزید و (در مقابل دشمنان) استقامت و پایداری کنید و (از مرزهای مملکت خویش) مراقبت به عمل آورید و از (خشم) خدا بپرهیزید، تا این که رستگار شوید».

بنابراین، من شخصاً جوان را به صبر و شکیبائی توصیه می‌کنم و به او می‌گویم: وقتی که باقی‌ماندن تو با افرادی که مرتکب گناه می‌شوند کم کم مفید واقع می‌شود این بسیار خوب است، زیرا همانطور که می‌دانیم ساختن از منهدم‌کردن دیرتر انجام می‌گیرد.

اگر فرض کنیم که ما در کنار ساختمانی بزرگ و قوی و محکم هستیم، و اگر بخواهیم این ساختمان را منهدم کنیم به نظر شما اگر از ده تراکتور استفاده کنیم

انهدام‌ساختن چقدر وقت می‌گیرد؟ مشخص است که در یک روز به طور کامل منهدم می‌شود، اما اگر بخواهیم چنان ساختمان بزرگ و محکمی بسسازیم سه سال یا بیشتر وقت می‌گیرد.

بنابراین، لازم است امور معقول را با امور محسوس مقایسه کنیم، پس وقتی که ساختن قصر و ساختمان سه سال وقت می‌گیرد و تخریب و انهدام آن سه ساعت طول می‌کشد همچنین ساختن دیانت و اخلاق ملت‌ها مدت درازی وقت می‌گیرد پس بر ما لازم است که صبر و شکیبائی پیشه کنیم.

همچنین می‌گویم که: خانواده‌هایی که پسران و دختران‌شان را مشاهده می‌کنند که به سمتی سالم و درست حرکت نموده اند برایشان جایز نیست، در برابر دعوت آنها به حق، بایستند بلکه باید خانواده‌ها خداوند را بر این نعمت شکر گویند که خدا از نسل آنها افرادی قرار داده که آنها را به سوی خوبی راهنمایی و به آن امر می‌کنند و آنها را از بدی برحذر داشته و باز می‌دارند، سوگند به خدا که این نعمت از نعمت ثروت و کاخ‌ها و سواری‌ها نعمت بزرگتری است.

خانواده‌ها باید سپاس خدا را به جای آورده و دختران و پسران‌شان را تشویق نمایند، و آنچه که اینها می‌گویند بپذیرند گرچه شاید در گفته‌های آنها نوعی خارج‌شدن از دایرهٔ اعتدال مشاهده شود، زیرا وقتی فرزندان ببینند که دعوت آنها پذیرفته می‌شود این امر باعث کاسته‌شدن زیاده‌روی و سخت‌گیری آنها خواهد شد.

اما چیزی که باعث شده جوان دعوتگر به تنگ بیاید و ناراحت شود، این است که بعضی از خانوادهٔ ما خود هیچ نوعی پذیرشی برای دعوت خود نمی‌بینند، پس بر خانواده لازم است که از او بپذیرند و با او با راهنمایی و رفتار نیک برخورد نمایند، تا هم خانواده و هم جوان دعوتگر هردو کارشان انجام گرفته و تکمیل شود. ای جوانان!! ای دعوتگران!!

بر هر دعوتگر به راه خدا لازم است که اینگونه باشد:

بر دعوت خویش و به آنچه دعوت می‌دهد شکیبا و بردبار باشد.

بر مشکلاتی که برای دعوت پیش می‌آید صبر کند.

بر آزار و اذیت‌هایی که بر او وارد می‌شود باید صبر داشته باشد.

قاعدهٔ هفتم: رفتار با اخلاق پسندیده

دعوتگر، باید اخلاق دعوتگرانه داشته باشد، طوری که اثر علم در عقیده و عبادت و هیئت و تمام رفتارش نمایان شود تا بتواند نقش دعوتگر به راه خدا را بازی نماید و اگر برعکس باشد دعوتش سست و از بین خواهد رفت، و اگر هم موفق باشد موفقیت آن خیلی کم خواهد بود.

به طور مثال شما در مورد مردی که مردم را از معاملات ربوی برحذر می‌دارد و به کسی که ربا می‌خورد می‌گویید تو محارب و ستیزه‌جو با خدا و پیامبرش هستی، چون خداوند در قرآن فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٧٨ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ﴾ [بقره: 278- 279]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بپرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده فرو گذارید، اگر مؤمن هستید، پس اگر چنین نکردید بدانید که به جنگ با خدا و پیغمبرش برخاسته اید».

این دعوتگر برای مردم موعظه می گوید و آنها را از خدا می ترساند و به یاد خدا می‌اندازد، اما بعد خودش می‌رود معامله ربوی انجام می‌دهد.

آیا این را می‌توان اخلاق و رفتار دعوتگری دانست؟! هرگز نه!!

یا این که فردی مردم را از ترک جماعت برحذر می‌دارد، و آنها را می گوید که: نماز را با جماعت بخوانند و می گوید: پیامبر ρ فرموده است: «مشکل‌ترین و سنگین‌ترین نماز بر منافقین نماز عشاء و نماز صبح است اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی هست برای شرکت در جماعت آن می‌رفتند گرچه با حالت لوکیدن باشد (روی دست و زانو راه رفتن)»[1].

اما خودش را می‌بینی که در نماز عشاء و صبح شرکت نمی کند.

آیا رفتار و اخلاق دعوتگر چنین است؟ هرگز نه..!!

یا فردی را می‌بینید که می گوید: ای بندگان خدا از غیبت بپرهیزید، همانا غیبت از گناهان بزرگ است، و خداوند فردی را غیبت می کند با کسی تشبیه داده

---

(1)- بخاری به روایت ابوهریره τ شماره (657) الفتح (2 / 165) کتاب الأذان باب (34) و مسلم (252 – 651) کتاب المساجد باب (42).

که گوشت برادر مرده خود را مـی‌خـورد. و بـه شـدت مـردم را از غیبـت برحـذر می‌دارد، اما در مجالسش غیبت مردم را به عنوان میوۀ مجلس قرار می‌دهـد. رفتـار دعوتگر نباید چنین باشد.

یا فردی مردم را از سخن چینی (نميمة) نقل‌کردن کلام از فردی به فـرد دیگـر جهت فتنه‌انگیزی برحذر می‌دارد و می‌گوید: سـخن‌چینـی از اسـباب عـذاب قبـر است، زیرا در حدیث صحیح از پیامبر ρ ثابت است که از کنار دو قبر گذشـت و فرمـود: «ایـن دو عـذاب داده مـی‌شـوند و بـه علـت گنـاهی بـزرگ عـذاب داده نمی‌شـوند، امـا یکـی از آنهـا از ادرار پرهیـز نمـی‌کـرده، و دیگـری سـخن‌چینـی می‌نموده است»[1].

اما خودش با سخن‌چینی میان مردم فساد برمـی‌انگیـزد و از ایـن کـارش بـاکی ندارد!!

آیا این است اخلاق دعوتگر... هرگز!!

پس دعوتگر به آنچه از قبیل عبـادات و معـاملات یـا اخـلاق و رفتـار دعـوت می‌دهد باید خودش به آن چیزها عامل باشد تا دعوت او مورد قبول واقع شود و تا از آنهایی قرار نگیرد که اولین کسانی هسـتند کـه آتـش جهـنم بـا آنهـا افروختـه می‌شود. والعیاذ بالله

برادران... اگر ما به حالات خویش بنگریم خـواهیم یافـت کـه در واقـع مـا بـه آنچه دعوت می‌دهیم خودمان آن کار را انجام نمی‌دهیم، بدون تردیـد کـه چنـین کاری کوتاهی بزرگی است، مگر این که توجه به آنچه مناسب‌تـر اسـت مـا را از انجام آنچه بدان دعوت می‌دهیم بازدارد... اینگونه که اگر فردی بلند شود و مردم را به جهاد در راه خدا دعوت دهد و آنها را برای این کار برانگیزد و تشویق نماید که هریک با جان و مال خود به انـدازۀ تـوان خـویش در جهـاد سـهیم باشـد، امـا خودش به کارهای مهم‌تری مشغول باشد در این صورت نمی‌توان گفت که: ایـن فرد به آنچه دعوت می‌دهد عمل نمی‌کند.

---

(1)- بخاری به روایت ابن عباس ب شماره (216) الفتح (1 / 379)، کتاب الوضوء باب (55) و مسلم به شماره (111 – 292) کتاب الطهارة باب (34).

فرض کنید فردی مردم را به جهاد در راه خدا دعوت می‌دهد، اما شـهری کـه او در آنجا است نیازمند علم شرعی و انتشار آن بین مردم است، پس چنین فـردی جهاد او با علم و بیان، از جهادش با شمشیر و نیزه بهتر است، زیرا هر سخنی جائی دارد. و چیز برتر گاهی در مقام پایین‌تر قرار می‌گیرد به دلایلی که امری در درجهٔ پایین‌تری قرار دارد راجح‌تر است. بنابراین، پیامبر ρ برای بعضـی خصـال دعـوت می‌کرد، و لیکن خود بـه انجـام‌دادن بعضـی از کارهـا مشـغول مـی‌بـود کـه از آن خصال مهم‌تر بود و گاهی چنان روزه می‌گرفت که مردم فکـر مـی‌کردنـد دیگـر هیچ روزی بی‌روزه نخواهد ماند، و گاهی روزه نمی‌گرفت تا جایی که مردم فکر می‌کردند که دیگر روزه نمی‌گیرد.

برادران... من از هر دعوتگری می‌خواهم که خودش را آراسته با اخلاقی نماید که مناسب با شأن دعوتگر باشد، تا اینگونه بتواند دعوتگر حقیقی باشد و گفته‌اش بیشتر مورد قبول واقع شود.

قاعدۀ هشتم: شکستن حواجز بین دعوتگر و مردم

بسیاری از برادران دعوتگر ما وقتی قومی را در حال ارتکاب منکـری مشـاهده کنند غیرت دینی و نفرت از منکر آنها را وادار می‌کنند تا به سوی آن قوم نروند و آنهـا را نصـیحت نکننـد، ایـن اشـتباه اسـت!! و هرگـز حکمـت، چنـین چیـزی را نمی‌پذیرد، بلکه حکمت این است که پـیش آنهـا برویـد و دعـوت بدهیـد، تبلیـغ کنید، و آنها را به نعمت‌های الهی تشویق نمایید و از عذاب الهی بترسانید. و نبایـد بگویید: اینها فاسق هستند ممکن نیست من با آنها بنشینم!!

تو ای دعوتگر! وقتی علاقه نداری با آنها بنشینی و دوسـت نـداری بـا آنهـا راه بروی و برای دعوت‌دادن آنها پـیش آنهـا نمـی‌روی، پـس چـه کسـی آنهـا را بـه آغوش می‌گیرد؟! آیا کسانی آنها را به آغوش بکشند کـه همچـون آنانـد؟! و یـا افرادی که علم و معرفتی ندارند، آنها را به دوستی برگزینند؟!

پس دعوتگر باید بردبار باشد و ناپسندی را تحمل کند و حـواجز بـین خـود و مردم را بشکند تا بتواند دعوت خود را به کسانی که نیازمند آن هستند و اگر تکبر بکند و سر باز زند و بگوید: اگر کسی پیش من آمد من دعوت را به او می‌رسـانم و اگر کسی نیامد من مجبور نیستم! چنین فکری برخلاف سیرۀ پیامبر ρ است.

هرکسی تاریخ را مطالعه می‌کند برایش معلوم است که پیامبر ρ در موسم حج پیش مشرکین در اماکن‌شان می‌رفت و آنهـا را بـه سـوی خداونـد متعـال دعـوت می‌داد، و روایت شده که می‌فرمود: آیا مردی هست که مرا پیش قـومش ببـرد تـا کلام پروردگارم را به آنها برسانم، زیرا قریش مـرا از رسـاندن کـلام پروردگـارم بازداشته اند(1).

مادامی که این پیشه و عادت پیامبر و الگوی ما است، پـس برمـا واجـب اسـت که در دعوت‌کردن‌مان همچون او باشیم.

---

(1)- ترمذی شماره حدیث (2925)، کتاب فضائل القرآن باب (24) و گفته: این حدیث غریب و صحیح است. ابوداود شماره (4734)، کتاب السنة باب (20) و ابن ماجه شماره (20) المقدمه باب (13)، و دارمی شماره حدیث (3354) کتاب فضائل القرآن باب (5) و امام احمد در مسند به شماره (3 / 390) این حدیث را روایت کرده است.

قاعدۀ نهم: استفاده از نرمی و مهربانی

لازم است ما در دعوت‌مان به راه خدا تا حد ممکن از نرمی استفاده کنیم، زیرا پیامبر ρ فرموده است: «ای عائشه خداوند نرم رفتار و مهربان است و نرم رفتاری را دوست می‌دارد، و چیزهایی در برابر نرم رفتاری می‌بخشد که در برابر خشونت و دیگر کارها آن را نمی‌بخشد»[1].

و خداوند متعال بر پیامبرش منت نهاده که او را برای امتش نرم رفتار و مهربان آفریده است، فرموده است: ﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ﴾ [آل عمران: 159]. یعنی: «از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی. و اگر درشت خوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

مردم را با خودت قیاس کن، اگر فردی تو را برای کاری از کارها به شدت و سختی مورد خطاب قرار دهد در وجود خود انگیزه‌ای می‌یابی که از تو می‌خواهد تا با آن فرد همانگونه که او با تو رفتار کرده رفتار کنی، و شیطان به تو القا می‌کند که این فرد هدفش نصیحت نیست، بلکه این فرد می‌خواهد انتقاد کند! و هرگاه انسان احساس کند که فردی او را مورد خطاب قرار داده می‌خواهد از او انتقاد کند به راهنمایی و دعوتش توجه نمی‌کند، ولی اگر با نرمی با آن فرد حرف بزند و بگوید: این کار درست نیست! و پس از آن وقتی راه حرام را به روی او بست راه حلال دیگر به او نشان دهد، تا در آن حرکت کند، و با این شیوه خیر و خوبی بزرگی به دست خواهد آمد.

و این چیزی که من گفتم از رهنمودهای خدا و پیامبر ρ و شیوۀ رفتار پیامبر است. خداوند متعال فرموده است: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقُولُواْ رَٰعِنَا وَقُولُواْ ٱنظُرۡنَا﴾ [بقره: 104]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! (هنگامی که از پیامبر تقاضای مراعات و توجه بیشتر خود، برای حفظ و دریافت آیات

---

(1)- مسلم به روایت عائشه (77 – 2593) کتاب البر والصلة باب (23).

قرآن می‌کنید) مگوئید: (راعنا)[1] (رعایتمان کن و ما را بپای... بلکه واژه‌های هم‌معنی دیگری را بکار برید تا یهودیان و مشرکان نتوانند از آن سوء استفاده کنند و در مفهوم زشت و دشنام آمیز بکارش ببرند) و بگوئید: (انظرنا) (بر ما نظر انداز، درمانگر، رعایتمان کن...))»

خداوند متعال وقتی آنها را از گفتن کلمه‌ای نهی نموده به گفتن کلمه‌ای دیگر به جای آن راهنمایی کرده است و فرموده: نگویید (راعنا) (رعایتمان کن و ما را بپای) بلکه بگویی: (انظرنا) (بر ما نظر انداز) پس تو هرگاه راهی را که خداوند حرام قرار داده است بر روی مردم بستی، برای آنها دری را از خلال بگشا؛ زیرا مردم به ناچار باید حرکت کنند و باید کار کنند همانطور که در حدیث آمده است: «**أَصْدَقُ الأَسْمَاءِ حَارِثٌ وَهَمَّامٌ**»[2]. بهترین نام‌ها (حارث) کاسب و(همام) (همت‌کننده در امور خیر یا شر) است. و پیامبر ρ چنین رفتار نمود هنگامی که خرمای خیبر پیش او آورده شد، فرمود: آیا همۀ خرمای خیبر اینگونه است؟ گفتند: نه، اما ما یک صاع از خرمای مرغوب را به دو صاع، و دو صاع را به سه صاع خرمای نامرغوب می‌خریم، پیامبر ρ فرمود: چنین نکنید، بلکه همه را به درهم بفروشید و با آن درهم خرمای مرغوب بخرید[3].

پیامبر ρ وقتی دروازۀ حرام را به سوی آنها بست راه جایز را برای آنها گشود و آنها را به راه حلال راهنمایی کرد که خرمای نامرغوب را بفروشند و با پول آن خرمای مرغوب بخرند.

پس برای دعوتگر مناسب است که وقتی آنچه ممنوع است، آن را برای مردم بیان کند آنها را به آنچه مباح و جایز است راهنمایی کند.

---

(1)- (راعنا) از مادۀ رعی به معنی رعایت ولی یهودیان آن را از مادۀ (رعن) به معنی رعونت یعنی حماقت می‌گرفتند.

(2)- ابوداود شماره (4950) کتاب الأدب باب (69 ت / 61 م).

(3)- بخاری به روایت ابوسعید و ابوهریره ب به شماره (2201)، (2202). الفتح (4 / 467) کتاب البیوع باب (89) و مسلم به شماره (94، 95 – 1593) کتاب المساقاة باب (18).

اما نرمی و مهربانی و استفاده از آن چیزی است که هرکس اگر به بررسی دستورات و سیرۀ پیامبر ρ بپردازد خواهد دید که پیامبر ρ نسبت به امت مهربان بوده است.

و بارزترین مثال در این مورد داستان صحرانشینی است که وارد مسجد شد و در گوشه‌ای از مسجد شروع به ادرارکردن نمود، مردم خواستند او را سرزنش کرده و باز دارند، چون منکر بزرگی انجام داده بود، پیامبر ρ آنها را از این کار بازداشت و آنها ساکت شدند، و وقتی که صحرانشین ادرارش را تمام کرد، پیامبرρ دستور داد که بر محل ادرار یک دلو آب پاشیده شود و اینگونه آلودگی رفع خواهد شد، سپس اعرابی را خواسته و فرمود: مساجد برای آلودگی مناسب نیستند، بلکه مساجد فقط برای نمازخواندن و تکبیر و تلاوت قرآن مناسب اند.

و در مسند امام احمد روایت شده که آن مرد گفت: «خدایا برای من و محمد رحم کن و همراه با ما بر کسی رحم نکن» چون محمد ρ با نرمی و یاددادن با او روبر شد.

چیزی که من برادرانم را به آن فرا می‌خوانم این است که در دعوت به راه خدا و انکار منکر این راه را در پیش بگیرند، زیرا آنها با نرمی به چیزهائی دست پیدا می‌کنند که با سخت‌گیری نمی‌توانند آن را به دست بیاورند.

قاعدهٔ دهم: سعهٔ صدر جوانان در برابر اختلاف نظر علماء

جوانان و دعوتگران را و آنهایی که به ارزش‌های اسلامی پابند هستند باید ظرفیت و توان تحمل اختلاف علماء و دیگران داشته باشند و کسی را که به عقیدهٔ آنها در اشتباه قرار دارد معذور بدانند و این نکتهٔ بسیار مهمی است؛ زیرا بعضی از مردم به دنبال اشتباه دیگران هستند تا از اشتباهات آنان چیزی درست کنند که برای آنها مناسب نیست و شخصیت آنها برای مردم مورد سؤال قرار بگیرد، و این اشتباه بزرگی است. اگر بدگویی فرد عامی از گناهان بزرگ محسوب می‌شود بدگویی کردن و غیبت عالم گناه بزرگی است، زیرا پشت سر عالم، بدگویی او را کردن تنها به شخصیت عالم زیان نمی‌رساند، بلکه او و علم شرعی که دارد همه ضرر می‌بینند، زیرا وقتی مردم نسبت به عالم بی‌علاقه شوند و یا عالم از دیدگاه مردم افت کند سخن عالم نیز افت می‌کند، گرچه آن عالم حق بگوید و مردم را به سوی حق راهنمایی کند، و هرگاه فردی بدگویی و غیبت این عالم را بکند میان مردم و میان علم دینی این عالم حایل می‌شود، و چنین کاری خطر بزرگی است.

من می‌گویم: جوانان باید اختلاف علماء را بر حسن نیت و اجتهاد حمل کنند و در آنچه علماء اشتباه می‌کنند آنها را معذور بدانند، اما ایرادی ندارد که جوانان با علماء در مورد نظراتی که از دیدگاه جوانان اشتباه است گفتگو کنند تا علماء برای آنها بیان کنند که علماء در اشتباه قرار دارند یا کسانی که علماء را در اشتباه می‌دانند، خودشان در اشتباه هستند؟! زیرا بعضی وقت‌ها انسان فکر می‌کند گفتهٔ عالم اشتباه است، اما بعد از بحث و مناقشه صحت و درستی گفته عالم برایش ثابت می‌شود. و باید دانست که عالم هم انسان است و «همهٔ فرزندان آدم اشتباه‌کارند و بهترین خطاکاران توبه‌کنندگان هستند»[1].

و اگر کسی به لغزش و اشتباه عالم خوشحال شود، و آن را بین مردم پخش نماید، این کار باعث تفرقه می‌شود، و روش سلف چنین نبوده است. همچنین

---

(1)- احمد: (3 / 198) و دارمی (2 / 303) و ترمذی (2499) کتاب صفحه القیامة باب (49) و ابن ماجه شماره (4251) کتاب الزهد باب (30) ارناؤوط در شرح السنة (5 / 92) گفته است که سند این حدیث به روایت انس صحیح است.

نباید اشتباهاتی را که از حکام سر می‌زند دستاویزی برای توهین به آنها قرار دهیم و از بسیاری از خوبی‌هایشان چشم بپوشیم، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْ﴾ [مائده: 8]. یعنی: «ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را برآن ندارد که دادگری نکنید». یعنی کینه و دشمنی با قومی نباشد شما را به بی‌عدالتی بکشد، زیرا عدالت واجب است و برای انسان جایز نیست که لغزش‌های یکی از علماء یا حکام و یا دیگران را بگیرد و میان مردم پخش کند و از خوبی‌هایشان ساکت بماند چون چنین کاری عدالت نیست.

اگر فردی بر تو مسلط شود و اشتباهات و بدی‌هایت را پخش کند و خوبی‌ها و درست‌کاری‌هایت را پوشیده نگاه دارد، تو این کار او را جنایت بر خودت تلقی می‌کنی، پس وقتی چنین عملی را نسبت به خود جنایت می‌دانی باید دیگران را مانند خودت بدانی و همانطور که اشاره کردم که راه حل آن که فردی را تو اشتباه کار گمان می‌کنی، این است که با آن فرد ارتباط برقرار کنی و با او مناقشه کنی که بعد از مناقشه موضع مشخص خواهد شد، زیرا چه بسا انسان‌هایی هستند که بعد از مناظره و مناقشه به آنچه صحیح و حق است باز می‌گردند و چه بسا افرادی که بعد از مناقشه مشخص می‌شود که گفتۀ او درست بوده است و ما قبل از آن گمان می‌کردیم که اشتباه بوده است.

و «**الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا**»[1] یعنی: مؤمن برای مؤمن چون ساختمانی است که برخی از آن برخی دیگر را محکم می‌سازد.

و نیز پیامبر ρ فرموده است: «**مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُزَحْزَحَ عَنِ النَّارِ وَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ فَلْتَأْتِهِ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَلْيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِى يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ**»[2] یعنی:

---

(1)- بخاری به روایت ابوموسی اشعری τ شماره حدیث (6026) الفتح (1 / 464)، کتاب الأدب باب (36) و مسلم شماره حدیث (65 / 2582) کتاب البر و الصله باب (17).

(2)- مسلم (1844) کتاب الإمارة باب (10) و حدیث را عبدالرحمن بن عبد رب الکعبه از عمرو بن عاص τ روایت کرده است.

«هرکسی دوست دارد که از جهنم نجات پیدا کند و به بهشت برود، باید در حالی از دنیا برود که او به خدا و روز قیامت ایمان دارد و با مردم رفتاری داشته باشد که دوست دارد با او چنان رفتار شود».

و این است مفهوم عدل و استقامت.

قاعدهٔ یازدهم: مقیدکردن احساسات به مقتضای شرع و عقل

برای این بیداری و حرکت مبارک لازم است که احساسات آنها را از تعقل و اندیشه و از حرکت به مقتضای شریعت باز ندارد، زیرا اگر احساس و شور به مقتضای شرع و تعقل مقید نشود به طوفانی مبدل می‌شود که ضرر آن بیشتر از فایده‌اش خواهد بود. بنابراین، ما باید دوراندیش باشیم، منظور این نیست که در برابر باطل سکوت را اختیار کنیم یا باطل را تایید کنیم، بلکه می‌خواهم این را بگویم که باید از در وارد خانه شویم و به اندازهٔ توان خود تلاش کنیم تا برای از بین‌بردن و نابودکردن باطل از حکمت استفاده کنیم، زیرا راه حکمت گرچه ممکن است طولانی باشد، اما نتیجه و بازده آن برای همه رضایت بخش خواهد بود، شاید بعضی وقتها شور و هیجان شعله‌های آتش باطل را فرو نشاند و خاموش کند، اما آتش زیر خاکستر که در آینده روشن خواهد شد را نمی‌تواند خاموش کند. بنابراین، برادرانم و فرزندان جوان اصحاب این حرکت و بیداری را به تأنی و آرامی و دوراندیشی و تعقل فرا می‌خوانم و از آنها می‌خواهم که همهٔ اقدامات خود را به مقتضای شریعت ودر چهارچوب سنجیده و ارزیابی نمایند و بیاندیشند که پیامبر ρ در دعوت و تغییر منکر از چه حکمتی استفاده می کرد تا از او الگو برداری نیکو را انجام دهند، زیرا پیامبر ρ بهترین الگو می‌باشد.

و به برادرانم و جوانان بیداری اسلامی می گویم که: وقتی ما می‌خواهیم امت اسلامی را از خواب و غفلت بیدار کنیم، بر ما لازم است که بر پایهٔ اساس‌های محکم و برنامه‌های ثابتی حرکت کنیم: زیرا ما می‌خواهیم که حکمت برای خدا باشد، و می‌خواهیم که دین خدا در زمین خدا و بر بندگان خدا حکم باشد، و این هدف بسیار بزرگی است که تنها با احساسات و شور و هیجان بدست نخواهد آمد، پس لازم است احساسات خود را پابند شرع و عقل بکنیم.

قاعدهٔ دوازدهم: برپاکردن زیارت و سفر جوانان برای دیدار یکدیگر

از جوانان می‌خواهم که زیارت و سفر را برای دیدار یکدیگر ترتیب دهند تا محبت و دوستی در قلب‌ها ریشه بدواند، و از احوال خویش و احوال امت‌شان مطلع شوند و همه چون قلبی واحد و فردی واحد قرار بگیرند، بازده و نتیجه سفرهای زیارتی برای دیدار بسیار خوب و مهم است و دیدارهای دور و نزدیک اثر بزرگی خواهند داشت، و قسمت مهمی از این رهنمود به عهدهٔ مربیان از قبیل مدیرها و اساتید است.

قاعدۀ سیزدهم: ناامیدنبودن از کثرت مفاسد

ما نباید به سبب کثرت فساد در امت و از قدرت کسانی که با حق به مبارزه برخاسته اند، از اصلاح‌شدن امت ناامید شویم، زیرا حق همانطور که شمس الدین زرعی / گفته است: «**الحق منصور وممتحن فلا تعجب فهدي سنة الرحمن**» یعنی: حق پیروز است و با مشکلات مواجه می‌شود، تعجب نکن، زیرا سنت الهی چنین است. نبرد باطل با حق ضروری است: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا مِّنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيٗا وَنَصِيرٗا ٣١﴾ [فرقان: 31]. یعنی: «اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته ایم و همین بس که خدای ترا راهنما و یاور باشد».

بزهکاران و مجرمان می‌خواهند مردم را گمراه کنند و حق را بر آنها مشتبه گردانند و بر مردم مسلط گردند و آنها را ساکت کنند، اما خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيٗا وَنَصِيرٗا ٣١﴾ و همین بس خدای تو یاور برای کسی که دشمنان پیامبر می‌خواهند او را از راه حق باز دارند.

پس ما نباید ناامید شویم، بلکه باید نفس طولانی داشته و منتظر بمانیم و انجام از آن پرهیزگاران خواهد بود، زیرا افرادی یافت می‌شوند که می‌خواهند افکار سالم جوانان را به افکار منحرف تبدیل کنند و برای هدفی که دنبال می‌کنند تلاش می‌کنند تا محقق شود و مردم را گمراه و آنها را به حق مشکوک سازند و آنها را از انتشار حق بازدارند، اما حادثه و فاجعه برای آنها اتفاق خواهد افتاد، زیرا هر انسانی که می‌خواهد که حق را با سلیقه و فکرش کنار بزند بلا و مصیبت بر او خواهد آمد، چون خداوند دین و کتابش را یاری می‌کند، پس امید خواستگاه توانمدی برای ادامه راه دعوت و تلاش برای موفقیت آن است، همانطور که ناامیدی سبب شکست و به تأخیر افتادن دعوت قرار می‌گیرد.

به امید بزرگ پیامبر ρ و نظر دوراندیشانۀ او در سخت‌ترین روزی که از سوی قومش با آن مواجه شد، بنگرید و آن روزی بود که از طائف برگشته بود و او آنها را دعوت داده و آنها دعوتش را نپذیرفته بودند، و بی‌خردان خود را برای اذیت و آزار پیامبر تحریک کردند، وقتی پیامبر ρ به محلی به نام (قرن الثعالب)

رسید، جبرئیل او را صدا زد، و گفت: خداوند گفتهٔ تـو را شـنید و همچنـین گفتـهٔ قومت را که چگونه به تو جواب رد دادند را شنید، اکنون فرشـتهٔ کـوه‌هـا (ملـک الجبال) را پیش تو فرستاده تا به آن در مورد آنها هر دستوری که بخواهی بـدهی؛ پیامبر ρ فرمود: «فرشته کوه‌ها مرا صدا زد و به من سلام کـرد، سـپس گفـت: ای محمد! هرچه تو می‌خواهی انجام می‌دهم، اگر مـی‌خـواهی دو کـوه طـائف را بـه یکدیگر می‌زنم تا در میان آن دو کوه هلاک شوند، پیامبر ρ فرمود: نه، بلکه مـن امیدوارم که خداوند از ایشان نسلی را به وجـود بیـاورد کـه تنهـا خـدای یگانـه را بپرستند و با او کسی را شریک نگیرند».

قاعدۀ چهاردهم: ارتباط با مسئولین امور

ما باید با مسئولین امور، حکام و قضات و افراد ادارات و دیگر سران حکومتی ارتباط داشته باشیم، و نباید بر آنها جفا کرده و احساس کنیم که راه ما با آنها فرق می‌کند، و ما کجا و آنها کجا؟ زیرا وقتی چنین احساس کنیم ممکن است اصلاح مشکل شود، بلکه ما باید برای رسیدن به حق فروتن باشیم، زیرا: «**مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ**»[1]: هرکسی به خاطر خدا فروتن باشد خداوند مقام او را بالا می‌برد.

اگر ما با مسئولین امور و حکام و قضاوت و سران ادارات و ارگان‌ها و کسانی که امور مسلمین را به دست دارند ارتباط داشته باشیم و میان ما و آنها تفاهم برقرار باشد، حتماً به حکم الهی نتیجۀ خوبی در پی خواهد داشت.

و از خداوند می‌خواهم که قلب‌های ما را به یکدیگر نزدیک کند، و ما را از افرادی بگرداند که در امور خویش، خدا و پیامبرش را حاکم قرار می‌دهند و از خداوند تعالی می‌خواهم که به ما نیت عطا نماید و آنچه از شریعت که بر ما پوشیده مانده آشکار کند، همانا او بخشنده و بزرگوار است و سپاس برای خدا و پروردگار جهانیان است، و درود و رحمت خدا بر پیامبرمان محمد ρ و آل و اصحابش باد.

---

(1)- مسلم به روایت ابوهریره شماره (69 – 2588) کتاب البر والصله باب (19).

بخش دوم

رهنمودهایی برای جوانان

بیداری اسلامی

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

حکم دعوت به راه خدا

{1} آیا دعوت‌دادن به راه خدا بر هر زن و مرد مسلمانی واجب است، یا تنها وظیفۀ علماء و طلاب است، و آیا برای فرد عامی جایز است که به راه خدا دعوت دهد؟

* اگر انسان در آنچه به آن دعوت می‌دهد، دارای علم و بینش باشد، فرقی نمی‌کند که عالمی بزرگ و بزرگ‌نما باشد یا طلبه‌ای که در پی علم آموختن در تلاش است یا فرد عامی که مسئله را به یقین می‌داند، باشد، زیرا پیامبر ρ فرموده است: «از من به مردم تبلیغ کنید، حتی اگر یک آیه باشد»[1]. بنابراین، لازم نیست دعوتگر مراحل بزرگی از علم و دانش را کسب کرده باشد، بلکه باید به آنچه مردم را بدان دعوت می‌دهد عالم باشد، اما اگر جاهلانه بنابر احساسات، مردم را دعوت دهد جایز نیست.

برادرانی را می‌بینم که بدون علم به راه خدا دعوت می‌دهند، و بر اثر احساسات چیزهائی را که خداوند حرام نکرده حرام قرار می‌دهند، و اموری را واجب می‌گردانند که خداوند بر بندگانش واجب نکرده است، و این کار بسیار خطرناکی است، زیرا تحریم آنچه خدا حلال کرده مانند حلال‌کردن حرام خدا است؛ پس وقتی آنها دیگران را به خاطر حلال‌دانستن آنچه خدا حرام کرده مورد نکوهش قرار می‌دهند دیگران نیز آنها را برای حرام قراردادن حلال خدا سرزنش خواهند کرد، و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلۡسِنَتُكُمُ ٱلۡكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٞ وَهَٰذَا حَرَامٞ لِّتَفۡتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ لَا يُفۡلِحُونَ ١١٦ مَتَٰعٞ قَلِيلٞ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ١١٧﴾ [نحل: 116- 117]. یعنی: «و به خاطر چیزی که تنها بر زبان‌تان می‌رود، به دورغ مگویید، این حلال است و آن حرام و در نتیجه به خدا دروغ بندید کسانی

---

(1)- تخریج این حدیث در صفحۀ (25) شده است.

که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌گردند (سودجویی و بهره‌مندی ایشان از جهان ناچیز است، و با توجه به آخرت) کالای کمی است و عذاب دردناکی (پس از پایان به آخرت) کالای کمی است و عذاب دردناکی (پس از پایان زندگی دنیوی) دارند».

و فرد عامی نباید در حالی که علم ندارد و چیزی نمی‌داند دعوت بدهد، بلکه نخست باید علم بیاموزد، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾ [یوسف: 108]. یعنی: «بگو: این راه من است که من با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم».

بنابراین، باید با علم و بینش به راه خدا دعوت داد، اما در منکر و زشتی مشخص و در معروف و خوبی مشخص می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر کند.

اما اگر می‌خواهد دعوت بدهد باید قبل از دعوت علم داشته باشد، زیرا کسی که بدون علم دعوت می‌دهد همانطور که مشخص و آشکار است بیشتر از اصلاح فساد برمی‌انگیزد. خلاصه این که لازم است انسان نخست علم بیاموزد، و سپس دعوت بدهد، بجز در منکرات ظاهر و آشکار و در امرکردن به کار خوبی که مشخص و آشکار است در چنین مواردی می‌توان امر به معروف و نهی از منکر نمود.

فرق عالم و دعوتگر

{2} تفاوت عالم و دعوتگر چیست؟

* تفاوت عالم و دعوتگر مشخص است، دعوتگر کسی است که برای رساندن قانون و شریعت الهی به مردم تلاش می‌کند و گاهی آنان را با تشویق و گاهی با بیم‌دادن از عذاب الهی به راه خدا فرا می‌خواند.

و عالم کسی است که خداوند به او علم داده است، و ممکن است عالم دعوتگر باشد و ممکن است دعوتگر نباشد، او در حق علم خویش بسیار کوتاهی نموده است و او را نمی‌توان وارث به حق و کامل پیامبر ρ خواند، زیرا پیامبران

(علیهم الصلاة والسلام) دیناری و درهمی از خود بجای نگذاشتند، بلکه آنها علم را به عنوان ارث و ترکه برای مردم گذاشتند، پیامبر ρ فرموده است: «**إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الأَنْبِيَاءِ إِنَّ الأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلاَ دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ فَقَدْ أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ**»[1] یعنی: «همانا علماء وارثان پیامبران اند، و همانا پیامبران از خود درهم و دیناری به ارث نگذاشتند، بلکه علم را به میراث گذاشتند، پس هرکسی علم را گرفت و بدست آورد بهرهٔ بزرگی بدست آورده است».

پس هرکسی که علم بیاموزد و به راه خدا دعوت بدهد او بحق به اندازه‌ای که دستورات پیامبران را اجرا می کند، به همان میزان وارث به حق پیامبران شمرده می‌شود، اما این که بعضی می‌گویند: بدون علم هم می‌توان دعوتگر بود اگر هدف‌شان این است که بدون علم فراوانی که بتواند فتوا بدهد و مناظره کند و مسایل را استدلال نماید، می‌توان گفتهٔ آنها را پذیرفت، اما اگر منظورشان این است که فرد می‌توان دعوت بدهد، در حالی که آنچه را که به آن دعوت نمی‌دهد نمی‌داند، بدون تردید چنین سخنی درست نیست و من افرادی را که به این صورت می‌خواهند مردم را به حق دعوت دهند از این کار برحذر می‌دارم، زیرا چنین فردی فسادانگیزی و خرابکاری‌اش از اصلاح بیشتر است. همانطور که مشاهده شده است.

---

(1)- ابوداود به شماره (3641) کتاب باب العلم (1) و ابن ماجه به شماره (223)، المقدمه باب (17) و ترمذی به شماره (2682) کتاب العلم باب (19) وارناؤوط در شرح السنه (1 / 276) به روایت ابوداود این حدیث را حسن دانسته است.

مؤمنین در دوستی با یکدیگر

{3} آیـا در بـاب اهتمـام‌ورزیـدن بـه امـور مسـلمین ایـن حـدیث کـه بیشـتر دعوتگران در سخنرانی‌های خویش بیان می‌کنند، صحیح است: «**من لَمْ یهتم بأمور المسلمین فلیس منهم**»[1]؟ یعنی: «هرکس به امور مسـلمین اهتمـام نـورزد از آنهـا نیست».

* این حدیث یکی از احادیث مشهور میان مردم است، اما نمی‌دانم که آیا با این عبارت از پیامبر ρ ثابت است یا نه؟ اما باید دانست که مفهوم این حدیث درست است، زیرا فردی که به امور مسلمین اهمیت نمی‌دهد در حقیقت اسلامش ناقص است، زیرا در حدیث صحیح از پیامبر ρ ثابت است که فرمود: «**مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ كَمَثَلُ الْجَسَدِ الواحد إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى**»[2] یعنی: «مثال مسلمان‌ها در محبت و رحمت و مهربانی اش با یکدیگر مانند یک جسد است که هرگاه عضوی از آن بدرد آید دیگر اعضای بدن در تب و بیداری با آن همراهی می‌کند».

و پیامبر ρ فرموده است: «**الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا**»[3] یعنـی: «مؤمن در همکاری با مـؤمن ماننـد سـاختمانی اسـت کـه برخـی برخـی دیگـر را محکم می‌سازد» و این دو حدیث و امثال آن به معنی و مفهـوم آن گفتـه مشـهور است، اما اکنون دقیق به ذهن من نمی‌رسد که آیا این حدیث مشهور از گفته‌هـای پیامبر ρ یا از گفته‌های بعضی از علماء است.

---

(1)- این حدیث را شیخ آلبانی / ضعیف قرار داده است، نگاه کنید به کتاب سلسله الأحادیث الضعیفة (1 / 309، 310، 311، 312).

(2)- بخاری شماره حدیث (6011) الفتح (10 / 452) کتاب الأدب باب (27) و مسلم به شماره (66 / 2586) کتاب البر و الصلاه باب (17).

(3)- نگاه به صفحۀ (65) برای تخریج حدیث.

«دعوتگر باید نسبت به هرچیزی شناخت داشته باشد»

{4} آیا بر دعوتگران لازم است که دارای بینش و علم باشد؟

* کلمۀ (داعیة) در عربی که به معنی دعوتگر است صیغۀ مبالغه می‌باشد، زیرا (ت) در اسم فاعل و صیغۀ مبالغه فقط برای مفهوم مبالغه اضافه می‌شود، مانند علامه که به معنی فردی که دارای علم زیاد است می‌باشد، پس دعوتگر یعنی که کارش دعوت است، پس باید او دارای شناخت و بینش وسیع علمی باشد.

اما کسی که فقط به مسئلۀ مشخصی دعوت می‌دهد، به عنوان مثال تو می‌خواهی فردی را برای حضور در نماز جماعت دعوت بدهی، در این مورد کافی است که تو بدانی که حضور در نماز جماعت واجب است، و تخلف‌ورزیدن و عدم حضور در جماعت خروج از راه مؤمنین است، زیرا مؤمنین به نماز جماعت اهمیت قایل بودند که عبدالله بن مسعود س می‌گوید: «**لاَ يَتَخَلَّفُ عَنْهَا إِلا مُنَافِقٌ أَوْ مريض، وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يؤتي بِهِ يُهَادَى بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ حَتَّى يُقَامَ فِي الصَّفِّ**»[1] یعنی: «از شرکت در نماز جماعت بجز فرد منافق یا بیماری کس دیگر تخلف نمی‌ورزد، و در زمان پیامبر ρ افراد به نماز جماعت آورده می‌شدند و از بس که ناتوان بودند آنها را بلند کرده و در میان دو مرد در صف قرار می‌دادند».

و از آنجا که باید به مسئله علم داشته باشی اگر تو نصوصی را که در مورد نماز جماعت وارد شده می‌دانی می‌توانی که فردی را که در حضور در نماز جماعت تنبلی و سستی می‌کند به شرکت در نماز جماعت دعوت بدهی.

اما نباید مردم را به ترک معاملات نامشروع دعوت دهی، و آنها را از انجام معاملات برحذر داری و در حالی که تو از آن معاملات چیزی نمی‌دانی. مهم این است که دعوتگر از این نظر که دعوتگر است کسی است که شناخت و بینش وسیعی در علم و دانش دارد، و اینگونه می‌تواند تنها وظیفه و شغل خود را دعوتگری کند.

اما فردی که مردم را در مسئله‌ای مشخص و خاص دعوت می‌دهد، می‌گویم: هرکسی حقی را دانست به آن دعوت بدهد.

---

(1)- مسلم شماره (256، 257 – 654) کتاب المساجد، باب (44).

و این که ما گفتیم علم برای دعوتگر به آنچه مردم را بـه آن دعـوت مـی‌دهـد شرط است، منافی با آن نیست، زیرا گـاهی مـردم را بـه مسـئلۀ مشخصـی دعـوت می‌دهی و تو در آن مسئله علم و آگاهی داری. و پیامبر ρ فرمـوده اسـت: «تبلیـغ کنید از طرف من حتی اگر یک آیه باشد».

«از طرف من به مردم تبلیغ کنید، حتی اگر یک آیه باشد»

{5} مفهوم گفتۀ پیامبر ρ که «تبلیغ کنید از مـن بـه مـردم هرچنـد یـک آیـه باشد» چیست؟ بعضی از مردم این حدیث را روش دعوت خویش قرار می‌دهند.

* توجیه این مسئله این است که پیامبر ρ فرموده است: «تبلیغ کنید از من» بـه معنی این که ما به یقین بدانیم که آنچه به مردم تبلیـغ مـی‌شـود از کـلام پیـامبر ρ است و یا در حضور ایشان ρ این کار انجام گرفته و او ρ چیزی نگفته است، زیرا پیامبر ρ فرموده است: «تبلیغ کنید از من» پس چیزی که انسان نمی‌دانـد و آن را به پیامبر ρ نسبت می‌دهد در حقیقت او از پیامبر چیزی به مردم تبلیغ نکرده، بلکـه از جیب خودش درآورده است، پس از این حدیث می‌توان دلیل گرفت که برای هیچ فردی جایز نیست که سخنی را که از پیـامبر ثابـت نشـده بـه پیـامبر ρ نسـبت بدهد.

آیا تدریس علوم شرعی شاخه‌ای از دعوت‌دادن به راه خدا است؟

{6} آیا تدریس علوم شرعی در مدارس و دانشگاه‌هـا از نـوع دعـوت بـه راه خدا شمرده می‌شود، با توجه به این که مدرس حقوق دریافت می‌کند؟

* تردیدی نیست که تعلیم شـریعت از امـور مسـتحب و طلـب علـم محسـوب می‌شود، اما این که آیا تدریس دعوت به راه خدا است؟ بستگی به مـدرس دارد، اگر مدرس از فرصت قرارگرفتن او میان طلاب استفاده نماید و آنها را به راه نیک و خیر راهنمایی کند و در عمل الگوی شایسته و نیکو بـرای آنهـا باشـد مـی‌تـوان عمل تدریس را دعوت‌دادن بـه راه خـدا دانسـت، امـا اگـر مـدرس فقـط درسـی خشک را برای آنها بخواند یا توضیح دهد طوری که گویا او فقط یک تئوری و مسئله را بیان می‌کند کار او را نمی‌توان از باب دعوت‌دادن به راه خدا دانست.

خلاصه این که اگر مدرس از نوع اول باشد او دعوتگر به راه خدا است، گرچه از بیت المال حقوق دریافت کند ضرری نیست.

و باید دانست که بسیاری از مردم قبل از این که با زبان دعوت دهند با حالت خود دعوت می‌دهند بسیاری از طلاب سیمایشان سیمای علم و اندیشه و عبادت است که مردم وقتی چنین فردی را می‌بینند از او بیشتر پیروی می‌کنند، تا جائی که از سخنان دیگران به این اندازه پیروی نمی‌کنند.

هرکسی منکری را دید

{7} پیامبر ρ فرموده است: «هرکسی از شما منکری را دید باید آن را با دست تغییر دهد و اگر نتوانست آن را با دست تغییر دهد با زبان آن را تغییر بدهد و اگر با زبان نتوانست در دل خود آن را بد بداند و این ضعیف‌ترین مرحلۀ ایمان است»[1]. حدود و اندازۀ توانایی چیست، با این که بیشتر مردم را می‌بینیم که قسمت آخر حدیث «در دل خود آن را بد بداند» را متمسک خویش قرار داده اند؟

* استطاعت به معنی توانایی است، اگر انسان می‌تواند منکر را با دست تغییر دهد بر او واجب است که با دستش برای تغییر منکر اقدام کند، مثل این که در دست فردی وسیلۀ لهو و بیهوده‌کاری را مشاهده کنی و در توان تو باشد که آن وسیله را از دست او بگیری و بشکنی در چنین صورتی لازم است که اقدام کنی، اما اگر چنین کاری فقط در توان حکام است پس بر تو لازم است که در مرحلۀ دوم یعنی اقدام به تغییر منکر با زبان استفاده کنی و به این صورت از آن فرد بخواهی تا خودش وسیلۀ حرام را بشکند یا مسئله را به اطلاع حاکم و مسئولی که می‌تواند این وسیله را بشکند برسانی، اگر چنین توانائی و قدرتی هم نداشته باشی کمترین کار در اقدام به تغییر منکر این است که در دل خود آن چیز را ناپسند و زشت بدانی و کنار فردی که با آن آلوده هست ننشینی. اینجا مسئله‌ای هست که بسیاری از مردم آن را نمی‌دانند و آن این است که، بعضی مردم کنار انجام‌دهندۀ گناه می‌نشینند و می‌گویند: گناهش به گردن خودش است. چنین چیزی درست

---

(1)- مسلم به روایت ابی سعید τ شماره (781 – 49) کتاب الإیمان باب (20).

نیست، بلکه مؤمن در هنگام مشاهدۀ گناه با یکی از مراتب سه‌گانه یعنی: دست و زبان و قلب باید برای تغییر منکر اقدام نماید.

و مشخص است که هرکسی کاری را در قلبش ناپسند بداند، ممکن نیست در کنار انجام‌دهنده آن کار بنشیند، بلکه باید از آنجا بلند شود و از آن مکان فاصله بگیرد، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡ﴾ [نساء: 140]. یعنی: «خداوند در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید که به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری بپردازند بی‌گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود».

پس کسی که با انجام‌دهندۀ گناه همنشین است با او در گناه شریک است، گرچه خودش گناه را انجام نداده، مگر این که برای نشستن در کنار انجام‌دهندۀ گناه مجبور باشد، زیرا بر فرد مجبور گناهی نیست.

«موضع مسلمانان در برابر گناهان منتشر در سرزمین‌های مسلمین»

{8} موضع مسلمان در برابر بسیاری از گناهان منتشر شده در کشورهای اسلامی، مانند: ربا، بی‌حجابی زنان، ترک نماز و... چیست؟

* پیامبر ρ موضع مسلمانان را تعیین نموده و فرموده است: «هرکسی منکری را دید با دستش آن را تغییر بدهد، و اگر نتوانست با زبانش آن را تغییر دهد و اگر نتوانست در قلبش آن را بد بداند و این ضعیف‌ترین مرحلۀ ایمان است».

طبق این حدیث تغییر منکر به سه صورت انجام می‌شود:

مرحلۀ اول تغییر با دست:

اگر تو چنین قدرتی داشتی که منکر را با دست تغییر دهی منکر را تغییر بده، و این زمانی برای مسلمان ممکن است که منکر در خانه‌اش انجام گیرد و او مسئول خانه باشد و در چنین حالتی تغییر منکر با دست ممکن است، آیا اینطور نیست؟ اگر مردی وارد خانه‌اش شد و در آن وسیله لهو و لعبی را مشاهده کرد و خانه

خانۀ او است، و فرزند و خانواده همه مال او هستند، چکار کند؟ باید وسیلۀ لهو را بشکند چون او می‌تواند چنین کاری بکند.

مرحلۀ دوم تغییر منکر با زبان:

اگر نمی‌تواند منکر را با دست تغییر دهد، باید از مرحلۀ دوم یعنی تغییر با زبان کار گیرد و تغییر با زبان بر دو صورت است:

صورت اول: این که به انجام‌دهندۀ منکر بگوید: از انجام این منکر دست بکش و اگر موقعیت ایجاب می‌کرد او را از انجام منکر بازدارد.

صورت دوم: اگر نمی‌تواند چنین کاری کند مسئله را به اطلاع مسئولین امر برساند.

مرحلۀ سوم تغییر با قلب:

اگر نمی‌توانست منکر را با دستش یا زبانش تغییر دهد باید آن را با قلبش تغییر دهد و این ضعیف‌ترین مرحلۀ ایمان است.

تغییر و انکار قلبی یعنی این که در دل آن کار را ناپسند بداند و از وجود این کار متنفر باشد و دوست داشته باشد که چنین کاری انجام نمی‌گرفت.

در اینجا نکته‌ای هست که باید به آن توجه کرد و پیامبر ρ در حدیث به آن اشاره کرده است، زیرا فرموده: «هرکسی از شما منکری دید» آیا منظور از دیدن منکر در اینجا بصری یا علمی یا ظنی است؟

اما ظنی اعتباری ندارد، زیرا سوء ظن و بدگمانی نسبت به مسلمانان جایز نیست و فقط دیدن با بصر و علم مطرح است.

اما دیدن بصری یعنی این که انسان با چشم، منکر را مشاهده می‌کند، و دیدن علمی یعنی اگر نمی‌بیند بشنود و یا فرد مورد اعتمادی به او خبر دهد. در اینجا برای ما مشخص می‌شود که پیامبر ρ از ما خواسته در مورد هر فردی حکم به انجام منکر تا زمانی که ندیده ایم نکنیم. و فرموده: هرکسی از شما منکری را دید با دستش آن را تغییر دهد و اگر نتوانست با زبان آن را تغییر دهد و اگر نتوانست در قلبش آن را ناپسند بداند و این ضعیف‌ترین مرحلۀ ایمان است.

بعضی از مردم می گویند: ما با اهل منکر مـی‌نشـینیم و بـا قلـب آن کـار را بـد می‌دانیم، و قلباً آن کار را انکار می کنیم، آیا گناهکار می‌شویم یا نه؟ خـدا شـاهد است که ما منکر را در قلب خود زشت و ناپسند می‌دانیم.

در جواب می گویم: تو با قلب خود منکر را انکار نکرده‌ای، چون اگر قلباً آن را ناپسند می‌دانستی اعضاء و جوارح تو هم آن را نمی‌پذیرفت و انکار می کرد، زیرا پیامبر ρ فرموده است: «**أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ**»[1]. یعنی: «همانا در بدن آدمی تکه گوشتی است اگر اصلاح شود، تمام بدن اصلاح خواهد شد و اگر فاسد باشد تمام بدن فاسد خواهد شد، همانا آن تکه گوشت قلب آدمی است».

و آیا اگر قلبت آن منکر را ناپسند می‌دانست ممکن بود، تو کنار کسانی که آن را انجام می‌دهند بنشینی؟ بنابراین، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓۚ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡ﴾ [نساء: 140]. یعنی: «خداوند در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید که به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری بپردازند بی‌گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود».

بنابراین، بعضی از عامی‌های بیچاره گمان می کننـد وقتـی از محـل انجـام کـار زشت و گناه بنشینند و در قلـب آن را ناپسـند بداننـد کـافی اسـت و مفهـوم گفتـۀ پیامبر ρ که فرموده: اگر با دست و زبان نتوانست منکر را تغییر دهد با قلبش آن را انکار کرده و بد بداند، همین است، اما همانگونه که برایتان بیان کردم کسـی کـه منکر را در قلبش بد بداند ممکن نیست با انکار قلبـی در محـل انجـام منکـر بـاقی بماند و نه از نظر شـریعت چنـین چیـزی امکـان پـذیر اسـت و نـه از نظـر واقعیـت

---

(1)- بخاری، شماره حدیث (52)، الفتح (1 / 153) کتاب الإیمان، باب (39)، و مسلم به شماره (107 – 1599)، کتاب المساقاه، باب (20)، حدیث را نعمان بن بشیر τ روایت نموده است.

زندگی مردم، و کسی که می‌گوید: من این منکر را ناپسند می‌دانم و با اهل منکر همنشین است، دروغ می‌گوید. یکی به من گفت: تو با این سخن خود نشستن با کسانی که ریش خود را تراشیده اند را حرام قرار می‌دهی، زیرا تراشیدن ریش از منکرات است!!

در جواب باید بگویم: دو مطلب داریم، اول انجام‌دادن منکر، دوم اثر منکر، و هرگاه شما کسی مشاهده نمودید که منکر انجام می‌دهد باید او را بازداری و کارش را رد کنی تا منکر را رها کند، و اگر چنانچه از منکر دست نکشید تو نباید با او بنشینی، زیرا یک نوع انکار قلبی این است که از او جدا شوی. اما هرگاه گروهی از مردم را دیدید که منکرات را انجام داده اند و زمانی که تو رسیدی آنها منکر را انجام داده بودند و کارشان را تمام کرده و اثر منکر باقی مانده است. سؤال اینجا است که آیا نشستن با آنها جایز است یا نه؟ بله نشستن با آنها جایز است، زیرا آنچه تو مشاهده می‌کنی اثر منکر است نه خود منکر. بنابراین، باید به فرق اثر منکر با تلبیس با خود منکر توجه داشت و نباید هردو را با یکدیگر خلط کرد.

پس با افرادی که در حال تراشیدن ریش هستند ننشین، اما بعد از تراشیدن ریش وقتی آنها را در بازار یا دم در مغازه و دیگر جاهها می‌بینی می‌توانی با آنها بنشینی، اما اگر امکان داشت که آنها را نصیحت کنیم نباید فرصت را از دست داد، زیرا ما اثر گناه را در آنها مشاهده می‌کنیم. بنابراین، آنها را نصیحت می‌کنیم، چون نصیحت آنها در واقع امر به معروف و نهی از منکر است. و همچنین مثلاً برای شما جایز است با فردی که بوی سیگار از او به مشام می‌رسد بنشینی، اما او را نصیحت کن تا سیگارکشیدن را ادامه ندهد و آن را ترک کند، اما اگر داشت سیگار می‌کشید نباید با او بنشینی و اگر با او همنشین بشوی تو در گناه با او شریک هستی.

نخست باید اسلام را ارائه کرد

{9} بسیاری از جوانان در حیرت اند که چگونه با گناه‌های منتشر در کشورهای اسلامی برخورد کنند، آیا با خشونت برخورد کنند، همانطور که بعضی از جوانان چنین می کنند بویژه در بعضی از کشورهای اسلامی که احکام اسلامی را به خوبی اجرا نمی کنند رأی جنابعالی در راهنمایی کردن این جوانان چیست؟

* بنظر من ابتدا باید عقاید و اعمال و اخلاق اسلامی را به صورت حقیقی آن ارائه کرد، و نباید به مرتکبین اعمال زشت و گناه چنان حمله‌ور شد که باعث نفرت و انزجار آنها گردد، زیرا من معتقدم اگر اسلام به صورت صحیح و درست ارائه شود فطرت‌ها آن را می‌پذیرند چون دین اسلام موافق با فطرت‌های سلیم است.

اما اگر انسان بر عقیدۀ فرد که از زمان‌های قدیم به آن باور داشته و یا بر عقدیۀ پدران و نیاکانش حمله‌ور شد این کار باعث می‌شود تا آن فرد از حق که به آن دعوت داده می‌شود متنفر شود و حق را ناپسند بداند، و اینجا است که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ﴾ [انعام: 108]. یعنی: «(ای مؤمنان)! به معبودها و بت‌هایی که مشرکان به جز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند. همانگونه برای هر ملتی و هر گروهی کردارشان را آراسته ایم».

بنابراین، به نظر من برادران دعوتگرم که در چنین جامعه‌ای به سر می‌برند تلاش کنند که حق را آن گونه که هست بیان دارند و باطل را نیز آنگونه که هست بیان کنند، بدون این که مستقیم به اهل باطل در کارهایشان حمله‌ور شوند.

بدگویی در مورد اهل خیر جایز نیست

{10} امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از منکر به تهمت‌های خطرناکی متهم می‌شوند، مثلاً آنها را به شتابزدگی و عجله متهم می‌کنند، با این که آنها با مشکلات و رنج‌ها و مخالفت‌های مردم در راه شریعت اسلامی مواجه می‌شوند، و این تهمت‌ها باعث شده تا دعوتگران وسیلۀ سرگرمی و خندۀ مجلس شوند به خصوص از طرف برادران مسلمان‌شان، جنابعالی افرادی را که به حیثیت و آبروی آنها حمله‌ور می‌شوند و یا در مورد آنها چیزی می‌گویند به چه چیزی راهنمایی می‌کنید؟

* توهین و بدگویی اهل خیر گناهش از توهین به مردم عادی سخت‌تر و بدتر است و کسانی که مردم را به کارهای نیک امر می‌کنند و آنها را از کارهای بد باز می‌دارند اهل خیر هستند، و بدگویی آنها فرایند امر به معروف و نهی از منکر را تضعیف می‌نماید و بیم آن می‌رود که فرد توهین‌کننده به آنها، امر به معروف و نهی از منکر را زشت بپندارد و زشت‌پنداشتن امر به معروف و نهی از منکر برای دین و ایمان مسلمان خطرناک است، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٩﴾ [محمد: 9]. یعنی: «این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است دوست نمی‌دارند و لذا خداوند کارهای ایشان را هم باطل و بی‌سود می‌گرداند».

پس بر ما لازم است که از امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از منکر حمایت کنیم و باید آنها را کمک نمائیم و از آبروی آنها دفاع کنیم چون آنها که مسئولیتی بزرگ و فریضه‌ای که بر همۀ امت انجام آن فرض است را به دوش کشیده و انجام می‌دهند.

اما باید بگویم که ممکن نیست که ما امرکنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از منکر را از اشتباه و عیب پاک بدانیم، همانطور که ما نمی‌توانیم خودمان را از اشتباه‌بری بپنداریم، برادران امرکننده به معروف و نهی‌کننده از منکر از سختی‌ها و مشقت‌هایی رنج می‌برند که از خداوند مسئلت می‌کنیم که این مشکلات را باعث کفارۀ گناهان‌شان و علو مقام‌شان بگرداند و از خداوند می‌خواهیم که آنها را یاری کند، به حق که خوبی‌های آنان به مراتب بیشتر از اشتباه بعضی از افراد

هیئت امر به معروف و نهی از منکر را غیرت و عاطفه فرا می‌گیرد و نمی‌توانند خود را کنترل کنند، همانطور که غیرت و احساسات اصحاب پیامبر ρ به جوش آمد وقتی بادیه‌نشین را مشاهده کردند که در مسجد ادرار کرد اصحاب بر او فریاد زدند و او را از کارش بازداشتند تا این که پیامبر ρ آنها را سکوت کرد[1].

و انسان ممکن است دارای غیرتی شدید و احساسی قوی باشد در نتیجه نتواند خودش را کنترل نماید، اما نباید چنین موردی را دستاویزی برای انتقاد و بدگویی تمام اعضای هیئت امر به معروف و نهی از منکر قرار دهیم و یا این که کار فرد را بهانه‌ای برای نادیده‌گرفتن دیگر کارهای خوب آن قرار دهیم، بلکه باید برای او عذری جستجو نماییم و او را معذور بدانیم و یا این که با او تماس گرفته و راه درست را در معالجۀ امور به او بنمایانیم.

طلب علم یا دعوت‌دادن به راه خدا

{11} کدامیک بهتر است، فراگیری علوم دینی یا دعوت‌دادن به راه خدا؟ با توجه به این که فردی که دعوت می‌دهد به آنچه دعوت می‌دهد علم دارد.

* ما می‌گوییم علم ضروری است، و همانطور که معروف است مردم با یکدیگر فرق می‌کند، هریکی دارای تخصصی می‌باشد وهرکسی می‌خواهد در امری مهارت پیدا کند، بطور مثال بعضی از طلاب علوم دینی بررسی و خواندن عقیده و کتاب‌های عقیدتی را ترجیح می‌دهند و بعضی فقه و کتاب‌ها و اقوال فقهی را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد و بعضی دعوت‌دادن به راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را ترجیح می‌دهند، در حقیقت این یکی از نعمت‌های خدا است که مردم را بگونه‌ای آفریده که علاقه هریک به علاقۀ دیگری فرق می‌کند، و اگر همۀ مردم به یک چیز علاقه می‌داشتند کارهای زیادی مختل می‌شد، پس فردی که می‌بیند که در طلب دانش و ژرف نگری در آن توان و استعداد دارد به نظر ما به طلب علم ادامه دهد و به میدان دعوت وارد نشود تا کسب علم، مفید واقع شود، زیرا کشورهای اسلامی از تمام ابعاد در عقیده و اخلاق و غیره مورد تهاجم دشمنان هستند و اگر انسان دارای علم راسخ و استوار

(1)- برای تخریج این حدیث به صفحۀ (38) مراجعه نمائید.

بر اصول شرعی و دلایل عقلی نباشد خود را از دست خواهد داد و از بین خواهـد رفت به این مناسبت دوست دارم که طلاب علوم، علم معقول هم بیاموزنـد، زیـرا مردم در این زمان بر اثر ضعف ایمان به چیزهای محسوس بیشتر از نظریـات یعنـی دلایل شرعی قانع می‌شوند، هدف این است که برادران طلاب به مقولات و علـل هم عالم باشند. و اگر می‌خواهند درستی و صحت گفتهٔ مرا بدانند به سخنان شـیخ احمد عبدالحلیم در مبارزه بـا فلاسـفه و اهـل کـلام و منطـق و غیـره نگـاه کننـد، خواهند دید که با دلیل شرعی و دلیل عقلی با مخالفانش سخن می‌گوید.

اما اگر فردی توانایی رسوخ و تعمق در علم را ندارد، پس خـودش را بـه کـار دعوت‌دادن به راه خدا مشغول کند، اما واجب است کـه فقـط بـه امـوری دعـوت دهد که می‌داند که حق است، و نباید فقط بر حسب گمان دعوت دهد آنگونه که بعضی از دعوتگران احادیـث بـی‌اساسـی را ذکـر مـی‌کننـد، احادیـث ضـعیف یـا موضوع را بیان می‌کنند تا مردم گریه کنند، و یا این که اینگونـه احـادیثی را بیـان می‌دارند تا توجه مردم را جلب نمایند، اما این کار اشتباهی است که توجه مردم را با احادیث ضعیف و موضوع که از شریعت نیستند جلب کرد، بله بعضی از علمـاء ذکر چنین احادیثی را در بیان فضایل اعمال یا زواجر به شروط ذیـل جـایز دانسـته اند:

(1) باید ضعف حدیث شدید نباشد.

(2) حدیث دارای اصل و ریشه‌ای صحیح باشد.

(3) گویندهٔ حدیث معتقد نباشد که چنین حدیثی از پیامبر ثابت است.

خلاصه این که مردم با یکدیگر فرق می‌کننـد بعضـی علاقـه بـه تحقیـق علـوم دارند و بعضی توان تحقیق را ندارند و برای هریک زمینـه‌ای مناسـب وجـود دارد که در آن فعالیت می‌نماید.

بهترین راه فراگیری علوم دینی چیست؟

{12} با توجه به شرایط زمان ما بهترین راه فراگرفتن علوم اسلامی چیست؟

* بدون تردید بهترین راه این است کـه انسـان از کتـاب خداونـد متعـال آغـاز کند، سپس به اندازۀ مقدور از سنت صحیح پیامبر ρ بیاموزد، سـپس بـه فراگیـری نوشته‌های اهل علم از فقه و غیره بپردازد، اما طلاب باید بیشتر به اصول تکیه کنند نه به حاشیه‌ها، یعنی فکر و هدف طلبه نباید فقط ازبرکردن مسائل باشد تـا هرگـاه هر مسئله جزئی پیش بیاید بتواند آن را بر اصول و قواعـد تطبیـق دهـد آن را حـل کند، زیرا همانطور که علماء گفته اند: هرکسی از دانستن اصول محـروم بمانـد از رسیدن به هدف و مراحل عالی دانش محـروم خواهـد بـود، و بسـیاری از طـلاب هستند که ذهن خود را مملو از مسایل جزئی و فردی نموده انـد و اگـر بـه انـدازۀ یک انگشت از این مسائل آن طرف‌تـر برونـد چیـزی نمـی‌داننـد، چـون اصـول و ضوابط را نمی‌دانند. بنابراین، بر طالب علم لازم اسـت کـه بـه اصـول و ضـوابط و قواعد شرعی که جزئیات برآن بنا می‌شود شناخت داشته باشـد. در دوران طلبگـی برای ما گفته می‌شود که زمانی طلبه‌ای بوده که حفظ می‌کرد، ولی نمی‌فهمیـد، و او کتاب الفروع در مذهب امام احمد ابن حنبل / را حفظ داشـت، کتـاب الفـروع جمع‌تـرین کتـاب در مـذهب حنبلـی‌هـا اسـت، و نیـز در ایـن کتـاب بـه مـذاهب چهارگانه و غیره اشاره شده است، این کتاب را محمد بـن مفلـح / تـألیف نمـوده است که یکی از شاگردان برجستۀ شیخ احمد عبدالحلیم / که اختیارات و نظرات فقهی شیخ را بیشتر از همه مردم می‌دانست، حتی شمس الدین زرعی برای دانستن نظرات فقهی شیخ در مسایل فقهی به او مراجعه می‌کـرد. مهـم ایـن کـه ایـن مـرد کتاب الفروع را تالیف نموده است، و یکی از طلاب این کتاب را بـه طـور کامـل حفظ نموده بود، اما معنی آن را نمی‌دانسـت، و دیگـر طـلاب آن را چـون کتـابی پـیش خـود حاضـر مـی‌کردنـد و هرگـاه مشـکلی برایشـان پـیش مـی‌آمـد از او می‌پرسیدند: ابن مفلح در فلان فصل یا در فلان باب چـه گفتـه اسـت؟ و آن طلبـه عبارت را از حفظ برای آنها می‌خواند، اما معنی عبارت را نمی‌دانست، پس عنایت و اهتمام ورزیدن به حفظ مفاهیم و معانی و حفـظ اصـول فقـه و قواعـد مهمتـرین چیز برای یک طالب علم است.

«دعوت‌دادن به راه خدا واجب است»

{13} وظیفۀ اصلی طلبه و عالم در برابر دعوت‌دادن به راه خدا چیست؟

* دعوت‌دادن به راه خدای متعال واجب است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِ﴾ [نحل: 125]. یعنی: «(ای پیامبر) مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان».

خداوند دعوت را به سه صورت قرار داده است: دعوت با حکمت، با موعظه، و با مجادله، زیرا کسی را که تو دعوت می‌دهی یا علم ندارد و مناقشه بلد نیست، و مخالفت نمی‌ورزد، چنین فردی با حکمت دعوت داده می‌شود، اما حکمت چیست؟ حکمت یعنی بیان حق و حکمت آن، اگر برایت ممکن بود که حکمت حق را بیان داری.

اما موعظه برای کسی است که کمی روی‌گردان است، و تاکنون حق را نپذیرفته و از پذیرفتن آن دست نگاه داشته است، پس هرگاه از چنین شخصی روی‌گردانی و عدم‌پذیرفتن را مشاهده کردی تو او را با اندرز و موعظه دعوت می‌دهی، گاهی او را تشویق می‌نمائی و گاهی از عذاب الهی او را می‌ترسانی و گاهی با هردو یعنی با تشویق و ترهیب همزمان به مقتضای حالش او را به حق دعوت می‌دهی.

اما مجادله در حق کسی است که از حق روی‌گردان و با آن به مخالفت برمی‌خیزد، تو باید با بهترین زبان و شیوه با او مجادله کنی و یا از بهترین راه برای قانع‌کردنش وارد شوی.

و آیۀ مذکور شامل آن دو مطلب است: یعنی با بهترین رفتار اینگونه که تو در دعوت، عبارت‌ها و کلمات قانع‌کننده و مختصر و روشنی را به کار گیری.

و دوم این که: بهترین راه را در قانع‌کردن او بکار ببری، راه‌هایی که دلیل‌شان از همه واضح‌تر است، برایش بیان کنی تا حق برای او آشکار گردد.

به مجادلۀ ابراهیم υ با فردی که در مورد پروردگار ابراهیم با او به مجادله پرداخت نگاه کنید که چه گفت؟ خداوند متعال در این مورد فرموده است: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبۡرَٰهِـۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنۡ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلۡمُلۡكَ إِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّيَ

ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُۖ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٥٨﴾ [بقره: 258]. یعنی: «آیا باخبری از کسی که با ابراهیم در بارۀ پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت، بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود، هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من ذاتی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، او گفت: من زنده می‌گردانم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور، پس آن مرد کافر واماد و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند». چگونه آن شخص زنده می‌کند و چگونه می‌میراند؟ مردی که مستحق قتل است آورده می‌شود، و او آن مرد را نمی‌کشد و به گمان خودش با چنین کاری او را زنده می‌کند! و مردی را که مستحق قتل نیست می‌آورد و می‌کشد و این کار به گمانش میراندن می‌پندارد!!

می توان با چنین فردی اینطور مناقشه نمود که تو مردی را که مستحق کشته‌شدن است، آوردی و نکشتی تو او را زنده نکرده‌ای، چون حیات و زندگی قبل از این در او وجود داشته است و تو حیات او را با نکشتن او باقی گذاشتی، و می توان گفت در مورد فردی که مستحق قتل نیست و او آن مرد را قتل می‌کند، گفت که: او را نمیرانده‌ای بلکه تو کاری کرده‌ای به مرگ آن مرد منجر شده است.

و اینجا است که پیامبر ρ در مورد دجال فرموده است که جوانی پیش دجال آورده می‌شود و آن جوان گواهی می‌دهد که این شخص همان دجال است که پیامبر ρ از او خبر داده، سپس دجال او را می‌کشد و او را دو قطعه می‌کند و در میان دو قسمت بدن جوان راه می‌رود تا مشخص شود که هر قسمت از دیگری جدا است، پس از آن جوان را صدا می‌زند، جوان در حالی که می‌خندد می‌گوید: من گواهی می‌دهم که تو همان دجال هستی که پیامبر ρ ما را از آمدن تو خبر داده است، سپس دجال می‌خواهد او را بکشد اما نمی‌تواند، اینها همه دلیل بر این هستند که کارها همه بدست خدای عزوجل است.

پس ممکن بود که با آن مرد طبق آنچه ذکر شد مناقشه شود، اما ابراهیم ‌u خواست دلیل دیگر بیاورد که نیاز به جر و بحث و حجت بازی و مجادله نباشد، ابراهیم چه گفت؟ ابراهیم گفت: ﴿قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ﴾ «خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد، تو آن را از مغرب بیاور» اینجا بود که آن مرد از ارائه پاسخ درماند. بنابراین، خداوند فرموده است: ﴿فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ﴾ «سپس حیران شد کسی که کفر ورزیده بود» پس این گفتۀ الهی که فرموده است: ﴿وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ یعنی: بهترین شیوه و بهترین روش در جدال و قانع‌کردن که دلیلش از همه روشن‌تر است باشد به کار گرفته شود تا مخاطب در سخنش کج و کوله نکند. بنابراین، بر ما لازم است تا زمانی که توانایی داریم به راه خدا دعوت دهیم.

اما حکم فردی که دعوت‌دادن به راه خدا را ترک نموده است، در حالی که در دعوت‌دادن توانایی هم دارد، باید گفت که: دعوت‌دادن به راه خدا فرض کفایه است، اگر به اندازۀ نیاز و کفایت گروهی برای این کار بپا خاستند این فریضه از گردن دیگران ساقط می‌شود، بطور مثال اگر شخصی را دیدی که منحرف است و اطراف تو کسی نیست که او را دعوت دهد در این وقت دعوت بر تو فرض عین می‌شود، زیرا علماء در مورد فرض کفایه می‌گویند: هرگاه غیر از این کسی دیگر برای انجام این کار یافت نشود انجام این کار بر همین فرد فرض می‌شود.

«علم‌آموختن با دعوت‌دادن در راه خدا تضادی ندارد»

{14} طلاب علوم چگونه می‌توانند دعوتگر به راه خدا باشند؟

* در حقیقت دعوتی بدون علم فائده‌ای در آن نیست، به این معنی که خیر زیادی را از دست می‌دهد، و بر طلبه واجب است که همراه با علم‌آموزی کار دعوت‌دادن به راه خدا را انجام دهد. اشکال دارد که طلبه وقتی شخصی مخالفی را حتی در مسجدی که درس می‌خواند مشاهده کند او را به راه خدا دعوت

دهد؟ چه اشکالی دارد که اگر به بازار برای کار خودش برود در بازار هرکسی را که از دین خدا روی تافته به راه خدا دعوت دهد؟!

چه اشکال دارد که در مدرسه طلبه‌ای را که از راه خدا روی‌گردان است دعوت دهد دستش را بگیرد و با او قدم بزند و برای حل مشکلش با او صحبت کند اگر انسان فردی را ببیند که با انجام گناه با او مخالفت می‌ورزد به طور مثال چیزی را که خدا دستور انجام آن را داده ترک کند یا کاری را که خدا انجام‌دادن آن را نهی نموده انجام دهد، اگر چنین فردی را ناپسند بداند و از او متنفر شود و دوری جوید و از اصلاح او ناامید شود، این مشکلی است.

و خداوند متعال برای ما بیان داشته که ما باید بردبار باشیم و چشم داشت پاداش الهی را داشته باشیم، خداوند متعال فرموده است: ﴿فَٱصۡبِرۡ كَمَا صَبَرَ أُوْلُواْ ٱلۡعَزۡمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسۡتَعۡجِل لَّهُمۡۚ﴾ [احقاف: 35]. یعنی: «پس شکیبائی کن آنگونه که پیامبران اولوالعزم شکیبائی کرده اند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن».

انسان باید صبر کند و چشمداشت پاداش الهی را داشته باشد، اگر در وجود خویش احساس ناراحتی و کدورت نمود، باید به خود چنین تلقین کند که این مشکل در راه خدا برایم پیش آمده است، پیامبر ρ وقتی انگشتش در جهاد خون‌آلود گردید فرمود:

هَلْ أَنْتِ إِلاَّ إِصْبَعٌ دَمِيتِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ[1].

یعنی: تو انگشتی هستی که در راه خدا خون‌آلود گشته و آسیب دیده‌ای.

«دانش اندک و مشهورشدن تضادی با دعوت‌دادن به راه خدا ندارد»

---

(1)- بخاری شماره حدیث (2808) الفتح (6 / 23) کتاب الجهاد والسير باب (9) و مسلم به شماره (112 – 1796) کتاب الجهاد والسير باب (39) و این حدیث را به طور کامل جندب ابن ابی سفیان روایت نموده است.

{15} بعضـی از طـلاب در وظیفـۀ دعـوت‌دادن بـه راه خـدا و تربیـت مـردم کوتاهی می‌ورزند، به دلیل این کـه سـرمایۀ علمـی ایشـان انـدک اسـت و بعضـی می‌گویند: مـا بـا دعـوت‌دادن مشـهور مـی‌شـویم و عـذرهای دیگـری مـی‌آورنـد جنابعالی چه رهنمودی در این زمینه ارائه می‌فرمایید؟

* اما در بارۀ عذر اول یعنی کمی علم و دانش باید گفت که: از پیامبر ρ ثابت شده که فرموده است: «از من به مردم تبلیغ کنید، حتی اگر یک آیه باشد». پـس به هراندازه‌ای که می‌داند باید بـه مـردم برسـاند و او بـا ایـن کـار مسـتحق پـاداش خواهد بود، اما عـذر دوم یعنـی مشهورشـدن، بایـد گفـت: انسـان بایـد آنچـه کـه خداوند از قبیـل عبـادت و تعلیـم و غیـره بـه انجـام آن دسـتور داده انجـام دهـد و شهرت را گوشه‌ای بگذارد و به طـور کلـی از آن روی‌گـردان شـود، بـا ایـن کـه شهرت در علم و معرفت امر مطلوبی است که ضرری برای انسـان نـدارد، عبـدالله بن عمر بن خطاب ب مـی‌گویـد کـه: روزی پیـامبر ρ از اصـحاب سـؤال نمـود و فرمود: «در میان درختان درختی است که برگ‌های آن نمی‌ریزد و ایـن درخـت مثـال مسـلمان اسـت، بـه مـن بگوییـد کـه ایـن درخـت چیسـت؟ مـردم در مـورد درخت‌های صحرا فکر می‌کردند، اما به خـاطر مـن چنـین آمـد کـه آن درخـت، درخت خرما است، عبدالله می‌گوید: اما من خجالت کشیدم که بگـویم. اصـحاب گفتند: ای پیامبر خدا ρ ما را به آن خبر بده، پیامبر ρ فرمـود: آن درخـت درخـت خرما است، عبدالله می‌گوید: من به پدرم گفتم در ذهن من هم همین خطور کرده بود.

عمر گفت: اگر تو آن را مـی‌گفتـی مـن از ایـن کـه بـه انـدازه چنـین و چنـان می‌داشتم بیشتر خوشحال می‌شدم»[1].

نگاه کنید که عمر بـن خطـاب τ چگونـه آرزو مـی‌کـرد کـه کـاش فرزنـدش جواب سؤال را می‌گفت، با این که اگر او پاسخ پرسش را می‌گفـت در آن حـال باعث شهرت او می‌شد.

---

(1)- بخاری به شماره (131) الفتح (1 / 277)، کتاب العلم، باب (50) و مسلم به شماره (63، 64 0 2811) کتاب صفات المنافقین و احکامهم، باب (15).

مهم این است که اگر انسان به علـم و دعـوتش مشـهور شـد بـرای او ضـرری نیست و از پاداش او کم نمی‌شود، بلکه اگر برای بدست‌آوردن شـهرت تـلاش و فعالیت نماید، آنجا است که دچار گناه خواهد شد.

فرق نفاق و ریا چیست؟

{16} فرق نفاق و ریا چیست؟ و کدامیک برای دعوتگر زیان بارتر است؟

* نفاق و ریا هردو بد اند؛ اما نفاق بدتر و زشت‌تر است، چون نفاق یعنـی ایـن که انسان خیر و خوبی را اظهار نماید، در حالی که در بـاطن خـود شـر و بـدی را نهفته داشته است. فرق نمی کند چه نفاق عملـی باشـد یـا نفـاق عقیـدتی امـا نفـاق عقیدتی خود را از دین خارج می‌کند (والعیاذ بالله) و نفاق عملی گاهی انسان را از دایرۀ دین بیرون می‌نماید و گاهی نه.

اما ریا یعنی این که انسان عمل صالحی را برای خدا انجام می‌دهد، اما می‌خواهد مردم کار او را ببینند، یا آن کار را زیبا می‌نماید و با تمام توان آن را انجام می‌دهد تا مردم او را تعریف کنند، این فرد قصد خیر دارد، اما تمجید و ستایش مردم را نیز مورد ملاحظه قرار داده. بنابراین، کارش را به خاطر ستایش مردم خوب انجام می‌دهد، به این صورت مشخص شد که نفاق از ریا بدتر است، با این که ریا علامتی از نشانه‌های منافقین است، خداوند متعال فرموده است: ﴿يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢﴾ [نساء: 142]. یعنی: «با مردم ریا می‌کنند و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند».

«به حفظ قرآن و احادیث احکام اهتمام می‌ورزند»

{17} بسـیاری از طـلاب بـه حفـظ قرآنکـریم و احادیـث احکـام اهتمـام می‌ورزند، اما به علم اصول فقه توجه نمـی کننـد و فقـط بـه آنچـه از قرآنکـریم و احادیث حفظ نموده اند اکتفاء می کنند، با توجه به این که علم اصول فقـه علمـی است که به ما کیفیت فهمیدن این نصوص را می‌آموزند، امید اسـت در خصـوص این مطلب راهنمایی فرمایید؟

* در مورد درس‌خواندن و علم‌آموزی به نظر من انسان به ویژه جوان کوچک نخست و قبل از هرچیز قرآنکریم را حفظ کند، زیرا اصحاب پیامبر ρ چنین کرده اند، آنها قرآن را می‌آموختند و معنی آن را یاد می‌گرفتند، و به آن عمل می‌نمودند و طالب علم به قرآن نیازمند است، اگر شما بخواهید در جمعی سخنرانی نمایید و بخواهید از قرآن استدلال کنید و قرآن را حفظ نداشته باشید نمی‌توانید از قرآن استدلال کنید.

من طلاب و بویژه جوانان را برای حفظ کلام الله تشویق می‌کنم، و همچنین پس از قرآن احادیث را آنقدر که میسر است حفظ نماید مانند (عمدة الأحکام)، یا (بلوغ المرام) اگر در توانائی اش باشد. و پس از حدیث نوبت به فقه و اصول فقه می‌رسد و شکی نیست که اصول فقه از بهترین علمهاست و هرکسی آن را بداند فائده و بهره‌ای بزرگ بدست خواهد آورد، چون علم اصول فقه قواعد و ضوابطی است که اگر انسان آن را بفهمد ذهنش را با استنباط احکام از دلایلش بواسطۀ این قواعد و اصول تمرین می‌دهد.

«وجوب تواضع برای رساندن حق»

{18} حکم دعوتگرانی که مردم را دعوت می‌دهند، و حالتی در دعوت به خود می‌گیرند که گویا هدایت مردم را با التماس و گدایی می‌خواهند بدست بیاورند چیست؟ و نظر شما در بارۀ فرمودۀ الهی چیست که گفته است: ﴿يَٰيَحۡيَىٰ خُذِ ٱلۡكِتَٰبَ بِقُوَّةٖ﴾ [مریم: 12]. یعنی: «ای یحیی کتاب را با قوت برگیر».

* حقیقت امر این است که دعوتگرانی که مردم را طوری دعوت می‌دهند که گویی بر گدایی مال پیش آنها آمده اند، ممکن است بر اثر ضعف شخصیت و ضعف دعوت‌شان باشد و گاهی بر اثر عناد و کینه‌توزی دعوت داده شده چنین می‌کنند، یعنی فرد دعوتگر کوتاهی در شخصیت و دعوت و توانایی ندارد. اما حالت فردی که دعوت داده می‌شود، طوری است که باید با آرامش و آسانی و نرمی با او صحبت کرد. بنابراین، چنین دعوتگری را که مردم را بگونه‌ای دعوت می‌دهد که گویا برای گدایی پیش آنها آمده نباید مقصر بدانیم یا بگوییم: اشتباه کرده است، چون حالت دعوت شونده چنین ایجاب می‌کند، اما باید انسان در دعوتش قوی باشد، ولی قوت و توانایی او باید بر مقتضای حال باشد ورنه هر فردی باید کتاب الهی را با قوت بگیرد، همانطور که خداوند در مورد بنی اسرائیل گفته است: ﴿خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٖ﴾ [بقره: 63]. یعنی: «محکم و با قوت برگیرید آنچه را به شما داده ایم». بلکه خداوند کوه را از جای برکند و بر بالای سر آنها آورد تا این امر را بر آنها لازم بگرداند: ﴿وَإِذۡ نَتَقۡنَا ٱلۡجَبَلَ فَوۡقَهُمۡ كَأَنَّهُۥ ظُلَّةٞ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُۥ وَاقِعُۢ بِهِمۡ خُذُواْ مَآ ءَاتَيۡنَٰكُم بِقُوَّةٖ﴾ [اعراف: 171]. یعنی: «هنگامی را که کوه را بر فراز سر آنها نگاه داشتیم، آنچنان که انگار سایه بافی است و ایشان گمان بردند که بر سرشان فرو می‌افتد به آنها گفتیم آنچه را به شما داده ایم محکم و با قوت برگیرید».

پس انسان باید قوی باشد، اما گاهی دعوت ایجاب می‌کند که انسان برای رسیدن حق به شخصی و پذیرفتن آن در برابر آن شخص متواضع و فروتن باشد.

«ابتدا باید خودمان را اصلاح کنیم»

{19} تفسیر آیهٔ ﴿عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ﴾ [مائده: 150]. یعنی: «مواظب خود باشید هنگامی که شما هدایت یافتید، گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند» چیست؟ و نظر شما در این مورد چیست؟

* نظر من همان است که خدا فرموده، خداوند ما را دستور داده که خودمان را اصلاح کنیم و صلاح و درستکاری خودمان را حفظ کنیم و اگر کسی از مردم گمراه شد گمراهی او به ما ضرری نمی‌دهد، همانطور که خداوند به پیامبرش فرموده است: ﴿فَذَكِّرۡ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٞ ٢١ لَّسۡتَ عَلَيۡهِم بِمُصَيۡطِرٍ ٢٢ إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ٢٣ فَيُعَذِّبُهُ ٱللَّهُ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَكۡبَرَ ٢٤﴾ [غاشیه: 21- 24]. یعنی: «تو پند و اندرز بده و یادآوری کن، چرا که تو تنها پنددهنده و یادآوری‌کننده‌ای و بس تو بر آنان چیره و مسلط نیستی. اما کسی که پشت کند و کفر ورزد، خداوند بزرگترین عذاب را بدو می‌رساند» پس هرگاه انسان هدایت را در پیش گرفت، هرکسی سرپیچی نماید به او ضرری نخواهد رسید، اما اگر مردم برای تغییر منکر اقدام نکنند، نزدیک است که خداوند همه را به عذاب خود گرفتار نماید، آنگونه که فرموده است: ﴿وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٢٥﴾ [انفال: 25]. یعنی: «خویشتن را از بلا و مصیبتی به دور دارید که تنها دامن‌گیر کسانی نمی‌گردد که ستم می‌کنند و بدانید که خداوند دارای کیفر سخت و مجازات شدید است».

بله افرادی که مرتکب گناه می‌شوند، در قیامت به تو هیچ ضرری نخواهند رساند، نه از نیکی‌هایت کم می‌کنند و نه به گناهانت می‌افزایند، مگر این که در وظیفهٔ خود یعنی دعوت‌دادن به راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نمایی آنگاه برایت ضرر خواهد بود، اما این زیان از طرف آنها به تو متوجه نشده، بلکه از طرف خودت هست، چون وظیفه‌ای که خداوند بر تو واجب گردانده انجام نداده‌ای و خودت هدایت نشده‌ای و خداوند هدایت‌شدن را شرط قرار داده است و فرموده: ﴿لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ﴾ یعنی: «هنگامی که شما هدایت یافتید، گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند».

و مشخص است که کسی دعوت‌دادن به راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر را با وجود این که بر او واجب است ترک نماید، چنین فردی به طور کامل هدایت نشده است.

وسایل بر حسب مقاصد و اهداف

{20} آیا وسایل دعوت‌دادن به راه خدا توقیفی محسوب می‌شوند به این معنی که استفاده از وسایل جدید مانند رسانه‌های ارتباطی و غیره جایز نیست و باید فقط از وسایلی در دعوت کار گرفت که در زمان پیامبر ρ از آن استفاده شده است؟

* ما باید این قاعده را بدانیم که وسایل بر حسب اهداف اند، همانطور که نزد اهل علم مقرر است که وسیلهٔ احکام مقصد را دارد، تا زمانی که وسیله حرام و ممنوع نباشد و اگر وسیله چیز حرامی بود خیر و خوبی در آن نخواهد بود. اما اگر وسیله امری جایز و مباح بود و به نتیجه‌ای می‌رساند از نظر شرعی مقصد و هدف است، اشکالی ندارد، اما منظور این نیست از کتاب خدا و سنت پیامبر ρ اعراض کنیم و از مواعظ آن به کار نگیریم به بهانهٔ این که از وسیلهٔ جدیدی در دعوت استفاده می‌شود، در صورتی ممکن است ما این را وسیلهٔ دعوت بدانیم و افرادی آن را وسیلهٔ دعوت نمی‌دانند. بنابراین، در دعوت لازم است که انسان از وسیله‌ای استفاده کند که مردم بر آن اتفاق دارند تا دعوت بر اثر اختلاف مردم مخدوش نشود.

اما باید فرق دعوت و دل به دست‌آوردن را دانست، ممکن است گاهی مصلحت طوری باشد که ما جوانانی را که بعد از دعوت‌داده‌شدن به کتاب و سنت به دعوت پیوسته اند با چیزهای جایز و مباح جمع نموده و دل‌شان را بیشتر به دست آوریم، چیزهایی که برای دین ما و دعوت زیانی نخواهد داشت، تا جوانان از دعوت گریزان نباشند.

«نخست کتاب و سنت، سپس هر وسیلهٔ جایزی»

{21} دعوتگران به راه خدا در مورد وسایل و راه‌های دعوت با یکدیگر اختلاف دارند، بعضی دعوت را عبارتی توقیفی می‌دانند، و افرادی را که فعالیت‌های متنوع انجام می‌دهند نمی‌پذیرند، امید است راه درست را در این مورد بیان دارید؟

* سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است، بدون تردید دعوت‌دادن به راه خدا عبادت است، همانگونه که خداوند به آن دستور داده است: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [نحل: 125]. یعنی: «ای پیغمبر مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان، و با ایشان به شیوهٔ هرچه نیکوتر و بهتر جدال کن».

دستور الهی را جامهٔ عمل پوشانده و با این کار خودش را به خدا نزدیک می‌کند. و شکی نیست بهترین چیزی که با آن می‌توان مردم را به راه خدا دعوت داد کتاب خدا و سنت پیامبر ρ است. چون کتاب خدا بزرگترین اندرزگو برای انسانیت است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧﴾[1] [یونس: 57]. یعنی: «ای مردمان از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌هاست آمده است و هدایت و رحمت برای مؤمنان است»، و همچنین گفتهٔ پیامبر ρ بلیغ‌ترین موعظه و پند است، او برای اصحابش بعضی وقتها چنان موعظه‌ای ایراد می‌نمود که اصحاب می‌گویند: دلها از سخنرانی او ρ تکان می‌خورد و چشمها اشکبار می‌شدند.

پس اگر انسان بتواند با این وسیله موعظه بگوید، شکی نیست که این وسیله بهترین وسیلهٔ دعوت است و اگر به این نتیجه رسید که به کتاب و سنت وسایلی دیگری که خداوند جایز قرار داده برای دعوت‌دادن اضافه نماید، اشکالی ندارد به شرط این که وسیله شامل چیزهای حرام چون دروغ یا بازی نقش کافر در

---

(1)- سورهٔ یونس، آیهٔ 57.

سریال‌ها و نمایش‌ها و یا بازی نقش اصحاب ψ و یا یکی از ائمه بعد از صحابه و امثال چیزهایی که بیم آن می‌رود که با این کارها به یکی از بزرگان توهین شود نباشد، و همچنین نباید این سریال و نمایش‌ها شامل تشبه مرد و زن با یکدیگر باشد، به علت این که در حدیث صحیح آمده است که: پیامبر ρ لعنت کرده است از زنانی که خود را به مردان تشبیه می‌کنند و از مردانی که خود را به زنان تشبیه می‌کنند.

مهم این است که اگر از این وسایل گاهی برای جذب مردم استفاده کرده شود، و شامل چیز ممنوع و حرامی نبود به نظر من اشکالی ندارد.

اما زیاد استفاده‌کردن از این وسایل و آن را تنها راه و وسیله دعوت‌دادن به راه خدا قراردادن و اعراض از کتاب خدا و سنت پیامبر ρ به گونه‌ای که فردی که دعوت داده می‌شود به غیر از این وسایل و ابزار با دیگر چیزی تحت تاثیر قرار نگیرد، به نظر من درست نیست، بلکه من این کار را حرام می‌دانم، زیرا رهنمود مردم به غیر از کتاب و سنت به چیز دیگر در دعوت‌دادن به راه خدا کار منکر و زشتی است، اما اگر این اهرم و وسیله دربرگیرنده امر ممنوع و حرامی نباشد در بعضی وقت‌ها از آن کارگرفتن اشکالی ندارد.

«دعوتگر باید از مفیدترین روش استفاده کند»

{22} بعضی از دعوتگران روش تعلیم و تربیت را در دعوت پیش می‌گیرنـد و بعضی شیوهٔ وعظ و سخنرانی را، کدام روش مفیدتر است؟

* به نظر من یکی از نعمت‌های الهی این است که بندگانش را طوری آفریـده که راه‌ها و ابزارهای مختلفی را در دعوت به کار می‌گیرند.

بطور مثال فردی سخنور است و خداوند به او توانایی در سـخنوری بخشـیده و سخنش را مؤثر گردانیده ما به او می‌گوییم: برای تو وعظ‌گفـتن بهتـر اسـت. و یـا فردی را خداوند نرمی و عطوفت عنایت کـرده تـا مـردم را تربیـت کنـد و از ایـن ناحیه در جمع مردم وارد شود، به او می‌گوییم: این شیوه برای تو بهتـر اسـت اگـر توانایی سخنرانی نداشته باشد، زیرا بعضی مردم دعوتگرند، اما نمـی‌تواننـد خـوب سخن بگویند، و باید دانست کـه خداونـد فضـل خـویش را بـر بنـدگانش تقسـیم نموده است، و بعضی را از بعضی بالاتر قرار داده است.

پس به نظر من انسان باید مفیدترین و مناسـب‌تـرین شـیوه را بـه کـار گیـرد، و خودش را به کاری که از او برنمی‌آید، مشغول نکند، بلکـه بـا اعتمـاد بـه نفـس و یاری‌جستن از خدا به آنچه می‌تواند اقدام کند، تا اگر برای او اشکالی پیش بیایـد و یا مورد اعتراض قرار گیرد، بتواند از آن خودش را رهایی دهد.

«دعوت بده به راه پروردگارت با حکمت و پند و نیکو و با آنها به بهترین راه مجادله کن»

{23} راه‌های متعددی است کـه دعـوتگران در دعـوت‌دادن بـه راه خـدا در پیش می‌گیرند، راهی را که شما در دعوت در پیش گرفته ایـد و راهـی را کـه از خلال آن می‌توان جوانان را بـه روش و چگـونگی دعـوت‌دادن نصـیحت کـرد و بویژه در مورد دعوت‌دادن حکام و مسئولین امر و توده مردم و جوانـان پایبنـد بـه اسلام و جوانان فاسد و دیگر اقشار مختلف مردم کدام راه بهتر است؟

* به هرحال، من کوتاهی‌هایی داشته‌ام و خودم را در بسیاری از کارها مقصر می‌دانم، اما راهی که من برای دعوت‌دادن در پیش گرفته‌ام، این است که در هر دعوتی که با آن چه بزرگان مخاطب من باشند چه کوچکترها، تلاش می‌کنم تا

روشی را اختیار کنم که به نظر من زودتر به هدف می‌رساند، و من به این روش مردم را راهنمایی می‌کنم که خداوند به بندگانش تعلیم داده است: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ﴾ [نحل: 125]. یعنی: «ای پیغمبر مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر جدال کن».

و دعوت با توجه به وضعیت هر فردی فرق می‌کند، و ممکن نسیت که ما یک حکم عمومی را ارائه بدهیم که شامل هر فرد و هر حالتی باشد، گاهی ممکن است بهتر این باشد که ما با فرد مورد نظر در مورد دعوت‌دادن به او به حق چیزی نگوییم، زیرا او در وضعیتی قرار دارد که بعید به نظر می‌رسد که سخنان ما را بپذیرد و یا ممکن است او در جواب تو چیزی بگوید که گناهکار شود و یا گاهی منکری را مشاهده می‌کنی که اگر انجام‌دهندهٔ آن را از انجام منکر بازداری، و یا از او بخواهی که از منکر دست بکشد، ممکن است این فرد که دعوت داده شده و یا از انجام منکر بازداشته شده، دست به منکر و جنایت بزرگتری بزند. به هرحال، انسان نگاه می‌کند که حالت و موقعیت دعوت چه ایجاب می‌کند و باید از چه شیوه‌ای کار گرفت چگونه فرد مورد نظر را مخاطب قرار داد.

«حکم دعوت‌دادن از خلال وسایل جدید ارتباطی مانند تلویزیون»

{24} با توجه به این که وسایل ارتباط جمعی ورسانه‌ها در عصر ما نقش مهمی دارند، آیا به نظر شما استفاده از آن در دعوت واجب است و از همه رسانه‌ها در پخش برنامه و رساندن پیام به مردم بهتر است، و چیزهایی بوسیلهٔ تلویزیون می‌توان به مردم رساند که با رسانه‌های دیگر نمی‌توان به مردم رساند و نظر شما در مورد کسی که می‌گوید: مشارکت در وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها جایز نیست، زیرا رسانه‌ها منکرات را پخش می‌کنند و مشارکت با آن اعتراف به صحت این منکرات است؟

* به نظر من استفاده از رسانه‌ها در دعوت‌دادن به راه خدا لازم است، چون اینها ابزاری هستند که با آن اقامه حجت می‌شود و به نظر من به صورت‌های

مختلفی می‌توان از رسانه‌ها در دعوت‌دادن به راه خدا استفاده کرد بـه ایـن معنـی که برنامه‌ای را برای دعوت به توحید و بخشی را به دعوت‌دادن به عقیده و آنچـه مربوط به اسماء و صفات الهی است، اختصاص بدهیم و قسمتی را در دعوت‌دادن به اخلاص عبادت برای خدا طوری که هدف انسان از عبادت‌کردنش، ذلت برای حاکمی یا بـرای کسـی کـه از او بـالاتر اسـت، نباشـد و امثـال ایـن... و در بخـش دیگری به فقه و عبادت و غیره بپردازیم و در قسمتی از معاملات مثل نکاح و غیره بحث شود، خلاصه یعنی این که دعوت گسترده و فراگیر باشد.

و نباید این مطالب انباشته ارائه شود که بیننـده یـا خواننـده از آن خسـته شـود، بلکه به مطالبی اکتفاء شود که مردم را خسته و ملول نگرداند، تا مردم از آن بیشتر بهره‌مند شوند به شرط این که چنان برنامه‌ای گناجنده نشود که باعـث گمراهـی و فاسدکردن اخلاق مردم شود.

اما به نظر من اگر ترک‌کردن این وسایل و عدم مشـارکت در آن سـببی بـرای ترک منکر می‌شود، ترک آن لازم است تا منکر ترک شود، و سپس بعد از ترک منکر راه برای آنچه بهتر است گشوده شود.

اما اگر ترک رسانه‌ها مفید نباشد، بلکه بیشتر باعـث زیـان گـردد، طـوری کـه فرصت‌ها برای پخش زشتی بزرگتر و بیشتری خالی بماند، به نظر من لازم است از این فرصت برای نشر دعوت‌دادن به راه خدا از خـلال رسـانه‌هـا اسـتفاده کـرد، و منکری که از رسانه‌ها پخش می‌شود در وقتی که تو هدایت و خیر را بـرای مـردم بیان می‌کنی پخش نمی‌شود، بلکه آن برنامه جداست، پس هر کسی که هـدایت و خیر را بخواهد به آن گوش داده و آن را مشاهده می‌کند، و وقتی که زمان پخش برنامه مبتذل و منکر باشد تلویزیون یا رادیو را خاموش کند.

«به نظر من نوارهای اسلامی بسیار مهم است»

{25} نوار اسلامی اهرم و وسیلۀ مهمی برای دعوت‌دادن به راه خدا قرار گرفته است، جنابعالی در مورد نوار چه می‌گویید؟ و چه توصیه‌هایی برای افرادی که در مرکز پخش نوار فعالیت می‌کنند دارید؟

* به نظر من نوار اسلامی بسیار مهم و قابل توجه می‌باشد، و فایده بزرگی دارد، اما به برادرانی که در این زمینه فعالیت دارند می‌گویم که: فکرشان را فقط در کمیت متمرکز نکنند، بلکه باید بیشترین توجه آنها به کیفیت باشد؛ چون بعضی نوارها هرنوع مطالب را دربر دارند، به طور مثال سخنرانی را می‌بینی که سخنرانی ایراد نموده که قلبها را نرم می‌کند، خوب است اشکالی ندارد، اما این سخنرانی شامل احادیث ضعیف و موضوع وخودساخته‌ای است که به پیامبر ρ نسبت داده شده اند که بر اثر آن شری به وجود می‌آید که خطر آن بیشتر از این است که برای چند دقیقه‌ای فردی که به آن نوار گوش می‌دهد دلش نرم می‌شود، زیرا این سخن یک مطلب دروغ و خودساخته که به پیامبر ρ نسبت داده می شود را در ذهن شنونده جای می‌دهد که بیرون‌کردن آن از ذهن شنونده مشکل خواهد بود. بنابراین، به نظر من باید افرادی که در پخش و ضبط نوار فعالیت دارند به این بعد قضیه عنایت کامل داشته باشند، و باید بدانند که هر نقصان و خللی در عقیده و اخلاق به مسلمین بر اثر نوارهایی که آنها پخش می‌کنند برسد، آنها پیش خداوند مسئول هستند، پس عنایت و توجه به این امر لازم است تا مردم دچار لغزش و انحراف نشوند، زیرا افراد عامی وقتی نواری را گوش کنند که دل‌ها را نرم و مردم را به گریه درمی‌آورد و مؤثر است به آن دلبسته و در آن منهمک می‌شوند، و این معلومات باطل در اذهان‌شان جای‌گیر می‌شود، در حالی که این امر بسیار خطرناک است.

«دعوتگران نباید با یکدیگر قطع رابطه کنند»

{26} آیا برای دعوتگران جایز است، در بین خودشـان قطـع رابطـه کننـد بـه سبب اختلاف‌شان در روش‌های دعوت؟

* برای مؤمنان جایز نیسـت کـه از یکـدیگر قطـع رابطـه کننـد، زیـرا پیـامبر ρ فرموده است: «برای هیچ مؤمنی روا نیست که بیش از سه روز بـرادرش را تـرک کند».

حتی اگر مؤمن مرتکب گناهی شده باشد، ترک‌گفتن و قهرکردن بـا او جـایز نیست، مگر این که در ترک‌گفتن او مصلحتی باشد، مانند این که اگر او را ترک کند و از او قهر نماید از گناه دست بردارد. بنابراین، پیـامبر ρ کعـب بـن مالـک و آن دو نفر دیگری را که از شرکت در غزوه تبوک تخلف ورزیده بودنـد، تـرک گفت، پس اگر در پشت‌کردن و ترک‌گفتن افراد فاسد مصلحتی راجح بود، بایـد آنها را ترک گفت و به آنها پشت کرد، و اگر نه، نباید از آنها قهر کرد و بـه آنهـا پشت نمود، و این حکم در مورد عموم انسان‌های فاسد می‌باشد، اما دعوتگران بـه راه خدا برایشان مناسب نیست، بلکه جایز نیست که از یکدیگر به سـبب اخـتلاف در شیوه‌های دعوت با یکدیگر قطع رابطه نمایند، بلکـه هریـک از روش دیگـری در صورتی که مفیدتر و کارسازتر باشد باید استفاده کند.

«ناسزاگفتن با عالمی که با اهل علم در مسئله‌ای اختلاف دارد و دلیل دارد جایز نیست»

{27} مردی با بسیاری از اهل علم در یـک مسـئله اختلافـی مخالفـت کـرده است، آیا می‌توان با ایـن مـرد بـرای خـدا بغـض ورزیـد، و آیـا مـی‌تـوان او را بـا ناسزاگفتن آماج حملات قرار داد.

* نه، هرگز: اگر فردی با توده بیشتر علماء (جمهـور) اخـتلاف کـرد، و دلیلـی بدست آمد که نظر او درست است، ناسزاگفتن او جـایز نیسـت و نیـز نبایـد مـا بـا خشونت با او رفتار کنیم، و همچنین جایز نیست که مـردم را از او برحـذر داریـم، بلکه باید با این فرد ارتباط برقرار کرد و با او مناقشه شود.

مسائل بسیاری هست که از فهم مردم بدور اند، و مردم گمان می‌کنند در این مسایل علماء اجماع کرده اند، اما وقتی موضوع، مورد بحث و پژوهش قرار می‌گیرد، دیده می‌شود که فرد مخالف با تودهٔ بیشتر علماء دارای دلایلی است که انسان‌های منصف گفتهٔ او را می‌پذیرند و از او پیروی می‌کنند. درست است که اغلب نظر و قول توده بیشتر علما (جمهور) صحیح است، اما به معنی این نیست که گفتهٔ جمهور و تودهٔ بیشتر علماء به طور قطع درست است، بلکه گاهی نظر فردی که با جمهور علماء مخالف است حق است.

و تا زمانی که مسئله از مسائلی باشد که در آن علماء اجماع و اتفاق نظر ندارند، نباید فردی را که با جمهور علماء مخالف است، مورد انکار و نکوهش قرار داد، و نباید کینه و نفرت او را در دل داشت، و نباید بدگوئی و غیبت او را کرد، بلکه باید با او ارتباط بر قرار شود و با او بحث شود و به منظور اثبات حق با او مناقشه شود، و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [قمر: 17]. یعنی: «ما قرآن را برای ذکر آسان ساخته ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت‌گیرنده هست».

هرکسی که به دنبال حق باشد و در قرآن فکر و تدبر نماید، خداوند راه حق را برایش آسان می‌کند، همانگونه که شیخ احمد عبدالحلیم / گفته است: «هرکسی در قرآن به قصد طلب هدایت تدبر کند راه حق برایش واضح می‌شود»[1].

«اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به خدا و پیامبرش برگردانید»

{28} برای جلوگیری از اختلاف، ضوابط همکاری و فعالیت با دعوتگران به نظر شما چیست؟

بدون تردید ضابطه در این اختلاف بازگشت به آن چیزی است که خداوند ما را راهنمایی کرده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ

---

(1)- شرح واسطی تألیف محمد خلیل هراسی چاپ (1407 – 1987 م ص 103).

وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ٥٩﴾ [نساء: 59]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیغمبر برگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

﴿وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۚ﴾ [شورا: 10]. یعنی: «در هر چیزی که اختلاف داشته باشید داوری آن به خدا واگذار می‌گردد».

پس در مورد کسی که از جادۀ صواب در عقیده و یا در عمل منحرف شده است، یعنی در امور علمی و عملی، وظیفۀ ما این است که با او مناقشه کنیم تا حق برایش روشن گردد و به حق بازگردد، اما در مورد اشتباهات چنین فردی ما باید اشتباه را بیان کنیم و به اندازۀ توان از آن تحذیر کنیم و با وجود این ما نباید از خداوند ناامید بشویم، زیرا خداوند اقوامی را که دارای بدعت‌های بزرگی بوده اند، هدایت نموده و آنها را به حق بازگردانده و آنها به اهل سنت گرویده اند و بر هیچیک از ما پوشیده نیست که در مورد ابوالحسن اشعری / مشهور است که او تا چهل سال با گروه معتزله بود، بعد برای مدتی کمی بهتر شد پس از آن خداوند او را به راه راست و مذهب امام احمد که مذهب اهل سنت و جماعت است، هدایت نمود. پس خلاصه این که مسائل عقیدتی مهم است و باید در آن یکدیگر را نصیحت نمود، همانطور که در امور عملی خیرخواهی و نصیحت واجب است.

«اگر هدف از مناظره اظهار حق باشد، اشکالی ندارد»

{29} روش مناظره میان افرادی که با یکدیگر اختلاف دارند، روشی است که سلف آن را به کار گرفته اند، اما امروزه این شیوه تقریباً وجود ندارد، آیا به نظر شما این روش دوباره اعاده شود، و آیا بازگرداندن این شیوه مصلحت است؟

* به نظر من مناقشه میان افرادی که با یکدیگر اختلاف دارند، کار خوبی است، اما به شرط این که همراه با حسن نیت باشد، طوری که هدف از آن این باشد که کلمۀ خدا سربلند باشد، اما اگر هدف از مناظره کمک به نظر خود و به

کرسی‌نشاندن آن باشد، ترک کردن آن از انجام‌دادنش بهتر است. و هدف رسیدن به حق در عملکرد سلف بیشتر از زمان ما وجود داشته است.

بنابراین، بعضی از مردم را می‌بینید که اگر در امری مخالفت کنند، تلاش می کنند نظر خود را با چیزهای ضعیفی که در موازین مناظره به حساب نمی آیند، تقویت کنند، و این امری است که باعث شده بعضی مردم از مناظره بپرهیزند بویژه در انظار تودهٔ مردم، زیرا می ترسند که بر اثر جرأت و شیوائی بیان، فرد مخالف حق را با باطل آمیخته کند، و مسئله برای مردم مشتبه شود، و در این وقت ضرر بزرگی نه تنها متوجه مناظره کننده، بلکه بر دیگر طرفداران اهل حق و حق وارد خواهد شد. بنابراین، مردم دوست داشتند از چنین مناظره‌هایی پرهیز کرده و خود را دور نگه دارند، اما به نظر من تلافی خطر مناظره اینگونه ممکن است که عالم، کتابی تألیف نماید و گفته های خود را با دلیل ذکر کند، سپس دلایل طرف مخالف را ذکر نماید و بیان دارد که دلایل او در برابر دلایل نویسنده ضعیف است، این راه بدون شک راه سالم و خوبی است که به هدفی که برای آن مناظره انجام می گیرد می توان رسید.

هیچ نوشته و هیچ نویسنده‌ای در این زمینه مانند شیخ احمد عبدالحلیم و تالیفاتش و شاگردش /زیباکار نکرده است، امام ابتدا قول مخالف را ذکر می‌نماید، و دلایلی برای آن بیان می کند حتی بعضی از دلایل چنان هستند که خود مخالفان آن را نمی دانند، و سپس آن را رد نموده و به آن پاسخ می دهد، و دلایل قول دوم را ذکر می کند، و این کمال انصاف است، و انسان باید بداند که پیش خدا مسئول است، و باید بداند که برای او ممکن نیست فقط به خاطر پیروی از هوای نفس گفته‌ای را اختیار کند، چون در روز قیامت ضررمند می‌شود.

نپذیرفتن اسباب جهالت است در دین و سفاهت است در عقل

{30} افرادی که می گویند: خدای تعالی حفاظت این دین را بـه عهـده گرفتـه است، و کارهایی که دعوتگران در خدمت به اسلام انجام می‌دهنـد، بیهـوده اسـت، این افراد را چگونه باید پاسخ داد؟

* پاسخ گفتن بـه ایـن افـراد سـهل و آسـان اسـت، زیـرا گـرایش اینهـا گـرایش نپذیرفتن اسباب است، و شکی نیست که نپذیرفتن اسباب ناشـی از جهـل بـه دیـن و بی خردی است، خداوند حفاظت این دین را بعهده گرفته، اما بایـد اسـبابی باشـد، و اسباب آن کارهای دعوتگران از قبیل نشر و بیان دین و دعوت دادن بـه آن اسـت، و کسی که نمی گوید از اسباب نباید استفاده کرد، مانند فردی می مانـد کـه بـه کسـی بگوید: ازدواج نکن، اگر خداوند در تقدیر تو فرزندی برایت نوشته است، صـاحب فرزند خواهی شد، یا بگوید: برای بدست آوردن روزی تـلاش نکـن، اگـر خداونـد برایت مقدر کرده روزی خودش به تو می‌رسد.

ما می‌دانیم که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [حجر: 9]. یعنی: «ما خود قرآن را فرستاده ایم، و خود ما پاسدار آن می‌باشیم».

و خداوند با توجه به علم خویش که می‌داند کارها بدون اسباب انجام نمی گیرد، چنین فرموده است. بنابراین، خداوند برای حفظ دین اسبابی را مقدر نموده که به وسیلهٔ آن اسباب دین حفظ می‌شود.

لذا علمای گذشته را می‌بینیم که دین بوسیلهٔ آنها از بدعت‌های عقیدتی و عملی حفظ شد، آنها سخنرانی می‌کردند و می‌نوشتند و حقایق را برای مردم بیان می‌داشتند، پس باید ما به دفاع از دین و حمایت از آن و نشر آن میان بندگان خدا از آنجا که خداوند ما را به این کار موظف نموده بپا خیزیم و با این کار حفظ‌شدن دین محقق می‌شود.

بهترین چیزی که انسان باید مورد توجه قرار دهد کتاب خدا است

{31} بعد از کتاب خدا چه کتاب هایی هست که دعـوتگران از آن مـی تواننـد استفاده کنند؟

* بهترین چیز برای خواندن و تعلم و عمل کتاب خداوند متعـال اسـت کـه بایـد انسان آن را مورد توجه قرار دهد، اصحاب پیامبر ρ از ده آیه بیشتر پیش نمی رفتنـد، تـا آن ده آیـه را یـاد مـی گرفتنـد و مفـاهیم آن را فـرا مـی گرفتنـد، و بـه آن عمـل می‌نمودند، و همینطور پیش می‌رفتند تا ایـن کـه در نهایـت قـرآن و علـم و عمـل را همزمان فرا گرفتند.

بعد از قرآن احادیث صحیح پیامبر ρ و شرح هایی که علمـاء بـرآن نگاشـته انـد، مانند: فتح الباری، و نیل الأوطار، و سبل السلام، و امثـال آن را بایـد دعـوتگر مـورد عنایت قرار دهد.

پس از آن تألیفات علمایی که مورد اعتماد هستند، مانند شیخ احمد عبدالحلیم و شاگردش و شیخ عبدالله التمیمی و دیگر علمایی کـه تعدادشـان زیـاد اسـت کـه بـه دانش زیاد و خداترسی معروف اند، باید استفاده کرد، خلاصه مراحـل آمـوختن را باید به تدریج یکی پس از دیگری طی نماید، و از آنچه مهم‌تر است، شروع نماید.

به نظر من هردو خوبی را فرا گرفت

{32} بسیاری از طلاب از خواندن کتاب های نویسندگان معاصـر متنفـر انـد، و فقط به کتاب‌های پیشینان و سلف (رحمة الله علیهم) اکتفاء مـی کننـد، نظـر شـما در این مورد چیست؟

* به نظر من فراگرفتن دعوت از کتاب خدا و سنت پیامبر ρ از همـه چیـز بـالاتر است، و بدون تردید همۀ ما چنـین معتقـدیم، سـپس آنچـه از خلفـای راشـدین و از اصحاب وائمۀ گذشتۀ اسلام به جا مانده منبع اخذ راهکارهای دعوت دینی است.

اما در این زمان اموری پیش آمده که متـاخرین و نویسـندگان معاصـر آنهـا را از پیشینان بهتر می دانند، و اگر انسان از کتاب های آنان در ایـن قسـمت اسـتفاده کنـد، کار درستی انجام داده است، و ما می دانیم که معاصرین علم را از دعوتگران پیشـین و سلف فرا گرفته اند، ولی چیزهای جدید پـیش آمـده کـه عـین ایـن چیزهـا بـرای دعوتگران گذشته مشخص نبوده است، به نظر من انسان از هردو گروه استفاده کنـد

و هردو خوبی را فرا گیرد، نخست به کتاب خدا و سنت پیـامبرش ρ تکیـه نمایـد، و در مرحلۀ دوم بر کلام سلف تکیه نماید، و در مرحلۀ سوم بر نوشته های نویسـندگان معاصر که در زمان شان حوادثی رخ داده که عین این امور برای گذشتگان مشخص و معلوم نبوده است.

تفرقه جوانان پایبند، باعث از بین‌رفتن نیرویی می‌شود که با پایبندی به دین و حرکت به سوی خدا به دست می‌آید

{33} جوانان پایبند به دین اسلام گاهی رو در روی یکدیگر قرار می گیرنـد، و بعضی از بعضی اظهار بیزاری می کند، در این مورد چه سفارشی می کنید؟

* بدون تردید تفرقه و از هم پاشیدگی که برای جوانـان پایبنـد پـیش آمـده کـه یکدیگر را گمـراه مـی داننـد، و بـا کسـی کـه بـا روش آنهـا موافـق نباشـد دشـمنی می‌ورزند، بسیار اندوهناک و تأسف‌بار است و بسا اوقات ممکن اسـت بـه شکسـت بزرگی در حرکت اسلامی بیانجامد.

و چنین تفرقه‌ای باعث راحتی و خنکی چشمان شیطان‌های انسانی و جنی خواهد بود، زیرا شیطان‌های انسانی و جنی دوست ندارند نیکان بر یک چیز اتفاق کنند، بلکه آنها می‌خواهند که اهل خیر متفرق شوند، زیرا می‌دانند که تفرقه از بین‌رفتن نیرویی است که با پایبندی به دین الهی و حرکت به سمت راه خدا به دست می‌آید، و خداوند متعال در این آیه به همین مطلب اشاره نموده و فرموده: ﴿وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡ﴾ [انفال: 46]. یعنی: «کشمکش مکنید، درمانده و ناتوان می‌شوید و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود».

و نیز فرموده است: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ﴾ [آل عمران: 105]. یعنی: «و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند، و اختلاف ورزیدند، پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید».

و فرمود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍ﴾ [انعام: 159]. یعنی: «بی‌گمان کسانی که آیین خود را پراکنده می‌دارند، و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند، تو به هیچ وجه از آنان نیستی».

و فرموده است: ﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ﴾ [شورا: 13]. یعنی: «خداوند آیینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است، و آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم که دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید».

پس خداوند ما را از تفرقه برحذر داشته و عواقب وخیم آن را برای ما بیان کرده است، و بر ما واجب است که امت واحد باشیم، چون تفرقه، فساد و از هم پاشیدگی حرکت اسلامی باعث ضعیف‌شدن امت اسلامی می گردد.

اصحاب پیامبر ρ دچار اختلاف شدند، اما اختلاف باعث تفرقه و دشمنی بین آنها نگردید، حتی در زمان پیامبر ρ میان اصحاب اختلاف واقع شد، و مثال آن در این است که وقتی پیامبر ρ از غزوه احزاب فارغ شد و جبرئیل پیش او آمد و دستور داد تا برای جهاد بنی قریظه چون عهدشکنی کرده بودند، به سوی محل بنی قریظه حرکت کند، پیامبر ρ به یارانش گفت: «**لاَ يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ الْعَصْرَ إِلاَّ فِي بَنِي قُرَيْظَةَ**»[1] یعنی: «هیچیک از شما نماز عصر را بجز در محل بنی قریظه نخواند».

اصحاب از مدینه به سوی محل بنی قریظه بیرون آمدند، و وقت نماز عصر در بین راه فرا رسید، بعضی گفتند: ما به جز در محل بنی قریظه نماز نمی‌خوانیم، حتی اگر خورشید در میان راه غروب کند، چون پیامبر ρ فرموده است: هیچکس نباید نماز عصر را به جز در محل بنی قریظه جایی دیگر بخواند، پس ما می گوییم «**سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا**»: شنیدیم و اطاعت کردیم.

و بعضی از اصحاب گفتند: منظور رسول الله ρ شتاب و بی‌درنگ برخاستن برای حرکت به سوی بنی قریظه بوده است، و از ما نخواسته که نماز عصر را تاخیر کنیم، این ماجرا به اطلاع پیامبر ρ رسید، و پیامبر هیچیک را سرزنش نکرد و برای آنچه هریک از دو گروه فهمیده بود، توبیخ نکرد، و خود اصحاب نیز به خاطر اختلاف

---

(1)- قسمتی از حدیث شماره (946) به روایت ابن عمر بخاری – الفتح (2 / 506) کتاب الخوف، باب (5) و نیز شماره (4119) این حدیث را روایت کرده الفتح (7 / 471، 470) کتاب المغازی باب (30) و مسلم شماره (69 / 1770).

نظر در فهمیدن حدیث پیامبر ρ متفرق نشدند، و همچنین بر ما واجب است که متفرق نشویم و همه امت واحدی باشیم، اما اگر متفرق شویم و گفته شود، این سلفی است و این اخوانی و این تبلیغی و این سنی و این مقلد و این از فلان گروه و آن از فلان است، پس چنین چیزی خطر بزرگی است!!

و امیدی که ما از بیداری اسلامی داریم، وقتی که بیداری اسلامی به گروه‌های متفرق تقسیم شود که یکدیگر را گمراه می‌دانند، و بعضی بعضی دیگر را نادان قلمداد می‌کند، از بین خواهد رفت. و راه حل این مشکل این است که ما به همان شیوه‌ای رفتار کنیم که اصحاب پیامبر ρ رفتار نمودند، و بدانیم که این اختلاف ناشی از اجتهاد در مواردی که اجتهاد گنجایش دارد می‌باشد، و بدانیم که چنین اختلافی تاثیر منفی نخواهد داشت، بلکه در حقیقت این اختلاف اتحاد است، اما چگونه؟! به طور مثال من در مسئله‌ای با تو اختلاف نظر دارم، چون مقتضای دلیل پیش من برخلاف آنچه تو می‌گویی هست، و تو با من در مسئله‌ای اختلاف نظر داری، چون مقتضای دلیل از دیدگاه تو برخلاف نظر من است، پس در واقع ما با یکدیگر اختلاف نداریم، چون هریک از ما بر مبنای اقتضای دلیل نظری را انتخاب نموده است، پس دلیل را همه مد نظر قرار داده ایم، و هیچیک از ما بدون درنظرگرفتن دلیل رای انتخاب نکرده است، پس من باید تو را ستایش کنم، چون تو جرأت مخالفت با من نموده‌ای، و ما برادر و دوست یکدیگر هستیم، و از آنجا که مخالفت تو با من بر مقتضای دلیل بوده است، پس نباید من نسبت به تو کدورتی داشته باشم، و همچنین تو نباید نسبت به من در دل خود احساس بدی داشته باشی، و من باید تو را ستایش کنم، و همچنین تو مرا.

و اگر هریک از ما دیگری را مجبور کند که رأی او را بپذیرد، او همچنین احساس می‌کند که باید شما هم رأی مرا بپذیرید، چون هیچیک از دیگری بالاتر نیست. بنابراین، من می‌گویم که ما باید اختلافی را که منشأ اجتهاد است، آن را اختلاف قرار ندهیم، بلکه آن را وحدت قرار دهیم تا وحدت کلمه داشته باشیم و خوبی را دریابیم.

اما اگر کسی بگوید: این راه حل نسبت به عموم مردم راه حل آسانی نیست، پس راه حل چیست؟

دیگر راه حل این است که سران و برجستگان از هر گروهی برای بحث و پژوهش در مسایل اختلافی جمع شوند، تا متحد و یکپارچه باشیم.

در یکی از سال‌ها مسئله‌ای در موسم حج در منی به دست من و بعضی از برادران حل شد که شاید برایتان عجیب باشد، واقعه از این قرار بود که دو گروه آورده شد که هریک سه یا چهار نفر بودند، و هریکی از دو گروه، دیگری را به کفر متهم می‌کرد، و همدیگر را لعنت می‌کردند، و همه حجاج بودند، علت اختلاف این بود که یک گروه به دیگری می‌گفت: اینها وقتی نماز می‌خوانند دست راست بر دست چپ بالای سینه می‌بندند، و این انکار سنت است، زیرا سنت رهاکردن دست‌ها بر روی رانها است.

و گروه دوم می‌گفت: در نماز دستها را نبستن و باز نگذاشتن کفر است، و لعنت بر چنین افردی جایز است، اختلاف آنها شدید بود، اما به فضل خدا و پس از آن تلاش برادران و بیان اهمیت وحدت امت اسلامی هردو گروه در حالی رفتند که از یکدیگر خشنود بودند، ببینید که شیطان در این مسئله که آنها اختلاف کردند، چگونه اینها را بازیچه قرار داده است تا جایی که به خاطر این مسئله یکدیگر را تکفیر کرده بودند، در صورتی که این مسئله یک سنت از سنت‌هاست و نه ارکان اسلام و نه از فرایض و نه از واجبات است، آخر این امر در این مورد این است که بعضی از علماء معتقدند گذاردن دست راست روی دست چپ و بستن آن بر بالای سینه سنت است، و گروهی از اهل علم می‌گویند: سنت این است که دستها باز باشند، با وجود این که مطلب درست و صحیح در این مورد این است که سنت گذاشتن دست راست بر ساعد دست چپ می‌باشد، آنطور که سهل بن سعد τ در بخاری روایت کرده است: «مردم امر می‌شدند که در نماز دست راست را بر ساعد دست چپ بگذارند»[1].

امید دارم خداوند به برادرانی که دارای روش و راه‌های مختلفی در دعوت اسلامی هستند، نعمت وحدت و محبت و صلاح قلب‌ها را رعایت کند، زیرا هرگاه نیت قلبی خوب باشد، علاج کار آسان خواهد بود، اما اگر نیت درست نباشد، و

(1)- بخاری شماره حدیث (740) الفتح (2 / 262) کتاب الأذان باب (87).

هر کسی برایش نظر خودش مهم باشد و به نظر دیگران اهمیت ندهد و خود رای و خودپسند باشد، بدیهی است که موفقیت در این صورت بعید خواهد بود.

ملاحظه: باید دانست که اگر اختلاف در مسائل عقیدتی باشد، واجب است که اشتباهات عقیدتی را تصحیح کرد، و هر نظری در عقیده که برخلاف مذهب سلف و پیشینان باشد، نپذیرفتن و انکار آن واجب است، و باید مردم را از فردی که در عقیده با مذهب سلف مخالفت می‌ورزد برحذر داشت.

چرا جوانان دچار تفرق و اختلاف می‌شوند

{34} آیا تفرقه و اختلاف که میان جوانان بـه وجـود مـی آیـد، بـه عـدم توجـه جوانان به علماء و عدم ارتباط مستمر بین دانشمند و دانشجو برمـی گـردد، و نیـز آیـا می توان دلیل این اختلاف را کمبود علمایی دانست کـه خـود را بـرای رسـیدگی و آموزش طلاب وقف نمایند؟

* شکی نیست که عدم توجه جوانان به علمایی که به علم و دیـن‌شـان مـی تـوان اعتماد کرد، باعث انحراف و دوری از روش سلف خواهـد بـود، وقتـی مـی گـویم: علمایی که در علم و دین مورد اعتماد باشند، به خاطر این اسـت کـه هـر عـالمی در علم و دینش مورد اعتماد نیست، بلکـه عـالمی کـه در علـم و دیـنش مـورد اعتمـاد اسلت، طلاب و جوانان باید اطراف او جمع شوند.

و نمی گویم که: هرچه آن عالم گفت بپذیرند، بلکه عالم گاهی اشتباه می کنـد و گاهی درست می گوید، اما اگر انسان دارای علم و الگو و پیشوایی باشد، و دیـدگاه و استدلال های او را بداند، و بفهمد که او چگونه احکام را از دلایل می گیرد، چنین چیزی برای جوانان بهتر و مناسب تر است، اما این که پرسش کننده کمبود علمـاء را نیز مطرح کرد درست است، شکی نیست که علماء کم هستند، اما اکنون بـه سـپاس خداوند علماء در ریاض و قصیم و حجاز زیاد اند، ما می‌شنویم که آنجا افراد زیادی جوانان را تعلیم می‌دهند، اما مهم‌ترین چیز به نظر من ایـن اسـت کـه بـر جـوان لازم است که صبر کند و بر آنچـه هسـت مواظبـت نمایـد، و بایـد ضـمن جمع‌شـدن در اطراف علمایی که در علم و امانت مورد اعتمادند در کارها نیز شتاب نورزد.

طلاب نباید یکدیگر را عیب‌جویی نمایند

{35} آیا برای طلاب جایز است که یکدیگر را عیب‌جویی نمایند، و متنفرکردن مردم و برحذرداشتن مردم از یکدیگر را عادت خود قرار دهند؟

* شکی نیست که عیب جویی علماء از یکدیگر کار حرامی است، وقتی که برای انسان جایز نباشد که پشت سر برادر مؤمن خود هرچند که عالم نباشد او را عیبجویی و غیبت نماید، پس چگونه جایز است که برادران عالم مؤمنش را غیبت نماید؟!

بر انسان مؤمن واجب است تا زبانش را از غیبت و عیبجویی برادران مؤمن خود نگاه دارد، و خداوند متعال فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ [حجرات: 12]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که برخی از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی و پرده‌دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید، آیا هیچیک از شما دوست دارد که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد، به یقین همهٔ شما از مرده خواری بدتان می‌آید و از خدا پروا کنید».

کسی که به مصیبت غیبت‌کردن علماء مبتلاست، باید بداند که هرگاه او عالمی را عیب‌جویی کند، ممکن است او باعث شود که مردم حرف حق عالم را رد کنند، و نیز کسی که عالم را عیب‌جویی می‌کند، بداند که او تنها شخصیت آن عالم را بی‌ارزش نکرده، بلکه کار او بی‌ارزش‌نمودن ارث محمد ρ است، چون علماء وارث پیامبران هستند، و هرگاه علماء مورد عیب‌جویی قرار گیرند، و به آنها توهین شود، مردم به علم علماء اعتماد نخواهند کرد، در صورتی که آنها دانش و علم خود را از پیامبر ρ به ارث برده اند، و مردم به هیچ دستوری از دستورهای شریعت که توسط این عالم که مورد عیب‌جویی قرار گرفته اعتماد نخواهند کرد، من نمی گویم که: علماء معصوم اند، بلکه هر انسانی در معرض اشتباه است، اما هرگاه شما عالمی را دیدید که از او کاری سر زد که به نظر شما اشتباه است، بلافاصله با او ارتباط برقرار نمایید و با او صحبت کنید، اگر مشخص شود که حق با او است، باید او را رد

کرده و اشتباه او را بیان کنید، زیرا اقرار و سکوت در برابر اشتباه درست نیست، اما نباید او را طعنه بزنید، چون او به هرحال مردی عالم و شناخته شده است، و اگر ممکن است اینطور بگویید: بعضی مردم چنین می‌گویند، و این قول ضعیف است، سپس علت ضعف را بیان دارید، و گفتهٔ صحیح را ذکر کنید، و این شیوه بهترین راه است.

اگر ما بخواهیم علمای معروف را به خاطر اشتباهی در مسایل دینی طعنه بزنیم، علمای بزرگی را مورد طعنه قرار داده و بی‌ارزش نموده ایم، اما وظیفه ما چیزی است که من ذکر کردم که اگر از عالمی اشتباه را دیدی با او مناقشه کن، اگر مشخص شود که تو به راه صحیح هستی، عالم از نظر تو پیروی خواهد کرد، و یا این که مشخص نشود، و مسئله اختلافی از اموری باشد که گنجایش اختلاف در آن وجود دارد، در این صورت باید از او باز بیایی، و او هرچه می‌گوید، بگوید، و تو نیز هر نظری که داری داشته باش. و اختلاف تنها در این زمان بوجود نیامده است، بلکه اختلاف از عهد صحابه تا به امروز بوده است، اما اگر اشتباه عالم مشخص شود و او فقط برای به کرسی‌نشاندن سخن خود اصرار ورزید، تو باید مردم را از اشتباه برحذر داری، اما نه براساس طعنه‌زدن به آن فرد و گرفتن انتقام از او، چون ممکن است او در مورد دیگر غیر از موردی که تو با او مجادله می‌کنی، حرف حقی بگوید. من همهٔ برادرانم را سفارش می‌کنم تا از این بلا و بیماری خودشان را دور نگاه دارند، و از خداوند طلبکارم که مرا و آنها را از هرچیزی که شخصیت ما را معیوب و برای دین و دنیای ما مضر است نجات دهد.

از خداوند می‌خواهم که علماء را در مشکلاتی که از طرف بی‌خردان با آن مواجه هستند، یاری فرماید

{36} بزرگ‌کردن اشتباه علماء، عادات بسیاری از جوانان است، جوانـان را در این زمینه چگونه راهنمایی می‌کنید؟

* از خداوند می خواهم که علماء را در مشکلاتی که از طرف افراد نـادان بـا آن مواجه هستند، یاری کند، زیرا آزارهای زیادی به علماء می‌رسد، گاهی مـی‌شـنویم که چیزی را به یکی از علمای برجسته نسبت می‌دهند، امـا وقتـی تحقیـق مـی‌کنـیم،

می‌بینیم که مسئله برخلاف آن است، بسا گفته می‌شود فلانی اینطور گفت، اما وقتی ما امر را بررسی می کنیم، می‌بینیم برعکس است، و این جنایت بزرگی است، وقتی پیامبر ρ فرموده است: «دروغ‌بستن به من چون دروغ نسبت‌دادن یکی از شما بر دیگری نیست» یا سخنی به این معنا فرموده است. پس دروغ نسبت دادن به علماء در آنچه متعلق به شریعت خداوندی است، مانند دروغ نسبت دادن به یکی از مردم نیست، چون این دروغ شامل حکم شرعی می باشد که به این عالم مورد اعتماد نسبت داده می‌شود. بنابراین، هرچند اعتماد مردم به عالم بیشتر باشد، دروغ نسبت دادن به او در این امور بیشتر و نیز خطرناکتر خواهد بود، زیرا اگر فردی عامی به ناحق بگوید: فلان فرد چنین گفت، سخن او را کسی استقبال نخواهد کرد، اما اگر بگوید: فلان فرد که مورد اعتماد است، چنین گفته است، مردم خواهند پذیرفت. بنابراین، بعضی از مردم دارای فکری هستند که به نظر آنها حق است، و کوشش می کنند که مردم نیز دارای همین فکر باشند، اما راهی جز این که این اندیشه و فکر را به یکی از علمای مورد اعتماد به دروغ نسبت دهند، نمی بینند و می گویند: این گفتهٔ فلانی است. در حقیقت چنین کاری بسیار خطرناک است و تنها طعنه‌زدن و بی‌ارزش کردن شخصیت آن عالم نیست، بلکه این مسئله به حکمی از احکام الهی متعلق است.

مسئله دوم، بزرگ جلوه دادن اشتباهات است، این کار نیز اشتباه و دشمنی است، زیرا عالم انسانی است اشتباه می کند، و بدون شک هم به حق می رسد، اما وقتی عالم اشتباه کرد، بر ما لازم است تا با او تماس گرفته و از او بپرسیم که آیا تو چنین گفته ای؟ اگر گفت: بله چنین سخنی را گفته ام و به نظر ما سخن او اشتباه بود، به او می گوییم: آیا دلیلی داری؟ و وقتی با او وارد مناقشه شویم، حق روشن و مشخص می‌شود و هر عالم با انصافی که از خدا می‌ترسد بناچار باید به حق برگردد، و باید بازپس گرفتن سخن خود را اعلام کند، اما بزرگ جلوه‌دادن اشتباه و ذکرکردن آن به فجیع‌ترین و زشت‌ترین صورت بدون تردید چنین کاری تجاوز بر برادر مسلمانت می باشد، و حتی تجاوز به شریعت شمرده می شود، چون اگر مردم به کسی اعتماد دارند و تو اعتماد آنها را به او سلب می کنی، مردم پیش چه کسی می روند، آیا مردم حیران و بدون پیشوایی که آنها را در شریعت الهی رهبری کند

می‌مانند یا به جاهلی، روی می‌آورند که آنها را ناآگاهانه و بـدون قصـد از راه خـدا منحرف می‌کند و یا بـه سـوی عـالم بـدی مـی رونـد کـه قصـداً آنهـا را از راه خـدا بازمی‌دارد.

دعوتگر باید در جایی که بیشتر مصلحت است دعوت بدهد

{37} وظیفهٔ دعوتگر در برابر مؤسسات اطلاع رسانی با وجود تأثیر آشـکار آن بر جوامع چیست؟

* به نظر من اگر از انسانی خواسته شود که در جایی دعوت بدهد کـه مصـلحت دعـوت‌کـردن در آن زیـادتر و فراگیرتـر باشـد، درسـت نیسـت کـه آن خواسـته را برآورده نکند، بلکه لازم است که برای دعوت‌دادن در آن مکان پیش برود.

و این را از نعمت های الهی بداند، زیرا اگر وسایل و امکانات در راه خیر استفاده نشود، شر و زشتی آن را فرا خواهد گرفت، پـس بـه نظـر مـن همکـاری بـرای کـار خوب و نصیحت و خیرخواهی ایجاب می کند که انسان قدم به جلو بگذارد، و اگـر از او طلب مشارکت در این مؤسسات به عمل آمد، بپذیرد و این ندا را لبیک بگوید.

گاهی از باب استعمال حکمت است

{38} نظر شما در مورد دعوتگری که منکر را می بیند و به قصد این کـه بعـدها آن را اصلاح کند سکوت اختیار نماید، چیست؟

* گاهی حکمت در دعوت دادن به راه خدا ایجاب می کند که برای انکـار و رد منکر تاخیر می کنیم، بعضی وقت‌ها مناسب نیست که انجام‌دهنـدهٔ منکـر را در عـین این وقت رد کنیم، بلکه ردکردن و دعوت دادن او را به حق، به خاطر می سپاریم که در وقت مناسب‌تری او را دعوت دهیم. و در حقیقت این راه راه درستی است، و این دین همانطور که می دانیم ابتدا احکام آن رفته رفتـه و بـه تـدریج نـازل مـی شـد، بـه طوری که ابتدا (به خاطر مصلحت) به اموری اقرار مـی کـرد کـه مـردم آن را انجـام می دادند و در نهایت حرام شد به عنوان مثال خداوند در ابتـدا بـرای بنـدگانش بیـان کرد که در شراب گناه بزرگی اسـت، و فوائـدی هـم دارد و گنـاهش از فائـده اش بیشـتر اسـت، و مـردم همچنـین بـاقی ماندنـد، تـا ایـن کـه آخـرین آیـه در مـورد شراب‌نوشیدن آن را قطعاً تحریم نمود.

پس اگر مصلحت باشد که انسان آن فـرد را در آن وقـت و یـا در آنجـا دعـوت ندهد و دعوتش را برای زمان یا مکانی دیگر تاخیر دهد، چون به نظر او شایسته‌تـر و مفیدتر خواهد بود، اشکالی ندارد.

اما اگر بیم آن بود که بعد از آن وقت امر دعوت محقق نشود، و یا فراموش کرده شود، و مصلحت از بین برود، پس باید به بیان حق و دعوت دادن به راه خدا بشـتابد، و این در صورتی است که شخص معینی مورد نظر باشد، اما اگر می خواست عمـوم را دعوت دهد، به طور مثال در مجلسی عمومی افرادی را مشاهده کنـد کـه در ایـن مجلس برای انجام کاری حاضر شده اند که باید آنها را به ممنوعیت آن عمل آگـاه کرد و از انجام آن کار بازداشت، لازم است که آنها را تذکر دهد و اشکالی نـدارد، چون در این صورت او فرصت را از دست نمی‌دهد، اما اگر دعوت و تذکر را تاخیر دهد ممکن نیست، همهٔ این افراد را که در مجلس حاضر شده اند بیابد.

عبادت شب با توجه به حالت مردم فرق می کند

{39} اهمیت شب خیزی و عبادت در زندگی دعوتگر مسلمان بر شما پوشیده نیست، از جناب عالی تقاضا می‌شود ضمن تشویق به قیام شب فواید آن را بیان دارید؟

* در حقیقت تشویق و ترغیب به شب زنده‌داری جایش کتاب‌های ترغیب و ترهیب است، و اگر در مورد عبادت شب تنها این آیه وارد می‌شد، برای تشویق‌دادن مسلمان به شب‌زنده‌داری و عبادت شبانه کافی بود، خداوند متعال فرموده است: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ١٦ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧ أَفَمَن كَانَ مُؤۡمِنٗا كَمَن كَانَ فَاسِقٗاۚ لَّا يَسۡتَوُۥنَ ١٨ أَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡمَأۡوَىٰ نُزُلَۢا بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٩﴾ [سجده: 16- 19]. یعنی: «پهلوهایشان از بسترها بدور می‌شود، (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند) و پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند، و از چیزهایی که بدیشان داده ایم می‌بخشند، هیچکس نمی‌داند در برابر کارهایی که انجام می‌دهند چه چیزهایی شادی آفرین و مسرت بخشی برای ایشان پنهان شده است. آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است. [هرگز] برابر نمی‌شوند. امّا کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان «جنّات المأوی» دارند. به عنوان پیشکشی است به جبران آنچه می کردند»

عبادت شبانه با توجه به حالات مختلف مردم فرق می کند، مثلاً برای بعضی مردم قیام شب بهتر است، و برای بعضی انجام‌ندادن عبادت شبانه بهتر است. اگر انسان در اول شب به حفظ و آموختن و یاددادن علم دینی مشغول می شود او در آخر شب بخوابد، و پیامبر ρ بعضی از یارانش را به این شیوه راهنمایی نمود، مانند ابوهریره که پیامبر ρ او را سفارش نمود که قبل از خوابیدن نماز وتر بخواند[1].

(1)- بخاری به شماره (1178) الفتح (3 / 68)، کتاب التهجد باب (33).

اما اگر انسان برعکس این بود، چنین فردی زود می‌خوابد، و شب برای عبادت بیدار خواهد شد، و در نماز شب اگر طولانی کردن قرائت با تدبر و تأمل و هنگام خواندن آیه رحمت توقف‌کردن و خواستن رحمت الهی و هنگام آیهٔ عذاب پناه‌خواستن از عذاب الهی برای او بیشتر باعث فروتنی و خشوع در نماز است، قرائت را طولانی کند، و اگر طولانی‌نمودن رکوع و سجده بیشتر برای او باعث فروتنی در نماز می‌شود، رکوع و سجده را طولانی کند و قرائت را مختصر نماید. و اگر هردو حالت برای او یکسان بود، بهتر این است که رکوع و سجدهٔ او نزدیک به هم و مناسب با قیام او باشد تا نمازش به صورت متناسب انجام شود، پس اگر قرائت را طولانی می‌کند، رکوع و سجده‌اش هم طولانی باشد، و اگر قرائت را کوتاه می‌کند، رکوع و سجده را کوتاه نماید. و باید آخرین نمازش نماز وتر باشد.

حکم گوش‌دادن به سرودهای اسلامی

{40} آیا برای دعوتگر گوش‌دادن به سرودهای اسلامی جایز است؟

* من در قدیم سرودهای اسلامی را شنیده ام، و در آن چیزی که باید از آن پرهیز شود نبود، و اخیراً هم به سرودهای اسلامی گوش داده‌ام، اما دیدم که اکنون سرودها با آواز ترانه و نوازندگی به صورت ترانه هایی که همراه با موسیقی است، خوانده می‌شوند و سرودهایی که به این کیفیت ارائه می‌شوند به نظر من نباید به آن گوش داد.

اما اگر سالم ارائه شوند و به صورت نوازندگی و ترانه گونه نباشند، گوش دادن به آن به شرطی که انسان آن را عادت همیشگی قرار ندهد جایز است.

و شرط دیگری برای جایزبودن آن این است که نباید طوری باشد که بجز سرود با چیزی دیگر قلبش روشن نمی‌شود، و پند نمی‌پذیرد، زیرا اگر گوش‌دادن به سرود را عادت همیشگی خود قرار دهد، چیزهای مهمتری را ترک خواهد گفت. و این که ما گفتیم نباید حالتی داشته باشد که تنها از سرود بهره‌مند شود، و پند بپذیرد و از دیگر چیزی پند نپذیرد است، به خاطر این است که در این صورت او از بزرگترین موعظه که قرآن و سنت پیامبر ρ است روی می تابد. بنابراین، اگر گاهی

در بیابان در حال رانندگی قرار داشت و یا می‌خواست با گوش‌دادن بـه آن بهتـر راه برود اشکالی ندارد.

برای دعوتگر جایز نیست که برنامه‌هایی را که همراه موسیقی است و یا زنان بی‌حجاب را به نمایش می‌گذارد، تماشا کند

{41} آیا برای دعوتگر جایز است که برنامه‌هایی را که همراه با موسیقی پخش می شود و یا زنان بی‌حجاب را به نمایش می گذارد، تماشا کند؟

* بر دعوتگر لازم است وقتی چنین چیزی را دید انکارش کرده و آن جا ننشیند و آن برنامه را تماشا نکند، زیرا موسیقی گرچه متأسفانه در زمان ما زیاد شده حرام است، و دلیل حرام‌بودن آن حدیثی است که در بخاری به روایت ابومالك اشعری آمده است که پیامبر ρ فرمود: «**لَيَكُونَنَّ أَقْوَامٌ مِنْ أُمَّتِي يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ**»[1] یعنی: «در میان امت من اقوامی به وجود خواهد آمد که زنا و پوشیدن لباس ابریشمی و شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند»، و علماء گفته اند: که کلمۀ معازف که در حدیث آمده یعنی همۀ چیزهایی که با آن آوازه‌خوانی می‌شود و فقط طبل‌زدن را در ایام عروسی و یا به خاطر آمدن فرد غایب استثناء کرده اند، اما دیگر آلات لهو و سرگرمی حرام است و جایز نیست، اما مشاهدۀ زنان در خلال برنامه‌ها و فیلم‌هایی اگر شهوت‌انگیز باشد یا با نگاه‌کردن به آن لذت برده شود، شکی نیست که حرام است، و اگر به این صورت نباشد، من در این حال از حکم آن توقف می کنم، اما بعضی از برادران آن را به هرحال حرام می‌دانند.

تضادی میان این دو حدیث وجود ندارد

{42} وجه تعارض این دو حدیث چیست، یکـی ایـن کـه پیـامبر ρ بـه عایشـه گفت: «خداوند مهربان است، و نرم‌رفتـاری را دوسـت دارد، و در برابـر رفتـار نـرم چیزهایی را می‌بخشد که در برابر خشونت و دیگـر کارهـا نمـی‌بخشـد» و ایـن کـه پیامبر ρ فرموده است: «هرکسی از شما منکری را دید آن را با دستش تغییـر بدهـد، اگر نتوانست با زبانش......»؟

---

(1)- بخاری به شماره (25590 – الفتح 10 / 53، کتاب الأشربة، باب 6).

* تضادی میان این دو حدیث وجود ندارد، چون گفتهٔ پیامبر ρ کـه فرمـوده: آن را با دست تغییر بدهد، معنایش این است که اگر نتوانست منکـر را بـا چیـزی دیگـر تغییر دهد، آن را با دست تغییر دهد، سپس اگر ممکن باشـد کـه منکـر را بـه وسـیلهٔ انجام دهندهٔ آن تغییر دهد، از همان راه استفاده کند، اینگونه که به طور مثـال فـردی در دستش وسیلهٔ لهوی باشد که با آن خودش را سرگرم مـی کنـد، و دعـوتگر بـه او می گوید: این چیز حرام است، و باید آن را بشکنی، سپس اگر فرد دعوت داده شده خودش آن را بشکند، بهتر است، زیرا ممکن است به علت قانع شدن به نادرستی کار و یا از ترس الهی آن را بشکند، مهم این اسـت کـه اگـر خـودش مسـتقیم اقـدام بـه شکستن آن نماید، بهتر از این است که تو جلو بروی و آن را بشـکنی و اگـر ممکـن نباشد، می توانی خودت آن را بشکنی و اگر توانایی شکستن آن را نـداری، پـس بـا زبانت برای تغییر منکر اقدام کن و اگر با زبان هم نتوانستی در قلب خود آن را انکار کرده و زشت بدان.

بنابراین، بر طلاب لازم است که هرگاه کسی سخن باطلی گفت، یا نوشت، باید قبل از این که او را رد کنند، یا پاسـخ دهنـد بـا نویسـنده یـا گوینـده ارتبـاط برقـرار نمایند، شاید نویسنده یا گوینده از سخنش برگردد، و بر او لازم است هرگاه دانست که او بر اشتباه بود، اشتباه خود را برای مردم بیان دارد، قبل از ایـن کـه کسـی بـرای پاسخ گفتن به او با نوشتاری یا سخنی اقدام نماید، زیرا کتاب نوشـتن علیـه یکـدیگر باعث ضعیف شدن اهل علم خواهد بود، چون هرگاه مردم ببینند که طلاب و علمـاء در رد یکدیگر مطالبی می نگارند، جبهه علماء پیش آنها ضعیف می شود، خواه این کار از طرف منتقد و ردکننده باشد، یا از طرف کسی که رد شـده باشـد، در ضـمن این که این کار اذهان مردم را مشوش می‌نماید، زیرا مردم نمی‌دانند که حـق بـا چـه کسی است، اما اگر انسان پیش این گوینده که به نظر او مرتکب اشتباه است، و دلیل اشتباه او را بیان کند و با او مناقشه نماید، زیرا ممکن است فرد مخالف دارای دلایـل محکم‌تری باشد و در موضوع بـا یکـدیگر مناقشـه کننـد، بـه گمـان مـن کسـی کـه می خواهد شریعت الهی حاکم شود به حق باز خواهد گشت، یا حد اقل مـی گویـد: من به این دلیل چنین می گویم، اگر تو دلیل بهتری می‌دانی، اشکالی ندارد که آن را

بیان کنی، بلکه باید آن را بیان کنی، اگـر بـه نظـر تـو حـق بـرخلاف آنچـه کـه مـن می گویم هست.

با وجود این به نظر من راه سالم این است که نباید اشتباه دیگـران را بـرای مـردم مطرح کرد، و سپس آنها را مورد انتقاد قرار داد، و رد نمود، بلکه فقط خودش حـق را بیان دارد، بدون این که بـه او اشـاره نمایـد، و اینطـور بگویـد: اگـر فـردی چنـین بگوید، یا سخنش چنین است، تا مردم حق را بدانند و دشمنی و کینه ورزی در میـان مردم بوجود نیاید، مگر این که فرد مخالف اهل بدعت باشد، در این صورت واجب است که اشتباه او بیان شود و شخص او نام برده شود، تا مردم فریـب او را نخورنـد، اما مسایل اجتهادی که شریعت گنجایش آن را دارد، و آن را گسترده نهـاده اسـت، بهتر این است که در آن شیوهٔ حکمت و جمع قلوب را تا حد امکان به کار برد.

تو باید امر به معروف و نهی از منکر کنی

{43} من نماز می خوانم، و قـرآن تـلاوت مـی کـنم، و کارهـای خـوب انجـام می‌دهم، اما امر به معروف و نهی از منکر نمی کنم، مرا چه توصیه‌ای می کنید؟

* نصیحت و سفارش من به این شخص که نماز می‌خواند، و قرآن تلاوت می کند و کار خیر انجام می‌دهد، این است که به اندازهٔ توان خود مردم را به کار خوب امر کند و از کار زشت بازدارد، زیرا خداوند پیامبر ρ را به این کار دستور داده است، و فرموده: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٤ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ﴾ [آل عمران: 104- 105]. یعنی: «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند، و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند، و اختلاف ورزیدند، پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید».

امیدوارم برادران در مورد گفتهٔ خداوند که «مانند کسانی نباشید که متفرق شدند» بعد از: «باید از شما گروهی باشد که مردم را به سوی خیر فرا می‌خوانند» فکر کنند، تا بدانید که امر به معروف و نهی از منکر باعث تفرقه می‌شود، و امر به

معروف و نهی از منکر لازمی است... چون کسی که منکر را انجام می‌دهد شیوه و راهی دیگر را انتخاب می کند، و کسی که منکر و کار زشت را انجام نمی‌دهد شیوه‌ای دیگر دارد، و همچنین کسی که معروف را ترک گفته راهش از فردی که کار خوب را انجام می‌دهد، جدا است و به این صورت مردم دچار تفرقه و پراکندگی می‌شوند.

پس به این برادر می گویم که: به اندازۀ توان خود به کار خوب امر کن، و از کار بد مردم را بازدار، و بدان که امر به معروف و نهی از منکر از مهم‌ترین واجبات دین خدا است، تا جایی که خداوند فقط ما را به همین خاطر بر دیگر امت‌ها برتری داده است، و فرموده: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل عمران: 110]. یعنی: «شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید.

و در مورد بنی اسرائیل فرموده: ﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩﴾ [مائده: 78- 79]. یعنی: «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده اند، این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می کردند و از حد می گذشتند، آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی کشیدند، و همدیگر را از زشت‌کاری‌ها نهی نمی‌کردند، و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می کردند».

دعوتگر باید الگو باشد

{44} حکم دعوتگری که مردم را به انجام کاری دعوت می دهد، اما خودش آن کار را انجام نمی‌دهد چیست؟

* دعوتگر باید الگویی شایسته برای افرادی باشد که آنها را دعوت می‌دهد، پس هرگاه مردم را به انجام کار خوب امر نمود، باید اولین کسی باشد که آن کار خوب را انجام می دهد، و هرگاه مردم را از کار بد بازداشت، باید خودش اولین فردی باشد که آن کار زشت و بد را ترک نموده است.

اما گاهی انسان به کار خیری دعوت می‌دهد، و خودش آن را انجام نمی‌دهد، براساس این که به کار خیرتر از آن می‌پردازد، و اگر خودش به کار بهتری مشغول باشد، نباید گفتار و کردارش متضاد باشد، و مانند افرادی باشد که خداوند در مرود آنها فرموده است: ﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ [بقره: 44]. یعنی: «آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید، و خود را فراموش می کنید، در حالی که شما کتاب می‌خوانید آیا نمی‌فهمید».

و یا این که مانند فردی باشد که «در آتش جهنم انداخته می‌شود و روده‌هایش از شکمش خارج است، و همچون خری که در آسیاب بسته باشد، آن را می‌چرخاند، اهل جهنم بر او گرد آمده و می گویند: ای فلانی! چرا به چنین وضعی گرفتار شده‌ای، آیا تو به کارهای خوب ما را امر نمی‌نمودی، و از کارهای بد ما را منع نمی‌کردی؟ می‌گوید: من به کار بد بازمی‌داشتم، و خود کار بد را انجام می‌دادم»[1] از خداوند متعال طلب سلامتی می کنم.

انسان باید در این زمینه احتیاط کند، من نمی‌گویم که: اگر خودت کار خوبی انجام ندادی، به دیگران هم نگویی که آن کار خوب را انجام دهند. بلکه می گویم: تو اگر کار خوب را انجام ندهی، خودت را از خوبی محروم کرده‌ای، اما دیگران را از کار خوب محروم نکن، و دیگران در صورتی محروم نخواهند شد که تو امر به معروف کنی.

---

(1)- بخاری به روایت اسامه بن زید τ به شماره (3267) الفتح (6 / 381) کتاب بدء الخلق، باب (10) و مسلم به شماره (51 – 2989) کتاب الزهد و الرقائق، باب (7).

مؤمن باید مخلص باشد

{45} مردی اعمال نیکو و صالح انجام می دهد، و از ترس ریا تلاش می کند، تا کارهایشان را از مردم پوشیده نگاه دارد، اما وقتی مردم به کـارش پـی ببرنـد، بـدون قصد او، احساس شادی و خوشحالی کند، آیا این ریا شمرده می‌شود؟

و آیا ترک عمل صالح جلو مردم ریا است؟

* باید مؤمن کارهایش را فقط خالص برای رضای خدا انجام دهد، و نباید به وسوسه‌هایی که به قلبش خطور می‌کند در این که او ریاکار است تسلیم شود، زیرا اگر تسلیم وسوسه‌ها شود، بسیاری از کارهای نیک را انجام نخواهد داد، و مؤمن مخلص کسی است که گاهی عمل نیکش را اظهار می کند، و گاهی آن را پوشیده انجام می‌دهد، هرچه مصلحت باشد، همانطور می کند. بنابراین، خداوند کسانی را که مال‌های خود را در پنهانی و آشکار انفاق می کنند ستایش نموده است، و فرموده است: ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٤﴾ [بقره: 274]. یعنی: «کسانی که دارائی خود را در شب و روز (و در همهٔ احوال و اوضاع) و به گونهٔ پنهان و آشکار می‌بخشند، مزدشان نزد پروردگارشان محفوظ است، و نه ترسی بر آنان است و نه ایشان اندوهگین خواهند شد».

بنابراین، گاهی خیر و خوبی کاری در پوشیده‌کاری است، و گاهی خیر و خوبی در آشکاراکردن است. و تو ای برادر مسلمان! نگاه کن کدامیک بهتر است، آن را انجام بده و از ریا باز بیا، و از آن دوری کن و هرگز خودت را به این عادت نده که کاری را به خاطر این انجام دهی که مردم ببینند و یا این که کاری را به خاطر این که مردم بدانند ا نجام دهی، و اما خوشحالی که برای تو بعد از انجام کار پیش آمده و تو کار را برای رضای الهی انجام داده‌ای برایت مضر نیست، بلکه این مژده‌ای برای مؤمنان است که خداوند در مورد آنان فرموده است: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [یونس: 62-64]. یعنی: «هان،

بی‌گمان دوستان خداوند ترسی بر آنان نیست، و غمگین نمی‌گردند، کسانی که ایمان آورده اند و تقوا پیشه کرده اند، برای آنان در دنیا و آخرت بشارت است».

پس میان فردی که کار نیک را به خاطر این انجام می‌دهد که مردم ببینند و او را ستایش کنند و میان شخصی که عملش را برای رضای خدا انجام می‌دهد، اما وقتی مردم از کار او اطلاع پیدا می‌کنند، خوشحال می‌شود و این خوشحال برای او ضرری ندارد.

اما اگر گاهی عمل صالح را از ترس ریا ترک کند، این نیز از وسوسه‌های شیطانی است که شیطان در قلب القا می کند، پس تو باید عبادت را انجام دهی، گرچه به دلت خطور نماید که تو برای ریا عبادت می کنی و اگر چنین احساس نمودی، بگو: «**أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**» و از خدا کمک بخواه، و عبادت را انجام بده.

«در صورت مصلحت دیدار گناهکاران در خانه‌هایشان جایز است»

{46} آیا برای دعوتگر جایز است که مردم را دعوت بدهد، در حالی که آنها منکرات را انجام می دهند؟ و آیا دیدارکردن گناهکاران در خانه هایشان به قصد دعوت‌دادن آنها به راه خدا جایز است؟

* دعوت همانگونه که خداوند دستور داده، باید با حکمت باشد، پس اگر انسان بداند که دعوتش در این محل یا در این وقت مناسب و نتیجه بخش است، پس دعوت بدهد، حتی اگر با آمدن به اماکن گناهکاران باشد، و مؤرخین ذکر کرده اند که پیامبر ρ در موسم حج پیش مردم در خانه هایشان می آمد و آنها را دعوت می‌داد، و وقتی که آنها در پیاده روها هستند یا در سرگرمی مشغول اند، در هرحال باید آنها را دعوت داد، و اگر دعوتگر مصلحت می بیند، آنها را در جمع و مجلس دعوت دهد، و نیز می تواند که آنها را یکی یکی دعوت دهد و باید سعی نماید، سران و بزرگان‌شان را دعوت دهد، زیرا وقتی سران و بزرگان اصلاح شوند، اتباع و پیروان‌شان هم اصلاح خواهند شد، و اگر نمی تواند در دعوت عمومی بزرگان و سران را دعوت دهد سعی کند به خانه هایشان و یا جایی دیگر که مناسب است برود و آنها را دعوت دهد.

مهم این است که انسان اگر به حکمتی که خداوند ما را به آن راهنمایی نموده و دستور داده است پایبند باشد به خیر و خوبی بزرگی دست پیدا نموده است: ﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗا﴾ [بقره: 269]. یعنی: «حکمت و فرزانگی را به هرکس که بخواهد می‌دهد و به هرکس حکمت و فرزانگی داده شود، بی‌گمان خیر فراوانی بدو داده است».

تو باید از این شغل بیرون بیایی

{47} همکاران من در محل کار همیشه از مسایل جنسی و مجلات سیکسی حرف می زنند من اعتراض می‌کنم، اما فائده‌ای ندارد راه حل چیست؟

* وقتی اینها سخن ناجایز می‌گویند، و اصلاح‌شدن آنان با نصیحت‌کردن ممکن نیست؛ تو باید از این کار بیرون شوی، و به کاری دیگر مشغول شوی، زیرا نشستن با گناهکاران در صورت توانایی جداشدن از آنان در حقیقت شرکت با آنان در گناه است، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓۚ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡ﴾(1) [نساء: 140].یعنی: «خداوند در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید، تا آنگاه که به سخن دیگری بپردازند، بی‌گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود».

پس اگر آنها از این کار دست برنداشتند، بر تو لازم است تا شغل دیگری جستجو نمایی تا در گناه‌شان شریک نشوی، و وقتی خداوند نیت تو را می‌داند که تو برای فرار از این چیز حرام تلاش می‌کنی مسئله را برایت آسان خواهد نمود، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مَخۡرَجٗا ٢ وَيَرۡزُقۡهُ مِنۡ حَيۡثُ لَا يَحۡتَسِبُ﴾(2) [طلاق: 2- 3]. یعنی: «هرکس که از خدا بترسید، و پرهیزکاری

---

(1)- سورۀ نساء، آیۀ 140.

(2)- سورۀ طلاق، آیۀ 2 و قسمتی از آیۀ 3.

کند، خدا راه نجات را برای او فراهم می‌سازد و به او از جایی که تصورش نمی‌کند روزی می‌رساند».

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مِنۡ أَمۡرِهِۦ يُسۡرٗا ٤﴾ [طلاق: 4]. یعنی: «هرکس که از خدا پرهیزکاری کند، خدا کاروبارش را ساده و آسان می‌سازد».

آیا اهل معاصی مؤمن اند یا کافر

{48} آیا سلام کردن به افرادی که اهل معصیت هستند، درست است؟ و آیا قطع رابطهٔ با آنها جایز است؟

* قبل از این که به این پرسش پاسخ دهم، می‌خواهم از شما سؤالی بکنم؟

آیا افرادی که مرتکب معصیت می‌شوند، کافر اند یا مؤمن؟

جواب این است: افرادی که مرتکب معصیت می‌شوند، چون به خدا ایمان دارند، مؤمن اند، و چون مرتکب گناهان کبیره می شوند، فاسق شمرده می‌شوند، پس مادامی که اینگونه اند از دایرهٔ ایمان خارج نیستند، و قطع رابطه از آنها جایز نیست، زیرا پیامبر ρ فرموده است: «**لاَ يَحِلُّ لِمُؤمِنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثِ لَيَالٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِى يَبْدَأُ بِالسَّلاَمِ**»[1]. یعنی: «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه روز از برادرش قهر کند، و وقتی که با یکدیگر برخورد می‌کنند، هریک از دیگری روی‌گردان می‌شود، و بهترین این دو همان است که ابتدا اسلام می‌کند».

پس اگر گذرتان بر فردی افتاد که گناه انجام می‌داد، و گناهش گناهی بود که او را از دایرهٔ ایمان بیرون نمی‌کرد، او را سلام کنید و او را به سوی خدا دعوت کن و نصیحتش کن تا از گناه دست بکشد و با او با نرمی سخن بگو، شاید پند بپذیرد و یا ترس الهی او را فرا گیرد.

بدان برادر تو فکر می‌کنی که باید از انجام‌دهندهٔ گناه قطع رابطه کنی، اما به نظر من تو باید گناهی را که آن فرد انجام می‌دهد، ترک کنی و ترک گفتن و قطع رابطه

---

(1)- بخاری به روایت ابوایوب انصاری شماره حدیث (6077) الفتح (10 / 507) کتاب الادب باب (62) و مسلم شماره (25 – 2560) کتاب البر و الصله و الاداب باب (8).

با فردی که گناه را انجام می‌دهد درست نیست، مگر این که در ترک‌گفتن و قطع رابطه با او مصلحتی باشد، یعنی ترک رابطه باعث شود تا او گناه را ترک نماید، در این صورت چون قطع رابطه راه حل و موجب تربیت او می‌شود، اشکالی ندارد که با او قطع رابطه کنید.

خلاصه این که قهرکردن از مؤمن و ترک‌گفتن او جایز نیست، گرچه فاسق باشد، مگر این که در قطع رابطه با او فایده‌ای باشد و آن فایده همان دست‌کشیدن او از گناه می‌باشد، شاید کسی بگوید که: پیامبر ρ با کعب بن مالک و آن دو همراهش قطع رابطه نمود(1). در جواب باید گفت: پیامبر ρ با آنها قطع رابطه کرد، چون در قطع رابطه با آنها فائده بزرگی بود و آنها آنگونه که خداوند حالت‌شان را بیان داشته است، چنین شدند: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ﴾ [توبه: 118]. یعنی: «تا بدان جا که زمین با همه فراخی بر آنان تنگ شد، و دل‌شان به هم آمد و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز برگشت به خداوند وجود ندارد».

پس آنها از این ترک رابطه فایده بس بزرگی دست یافتند، اما ترک‌گفتن گناهکاری که ترک رابطه برای او فائده‌ای ندارد، بلکه او را بیشتر دچار طغیان می‌کند و باعث می‌شود تا از اهل خیر و نیکی دورتر شود، جایز نیست.

این بود خلاصهٔ جواب سؤال.

وعظ گفتن در قبرستان شرعی نیست

{49} امروزه در هنگام دفن میت در قبرستان وعظ گفته می شود، نظر شما در این مورد چیست؟

* به نظر من وعظ گفتن در قبرستان مشروع نیست، و نباید سنت همیشگی قرار بگیرد، اما اگر انگیزه و سببی برای وعظ گفتن باشد، مشروع است، مثل این که در

(1)- داستان توبهٔ کعب بن مالك و دوستانش را بخاری به شماره (4418) روایت نموده، الفتح (7 / 717) کتاب المغازی باب (79) و مسلم شماره (53 / 2769) کتاب التوبة باب (9) روایت کرده است.

هنگام دفن کردن مرده، افرادی مشاهده شوند کـه مشـغول خنـده و بـازی و شـوخی هستند، در این صورت شکی نیست که وعظ گفتن خوب و درست است، زیرا سبب و انگیزه‌ای هست که ایجاب می کند تا موعظه بیان شود، اما این هنگـام دفـن کـردن مرده فردی برای سـخنرانی میـان مـردم برخیـزد، چنـین کـاری در سـنت و رهنمـود پیامبر ρ اصلی ندارد. بنابراین، نباید این کار انجام گیرد.

بله درست است که پیامبر ρ از جنازۀ مردی انصاری فارغ شد، و هنوز قبر آمـاده نشده بود، پیامبر ρ نشست و یارانش اطراف او نشتند که گویا (از عظمـت و هیبـت) بالای سرشان پرنده‌هایی قرار دارند. – یعنی آنقدر در حضـور پیـامبر ρ آرام گرفتـه بودند – و شاخه چوبی در دست پیامبر بود، و آن را به زمین می زد و پیـامبر ρ بـرای آنها از حالت شخص هنگام مردن و بعد از مرگ سخن می گفت[1].

در اینجا مشخص است که پیامبر ρ به عنوان سخنرانی که بـرای مـردم سـخنرانی کند و آنها را موعظه نماید نبوده است، بلکه او نشسته بود و یـارانش هـم اطـراف او نشسته بودند و منتظر بودند تا قبر آماده شود، در ایـن میـان پیـامبر ρ برایشـان سـخن گفت، مثل این که شما و همراهان شان نشسته و منتظر دفن شـدن مـرده باشـید، و تـو برای آنها در مورد مرگ و حالات بعد از مرگ صحبت کنی، و سخنی خاصی کـه در میان هم‌نشینان گفته می شود، با سخنی که به عنوان سخنرانی ایراد می شـود فـرق می کند، و همچنـین وقتـی مـرده دفـن مـی‌شـد، پیـامبر ρ کنـار قبـرش مـی‌ایسـتاد و می فرمود: از خداوند برای برادرتان آمرزش بطلبید، و از خداونـد بخواهیـد تـا او را پابرجا و استوار نماید، زیرا او اکنون مورد سؤال قرار می گیرد[2]. این نیز بیان مطلـب خاصی است و سخنرانی نیست.

این یعنی تضاد و بی‌خردی و گمراهی در دین

---

(1)- از حدیث براء بن عازب که احمد و ابوداود و غیره نیز روایت کرده اند.

(2)- ابوداود به شماره (3221) کتاب الجنائز باب (73) ارناؤوط در تحقیق شرح السنه امام بغوی (5 / 418) گفته است، سند این حدیث حسن است.

{50} آیا این دو آیه بر این دلالت دارند که فردی که مرتکب منکر شود، نباید مردم را از آن منکر نهی نماید، و آن دو آیه عبارتند از: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفۡعَلُونَ ٢﴾ [صف: 2]. یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا سخنی می گویید که خودتان برابر آن عمل نمی کنید».

و ﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ [بقره: 44]. یعنی: «آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید، و خود را فراموش می کنید، در حالی که شما کتاب می‌خوانید آیا نمی‌فهمید؟»

* این دو آیه بر این مطلب دلالت ندارند که مرتکب منکر نباید مردم را از ارتکاب آن منکر باز دارد، بلکه این دو آیه بر زشتی کار آنها دلالت می کند که آنها دیگران را از ارتکاب منکر بازمی‌دارند، در حالی که خودشان آن را انجام می‌دهند، یا مردم را به کار نیک امر می کنند و خودشان کار نیک را انجام نمی‌دهند، این در حقیقت تضاد در کردار و گفتار است و بی‌خردی و گمراهی در دین است. چگونه از انجام‌دادن کاری مردم را باز می‌داری و خودت آن را انجام می‌دهی؟!!

و چگونه مردم را به انجام کاری امر می کنی و خودت آن را انجام نمی‌دهی؟!!

اگر تو در بازداشتن مردم از کار بد صداقت می داشتی، خودت اولین کسی بودی که از آن کار زشت دوری جستی، و همچنین اگر تو صادقانه مردم را به انجام کار نیک امر می کردی، اولین کسی بودی که کار نیک را انجام می دادی، اما این که مردم را به چیزی امر کنی و خودت انجام ندهی، این کار خلاف عقل و شرع است. بنابراین، خداوند بنی اسرائیل را به خاطر این کار سرزنش نموده و فرموده است: ﴿أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ یعنی: آیا نمی‌فهمید.

تو باید به راه خدا دعوت دهی و ناامید نباشی

{51} وقتی به دیدار اقوام خود می‌روم، آنها تلویزیون روشن می کنند و صدای آن را بلند می کنند و من بر کارشان اعتراض نموده و آنها را باز می‌دارم، اما آنها قبول نمی کنند، آیا من گناهکار محسوب می شوم؟ و دیگر نوباوگان و نوجوانان را چگونه دعوت دهم؟

* جوان باید پیوسته به راه خدا دعوت دهد، و ناامید نباشد، زیرا چه بسا افرادی را که در فساد غرق بوده اند، خداوند آنها را اصلاح کرده است. بنابراین، دعوتگر باید به دعوت دادن به راه حق ادامه بدهد، و صبر کند و منتظر پیروزی از جانب خداوند متعال باشد.

اما مشارکت در عمل حرام جایز است. بنابراین، برای چنین فردی جایز نیست که به تماشای تلویزیون بپردازد و فیلم ها و برنامه های حرام و ناجایز را تماشا کند، و یا این که به برنامه های مبتذل و نامشروع رادیو گوش فرا دهد، بلکه باید در صورت مفید واقع نشدن نصیحت بلافاصله آن مکان را ترک کند، زیرا پیامبر ρ فرموده است: «هر کسی از شما منکری را دید، آن را با دستش تغییر دهد، و اگر نتوانست با زبانش آن را تغییر دهد، و اگر با زبان نتوانست به دلش آن را بد بداند».

انسانی که با افرادی که مرتکب گناه می‌شوند، همنشین باشد، خداوند برای او نیز همان گناه را ثبت می کند، چون که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٦٨﴾ [انعام: 68]. یعنی: «هرگاه دیدی کسانی به تمسخر و طعن در آیات ما می‌پردازند، از آنان روی بگردان، تا آنگاه که به سخن دیگری بپردازند، اگر شیطان از یاد تو برد پس از به خاطر آوردن با قوم ستمکار منشین».

و فرموده است: ﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓۚ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡۗ﴾ [نساء: 40]. یعنی: «خداوند در کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود، و آیات خدا به بازیچه گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید، تا آنگاه که به سخن دیگری بپردازند، بی گمان شما هم مثل آنان خواهید بود».

پس برایت جایز نیست که در جایی که منکر را مشاهده می‌کنی یا می‌شنوی باقی بمانی، اما در خانه می‌توانی با خانواده‌ات باقی بمانی، و آنها را به اندازه توان خود نصیحت کنی.

اما در پاسخ به مطلب دوم، باید بگویم که: من از همهٔ جوانانی که خداوند به آنها نعمت هدایت را ارزانی نموده است، می‌خواهم که تا حد امکان تلاش کنند، دیگر جوانان را به سوی خود جذب نمایند، زیرا جوانان بیشتر از همسالان خود متأثر می‌شوند و کمتر از بزرگترها تحت تاثیر قرار می‌گیرند، پس شما ای جوانان (بارک الله فیکم) نهایت سعی و تلاش را مبذول دارید تا تعداد بیشتری از جوانان را جذب نمایید، تا خداوند آنها را به دست شما هدایت کند، و خود را دست کم و ناچیز نپندارید، و نیز شتابزده نباشید و نگویید: ما می‌خواهیم که فرد منحرف در یک صبح و شام باید هدایت شود، زیرا بسا اوقات فرد منحرف بعد از یک هفته یا یک ماه یا بیشتر هدایت می‌شود، اما مهم این است که شما در هدایت‌شدن برادران‌تان صبر داشته باشید.

برادر بزرگترم مرا به خاطر پایبندی به دین مسخره می‌کند

{52} برادر بزرگتری دارم که مرا خیلی مسخره می‌کند، و به من می‌گوید که: این منافق است، و هر وقت در خانه تنها باشد ترانه گوش می‌کند، و می‌گوید: بعد از مدتی تدین را ترک خواهد کرد، و نیز می‌گوید که: وسواسی هست و من بارها او را نصیحت کرده‌ام، اما او نصیحت‌کنندگان را دوست ندارد، من با این برادرم چکار کنم، مرا راهنمایی کنید جزاکم الله خیراً؟

* تو باید از اصلاح او ناامید نباشی، زیرا بسیاری افراد بوده اند که کارهای نادرست انجام می‌داده اند، اما خداوند آنها را هدایت کرده است. بنابراین، او را بیشتر نصیحت کن، و بعضی از نوارهای سخنرانی و کتابچه ها را به او هدیه کن، تا شاید خداوند او را به دست تو هدایت نماید، و پیامبر ρ به علی بن ابی طالب τ فرمود: «اگر خداوند به وسیلهٔ تو یک نفر را هدایت نماید، برایت از شترهای سرخ‌مو بهتر است»[1].

---

(1)- برای تخریج این حدیث به صفحهٔ (14) مراجعه کنید.

بنابراین، همواره او را نصیحت کن، و در مقابل اذیت و آزاری که او به تو می‌رساند بردبار باش، همانطور که لقمان به فرزندش گفت: ﴿يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ١٧﴾ [لقمان: 17]. یعنی: «ای پسر عزیزم! نماز را چنانکه شاید بخوان و به کار نیک دستور بده، و از کار بد نهی کن و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد، شکیبا باش، اینها از کارهائی است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید».

دعوتگر به سوی خدا جز اصلاح برادرانش چیزی دیگر نمی‌خواهد

{53 من وقتی خانواده و برادرانم را نصیحت می کنم، آنها نمی پذیرند و سخنم را قطع می کنند، و برایم سخت می گذرد، من باید چکار کنم؟

* این چیزی است که خیلی پیش می آید، و بسیاری به این شکل تو گرفتار اند، و مردان و زنان زیادی از این مشکل شکایت دارند، به خاطر این است که بعضی از مردم وقتی به راه خدا دعوت داده می‌شوند، گمان می کنند که هدف دعوتگر فقط این است که او را تحت سلطه و تابع دستور خویش قرار دهد و یا از او انتقام بگیرد، و چنین گمان‌هایی بی‌شک از طرف شیطان به ذهن وارد می‌شود.

هدف دعوتگر به راه خدا جز اصلاح و هدایت برادرانش به حق، چیزی دیگر نیست. بنابراین، من به این پرسشگر محترم می گویم که: صبر کن و از خداوند چشمداشت پاداش داشته باش، و بدان که هر آزاری به تو در راه دعوت می رسد به خاطر آن خداوند به تو پاداش می دهد، و اگر دعوت دعوتگر مورد پذیرش مردم واقع شود، او وظیفهٔ خویش را انجام داده و به خاطر هدایت شدن مردم خداوند به او پاداش نیک خواهد داد، زیرا پیامبر ρ به علی بن ابی طالب τ فرموده است: «به آرامی به راهت ادامه بده، سوگند به خدا اگر خداوند به وسیلهٔ تو یک نفر را هدایت کند، برایت از شتران سرخ‌مو بهتر است»[1].

---

(1)- برای تخریج این حدیث به صفحهٔ (14) مراجعه کنید.

و اگر سخن دعوتگر مورد قبول واقع نشـود، و در راه خـدا دچـار اذیـت و آزار شود، خداوند به او دو پاداش خواهد داد، یکی پـاداش دعـوت دادن بـه راه خـدا، و یکی پاداش اذیت‌شدن در راه خداوند متعال.

پیامبران ‡ مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، اما صبر نمودند، همانطور خداوند متعال به پیامبرش فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمۡ نَصۡرُنَاۚ﴾ [انعام: 34]. یعنی: «پیغمبران فراوانی پیش از تو تکذیب شده اند و در برابر تکذیب‌ها شکیبائی کرده اند، و اذیت و آزار شده اند تا یاری ما ایشان را دریافته است».

و تو ای برادر بزرگوار، نباید اذیت و آزاری که از طرف مردم به تو در راه دعوت به خدا می‌رسد، تو را از گفتن حق باز دارد، یا باعث عقب‌نشینی تو از میدان دعوت شود، زیرا فردی به چنین حالتی گرفتار می‌آید که ایمانش راسخ و محکم نباشد، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ﴾ [عنکبوت: 10]. یعنی: «در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند: ایمان آورده ایم، اما هنگامی که به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفتند شکنجه مردمان را همسان عذاب خدا می‌شمارند».

من به این برادر سفارش می‌کنم که دعوت‌دادن به راه خدا را ادامه دهد و ناامید نشود. و به خانواده‌اش توصیه می‌کنم که باید حق را بپذیرند، چه گویندۀ آن از آنها کوچکتر باشد یا هم سن آنها یا بزرگتر از آنها باشد.

پدر باید به شیوه‌ای که بهتر است فرزندش را دعوت دهد

{54} بعضی از پدران پایبند به دین از این که فرزندان شان به طور کامل پایبند احکام اسلامی نیستند رنج می‌برند، بطور مثال: فرزندان نماز می‌خوانند و به بقیه اصول اسلام پایبند هستند، اما بعضی از گناهان چون تماشای فیلم های مبتذل، رباخواری، بعضی وقت‌ها حاضرنشدن به نماز جماعت، تراشیدن ریش را انجام می دهند؛ موضع پدری مسلمان و پایبند به دین در برابر این فرزندان چگونه باید باشد؟

و آیا پدر با خشونت با آنها رفتار نماید یا با آنها با نرمی برخورد کند؟

* به نظر من آنها را به هر صورتی که بهتر است، رفته رفته دعوت دهد و اگر فرزندان گناهان متعددی را مرتکب می شوند، پدر نگاه کند که کدام گناه سخت تر و خطرناکتر است، نخست برای بازداشتن آنها از آن گناه تلاش کند و در مورد آن گناه با آنها گفتگو و مناقشه نماید، تا این که خداوند کار را آسان می کند، و فرزندان آن گناه را ترک می کنند و اگر فرزندان نصیحت او را نپذیرفتند، باید دانست که گناه‌ها فرق می کنند، بعضی گناهان طوری هستند که نمی توان با وجود ارتکاب چنان گناهی فرزند را در کنار خود نگاه داشت و بعضی گناهان در سطح پایین تری از این نوع هستند، و هرگاه انسان در برابر دو مفسده قرار بگیرد که حتماً یکی از آن دو مفسده یا هردو واقع خواهند شد، ارتکاب سبک‌ترین و ضعیف‌ترین انصاف و حق است.

اما گاهی شکل برعکس این پرسش پیش می آید، به این صورت که جوان از انحراف پدرش رنج می برد، جوان پایبند دین است و پدرش برعکس آن است. بنابراین، می بینی که پدر در بسیاری از مسایل با فرزندش مخالفت می کند، به چنین پدرانی توصیه می کنم که در مورد فرزندان‌شان از خداوند عزوجل بترسند و حکمت فرزندان شان به سمت دین و استقامت و پایبندی آنها به دین را نعمت الهی دانسته، و خداوند را برآن شکر گویند، زیرا اصلاح فرزندان شان به نفع آنها در زندگی و بعد از مرگ خواهد بود، همانطور که پیامبر ρ فرموده است: «**إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاَثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ وَعِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو**

لَهُ»[1]. یعنی: «هرگاه انسان بمیرد، عملش قطع می‌شود، مگر از سه چیز: صدقۀ جاریه، و دانشی که مردم از آن بهره مند می شوند، و یا فرزند نیکویی که برایش دعا می کند»، و همچنین به دختران و پسران می گویم که: اگر پدر و مادرهایشان آنها را به ارتکاب گناهی دستور دادند، فرزندان نباید از آنها اطاعت کنند، و اطاعت از آنها در گناه واجب نیست، و اگر فرزند با آنها مخالفت ورزد، پدر و مادر ناراحت و خشمگین شوند، چنین چیزی از باب نافرمانی فرزند از پدر و مادر شمرده نمی شود، بلکه مخالفت با آنها در انجام دادن گناه نوعی نیکی با آنها است، زیرا گناهان کمتر می شوند، چون اگر فرزند به دستور پدر و مادر جامۀ عمل بپوشاند، و مرتکب گناه شود، جرم و گناه پدر و مادر زیاد خواهد بود.

پس اگر شما فرزندان، از ارتکاب گناهی که پدر و مادر شما را به انجام آن دستور می دهند خودداری کردید، در حقیقت شما به آنها نیکی نموده اید، زیرا از سنگین‌شدن بار گناه‌شان جلوگیری به عمل آورده اید، پس هرگز در معصیت و گناه آنها پیروی نکنید، اما در عبادت هایی که ترک کردن آن گناه نیست، اگر پدر و مادر دستور ترک آن را دادند، انسان باید نگاه کند که چه راهی بهتر است، پس اگر مصلحت را در مخالفت پدر و مادر می بیند با آنها مخالفت ورزد، اما اگر طاعت از نوعی بود که پوشیده نگاه داشتن آن ممکن بود، طاعت را مخفیانه انجام دهد، و با پدر و مادرش مدارا نماید، و اگر طاعت از نوعی بود که پوشیده نگاه‌داشتن آن امکان‌پذیر نبود، آشکارا طاعت را انجام دهد و پدر و مادرش را قانع کند که انجام دادن این طاعت الهی هیچ ضرری برای آنها و برای هر کسی که این طاعت را انجام می دهد، نخواهد داشت و سعی کند با دیگر نوع حرف های قانع کننده آنها را قانع کند.

چگونه می‌توان میان انکار منکر و صلۀ رحم و دعوت به سوی خدا جمع نمود

---

(1)- مسلم به روایت ابوهریره به شماره (14 / 1631) کتاب الوصیه باب (3).

{55} چگونه می توانیم همزمان میان دعوت با نرمی و انکار کار زشت و صلهٔ رحم جمع کنیم؟

* انسان با حکمت می تواند میان انکار کار زشت و صلهٔ رحم (خویشاوندی) و دعوت دادن به راه خدا با نرمی جمع نماید، اینگونه که گاهی کار زشت را انکار می نماید و بعضی از چیزها را که در راه خیر قابل تحمل است، به جای خود می گذارد، فرض کنید پدری دارد که بعضی از کارهای منکر و زشت را انجام می‌دهد، این فرد می‌تواند از پدرش بخواهد که به او اجازه دهد تا کارهایش را انجام دهد، و در کارهای جایز او را کمك نماید، و در ضمن کمك به پدر بعضی چیزها را برایش یادآوری کند، مثل این که بگوید: اگر انسان این کار و این کار را انجام بدهد، ایمانش دچار نقصان می شود، و بسا در دنیا قبل از آخرت مورد عذاب الهی واقع می‌شود، بسا ممکن است که پدر متوجه شود و بداند که منظور از این سخن او می‌باشد. و فرزندش را به خاطر این نرم‌رفتاری و این که به او اشاره نموده و به صراحت او را نگفت، دوست بدارد و در نتیجه خداوند او را هدایت نماید.

تو باید همسایه‌ات را که در نماز جماعت حاضر نمی‌شود، نصیحت کنی

{56} به چه صورت همسایه‌ام را که در نماز جماعت شرکت نمی کند، نصیحت کنم؟

* این همسایه که پرسش کننده می پرسد که او در نماز جماعت شرکت نمی‌کند، روش اصلاح‌اش این است که این برادر برای نصیحت‌کردن و اندرزگفتن او تلاش نماید و به خانه اش برود و او را دیدار کند، و همچنین او را به خانهٔ خود دعوت کند، و با او رابطه بگیرد، و وقتی افراد به یکدیگر دلبسته شوند، و روابط خوب شود پذیرفتن سخن آسان می گردد، و نیز برای او بیان کند که پیامبر ρ قصد نمود افرادی را که در نماز جماعت شرکت نمی کنند در آتش بسوزاند، و این همسایه را که در نماز جماعت شرکت نمی‌کند از وعید و هشدار عذاب الهی بترساند، و نیز برایش بگوید که: هرکسی که نماز را در مسجد همراه با جماعت بخواند، بیست و هفت برابر نماز فردی که در خانه می خواند، ثواب و پاداش به او

می‌رسد، و دیگر انواع ترغیب و ترهیب از عذاب الهی را برایش بکـار گیـرد، شـاید خداوند او را هدایت کند. و اگـر نپـذیرفت و همچنـان بـه شـرکت نکـردن در نمـاز جماعت ادامه مسئولین امر را خبر کند و اینگونه مسئولیت او انجام گرفته است.

دعوتگر باید به راه خدا دعوت دهد گرچه مردم او را مسخره کنند

{57} حکم افرادی که من آنها را دعوت می‌دهم، و آنها مرا مسخره می‌کننـد، چیست؟

و آیا جایز است که با آنها قطع رابطه کنم، چون آنها مـی‌گویند کـه: دعـوت تـو باید فقط برای خویشاوندان باشد؟

* بر دعوتگر لازم است که دعوت بدهد، گرچه مردم او را مسخره کنند، اولین پیامبر نوح υ قومش او را مسخره می‌کردند، اما او می‌گفت: ﴿إِن تَسۡخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسۡخَرُ مِنكُمۡ﴾ [هود: 38]. یعنی: «اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همانگونه شما را مسخره می‌کنیم».

و همهٔ این فرمودهٔ الهی را شنیده اند که فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْ كَانُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَضۡحَكُونَ ٢٩ وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمۡ يَتَغَامَزُونَ ٣٠ وَإِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمُ ٱنقَلَبُواْ فَكِهِينَ ٣١ وَإِذَا رَأَوۡهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَضَآلُّونَ ٣٢ وَمَآ أُرۡسِلُواْ عَلَيۡهِمۡ حَٰفِظِينَ ٣٣ فَٱلۡيَوۡمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ ٱلۡكُفَّارِ يَضۡحَكُونَ ٣٤ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ٣٥﴾ [مطففین: 29- 35]. یعنی: «گناهکاران پیوسته به مؤمنان می‌خندیدند، و ایشان را ریشخند می‌کردند، و هنگامی که مؤمنان از کنار ایشان می‌گذشتند با اشارات سر و دست و چشم آنان را مورد تمسخر و عیب‌جویی قرار می‌دادند، و هنگامی گناهکاران به میان خانواده‌های خود برمی‌گشتند، شادمانه باز می‌گشتند، و هنگامی که مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: اینها قطعاً گمراه و سرگشته اند، و حال این که بزه‌کاران برای نگهبانی مؤمنان و پاییدن کردارشان فرستاده نشده بودند، لذا امروز مؤمنان به کافران می‌خندند، و ریشخندشان می‌کنند بر تخت‌های مجلل تکیه می‌زنند و می‌نگرند».

پس بر تو لازم است که آنها را دعوت بدهی، گرچه تو را مسخره کنند، اما به نظر من اگر شما چنین افرادی را یکی یکی و جدا جدا دعوت بدهی، بهتر است یعنی یکی از آنها را گرفته و به تنهایی به راه خدا دعوت بده، تا بتوانی اینگونه جمع آنها را از هم بپاشی، و شاید این نوعی از حکمت در دعوت باشد.

آنچه در حق مردان ثابت است در حق زنان نیز ثابت است

{58} آیا دعوت بر زنان واجب است، و زن در چه زمینه‌ای دعوت دهد؟

* باید این قاعده را بدانیم که هرچه در حق مردان ثابت است، در حق زنان نیز ثابت است، و هرچه در حق زنان ثابت است در حق مردان نیز ثابت است، مگر این که دلیلی باشد که به خلاف آن دلالت کند.

اکنون نمونه ای از آنچه ویژۀ مردان است، برایتان بیان می کنیم. عایشه ل فرمود: ای پیامبر خدا! آیا بر زنان جهاد واجب است؟ فرمود: بر زنان جهادی واجب است که در آن جنگ نیست، یعنی حج و عمره[1].

این حدیث دلالت می کند که جهاد و جنگ با دشمنان بر مردان واجب است، و بر زنان واجب نیست، و همچنین پیامبر ρ فرموده است: بهترین صف مردان در نماز صف‌های اول است، و بدترین صف مردان آخرین است، و بهترین صف زنان در نماز آخرین صف است، و بدترین صف آنها صف‌های اول است[2].

و مثال حکمی که ویژۀ زنان است، حلال‌بودن طلا و پوشیدن ابریشم برای زنان می‌باشد که این دو چیز ویژۀ زنان است.

اصل این است که امر و نهی که در حق مردان واجب است، در حق زنان نیز ثابت است، امر و نهی ثبت شده در مورد زنان در حق مردان نیز ثابت است. بنابراین، هرکسی مردی را تهمت بزند، لازم است هشتاد ضربه شلاق زده شود، با وجود این که آیه در مورد کسانی آمده که زنان پاکدامن و بی‌خبر را تهمت می‌زنند:

---

(1)- بخاری با عبارت دیگر این حدیث را روایت کرده است (2875و2876) الفتح (6 / 89) کتاب الجهاد و السیر باب (62).

(2)- مسلم به روایت ابوهریره، شماره (132 – 440) کتاب الصلوة باب (28).

﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ﴾ [نور: 4]. یعنی: «کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند، سپس چهار گواه نمی‌آورند بدیشان هشتاد تازیانه بزنید».

به دعوت‌دادن به راه خدا بنگریم که آیا ویژۀ مردان است یا میان زنان و مردان مشترک و همه را فرا می‌گیرد؟ آنچه از کتاب خدا و سنت پیامبر ρ برمی‌آید، این است که دعوت مشترک است، و زن و مرد را شامل می‌شود، اما حریم دعوت زن غیر از حریم دعوت مرد است، زن در جمع زنانه دعوت می‌دهد که دعوت برایش ممکن است، و محل دعوت زن جمع زنانه است، چه در مدارس باشد یا در مساجد.

تو باید مصلحت را در نظر بگیری

{59} شوهرم مرا دستور می‌دهد، تا درسم را تکمیل کنم، تا دعوتگری میان زنان باشم، اما من می‌خواهم به خانه و فرزندانم رسیدگی کنم و ترک تحصیل کنم، آیا از شوهرم اطاعت کنم یا درسم را ترک نمایم؟

* به نظر من شما باید به مصلحت بنگری که آیا خانه بوجود تو نیازمند است؟ مثل این که در خانه بچه‌های کوچک زیادی هستند که نیاز به توجه و مراقبت مادر دارند، در این صورت باقی ماندن تو در خانه‌ات از رفتن به مدرسه بهتر است، زیرا پیامبر ρ فرموده است: «**ابدء بنفسك ثم بمن حولك**»[1] یعنی: در ابتدا به اصلاح امور خویش و انفاق به خود بپرداز، سپس به اصلاح اطرافیان و انفاق بر آنها مشغول باش.

پس تو به نگهداری و مراقبت فرزندان و اصلاح خانه مؤظف هستی، و این یک کار واجب است، و دعوت دادن به راه خدا فرض کفایه است که ممکن است افرادی از زنان این کار را انجام دهند، و اگر بتوانی میان هردو کار جمع کنی بهتر است، یعنی در غیر از مدرسه بتوانی دعوتگر باشی، این طور بهتر است هم خانه داری و تربیت فرزندان و هم دعوتگری به راه خدا، و به این مناسبت دوست

---

(1)- سیوطی در (الدرر المنتثره) به عبارت «**ابدء بنفسك ثم بمن يليك**» روایت نموده، و در مسلم به روایت جابر به شماره (997) به عبارت «**ابدأ بنفسك فتصدق عليها فإن فضل شيء فلأهلك**».

دارم برادرانم را از استخدام خدمتگذاران و کلفت های بد و فاسد چه مسلمان و چـه غیر مسلمان بپرهیزند، زیرا به کارگرفتن خدمتگـذارهای بـد و فاسـد باعـث مفاسـد زیادی می‌شود که عبارتند از:

بسیاری از این خدمتگذاران بدون محرم می آیند، و سفر زن بـدون محـرم جـایز نیست، همانطور که در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده که ابن عمر ب از پیـامبر ρ روایت نموده که فرمود: زن نباید بدون محرم به سفر برود[۱].

این کلفت و خدمتگذار از اسرار خانه مطلع می شود، و به آن پـی مـی‌بـرد و بسـا ممکن است این زن مزدوری باشد که بیگانگان آن را برای اطلاع از احوال مسلمین فرستاده اند تا به امور داخلی‌شان آگاه شوند.

استخدام کلفت و مستخدم باعث تنبلی و سستی زنان می شود، و این چیزها برای زنان و حتی فکر زن مضر است، زیرا وقتی زن در خانه نشسـته باشـد و کـاری انجـام ندهد، کودن می‌شود و حافظه‌اش ضعیف می گردد.

بعضی از این خدمتگزاران، جوان و زیبا هستند که باعث دچارشدن مرد خانه یـا فرزندانش اگر فرزند داشته باشد به فتنه می شوند، و این چیزی است کـه بسـیاری از مردم به اطلاع ما رسانده اند که چنین فتنه‌هایی رخ داده است.

بسـیاری از ایـن خـدمتگزاران بـه صـورت نیمـه عریـان کـه دسـت‌هـا و پاهـا و ران‌هایشان نمایان و لخت است، پیش مردها حاضر می‌شوند و ایـن کارهـا ناجـایز و حرام است.

پس جا دارد که به شدت از به کـارگرفتن مسـتخدم و کلفـت بپرهیـزیم، و اگـر لازم بود از استخدام استفاده کنیم، باید شروط ذیل را مد نظر داشت:

1- زن همراه با محرم خود باشد.

2- خطر وقوع فتنه نداشته باشد.

3- نیاز واقعی برای به کارگرفتن مستخدم وجود داشته باشد.

دعوت زن به دختران همجنس خود برای تمسک به دین

---

(1)- بخاری شماره حدیث (1862) باب حج النساء و مسلم شماره (424 – 1341) کتاب الحج باب (74).

{60} زن دختران همجنس خود را برای تمسک به دین چگونه دعوت دهد؟ آیا بهتر است که در خانه‌های یکدیگر جمع شوند، یا در مسجد جمع شوند؟

* به نظر من زنان می‌توانند مثل مردان دعوت بدهند، اما از آن جایی که زن مانند مرد نمی تواند از خانه بیرون برود. بنابراین، زن در دعوت از تمام وجوه با مرد یکسان نیست، اما مدارس و دانشکده‌ها که جمع زیادی از زنان را در بر گرفته است، می‌تواند زمینه‌ای برای دعوت زنان باشد، اما این که زنان در خانه‌ای برای فراگیری علم و امور دعوت جمع شوند، حکم این کار نزد من محل توقف است؛ زیرا وقتی میان مزایای مفید این کار و پیامدهای مضر آن مقایسه می کنم به نظر من بهتر این است که زن در خانه اش باقی بماند و به اندازۀ مقدور علم بیاموزد، و کتاب ها را مطالعه کند، مگر این که این زنان خانه هایشان در کنار یکدیگر قرار داشته باشد، و نزدیک به هم باشد، در این صورت می توان برای علم و دعوت در یکی از خانه ها جمع شد، اما این که زن سوار ماشین شود، و به جای دوری برای جمع شدن و گردهم آیی در خانه‌ای برود، مسئله‌ای است که من در مورد آن توقف می کنم، و در مورد درست‌دانستن آن باید استخاره کرد.

اصول اهل سنت و جماعت در مسائل اختلافی چیست

{61} اصول اهل سنت و جماعت در مسائل اختلافی چیست؟ و ضابطۀ این مسائل اختلافی چیست؟

* اصول اهل سنت در مورد مسائل اختلافی این است که اگر اختلاف ناشی از اجتهاد در اموری که گنجایش اجتهاد در آن هست، باشد بعضی، بعضی دیگر را معذور می دانند، و این اختلاف را موجب تفرقه و دشمنی قرار نمی‌دهند، زیرا کسی که با من به اقتضای دلیل مخالفت می کند در حقیقت با من مخالفت نورزیده است، زیرا روش یکی است چون من هم با او به اقتضای دلیل مخالفت نموده ام، و او هم به اقتضای دلیل با من مخالفت ورزیده است. بنابراین، ما با هم یکی و برابر هستیم، و باید دانست که پیوسته اختلاف از دوران پیامبر ρ تا به امروز وجود داشته است، اما آنچه در آن گنجایش اختلاف نیست، اموری است که در آن با اصحاب و تابعین مخالفت شود، مانند مسایل عقیدتی که بسیاری از مردم در آن گمراه شدند، و

اختلاف فقط بعد از (القرون المفضله)، عصر صحابه و تابعین و تـابع تـابعین بوجـود آمد، و دایره‌اش فراوان گشـت، اگرچـه در عصـر صـحابه هـم اخـتلاف انـدکی در بعضی مسایل وجود داشته است، و باید دانست کـه بایـد همـۀ اصـحاب در آن قـرن فوت کرده باشند، و کسی بعد از آنها در قرن بعدی زنـده نباشـد، بلکـه وقتـی بیشـتر مردم یک قرن زنده باشـند، آن قـرن، قـرن آن ملـت بـه شـمار مـی‌آینـد، زیـرا شـما می‌دانید که خداوند طبق حکمت خویش، اجل‌ها را یکی پس از دیگری قـرار داده است. پس به طور مثال اگر ما بگوییم: قرن صحابه تا زمانی که یکی از آنها زنده بود منقرض نشده است، بسیاری از افرادی که در عصر تابعین بوده اند، در شمار افرادی که در قـرن اصـحاب زیسـته انـد قـرار خواهنـد گرفـت، و شـیخ احمـد عبـدالحلیم می‌گوید: وقتی بیشتر تعداد افراد یک قرن از بین رفتند، به انقراض آن قرن می تـوان حکم کرد، پس به طور مثال اگر بیشتر اصحاب از جهان رخت بربسته باشند و به جز تعداد اندکی ده نفر یا صد نفر یـا بیشـتر زنـده باشـند، بـه معنـی ایـن اسـت کـه قـرن اصحاب منقرض شده است، و همچنین تابعین و تبع تابعین تا به امروز، وقتی بیشترین تعدادشان وفات کرده باشند عصر آنها به پایان رسیده است.

پس قرن‌هایی که بر دیگر اعصار و قـرون برتـری داده شـده انـد، یعنـی: القـرون المفضلة –اختلافی که بعدها در مسائل عقیدتی به وجود آمد در دوران آنها وجـود نداشت، و افرادی که با ما در مسـائل عقیـدتی اخـتلاف مـی ورزنـد، در حقیقـت بـا عقیدۀ اصحاب و تابعین مخالفت می‌کنند و اختلاف این گروه پذیرفته نمـی‌شـود، و باید آنها را انکار کرد، اما مسائلی که در عهد اصحاب مورد اختلاف بـوده اسـت، و در آن گنجایش اجتهاد وجـود داشـته اسـت، اخـتلاف در آن بـاقی خواهـد بـود، و پیامبر ρ فرموده است: «هرگاه حاکم و قاضی اجتهاد کرده و حکم نمود، اگر حکم او درست باشد به او دو پاداش می‌رسد و اگر اجتهاد به خطا رود بـه او یـک پـاداش می‌رسد»[۱].

---

(1)- بخاری به روایت عمرو بن عاص τ شماره (7352) الفتح (13 / 230)، کتاب الاعتصام باب (21) و مسلم شماره (15 – 1716) کتاب الأقضية، باب (6).

این است ضابطه و قاعده در اختلاف اگر کسی بپرسد که آیا در مورد صفات خدا گنجایش اختلاف هست؟ در جواب می گوییم: خیر، چون که این اختلاف از روش اصحاب بیرون است، زیرا از اصحاب حتی دو نفر در صفات الهی اختلاف نظر نداشته اند و همه اقرار نموده اند که صفات الهی حق است، و بدون تمثیل، بر حقیقت معنای خود حمل می‌شوند، و دلیل این که آنها در این مورد اختلافی از آنها وارد نشده است، پس وقتی از آنها اختلافی در مورد تفسیر آیه ها و احادیث صفات وارد نشده به معنی این است که آنها به صفات الهی قایل هستند، چون قرآن و سنت به زبان عربی هستند و آنها زبان عربی را می دانستند، و وقتی که از آنها چیزی ثابت نشده که با ظاهر آیه و حدیث معتقد اند. بنابراین، ما با کسانی که با مذهب سلف در زمینهٔ صفات الهی مخالف اند مخالف هستیم، و نظر آنها را انکار می کنیم و یا بهتر بگویم در باب ایمان به طور کامل ایمان به خدا، ایمان به فرشتگان خدا، و کتاب‌هایش و پیامبرانش و روز قیامت و قدر، خیر و شر در همهٔ این شش امور کسانی که با مذهب اصحاب مخالف باشند، ما نمی‌پذیریم و آنها را قبول نکرده و بر آنها انکار می کنیم.

حتی اگر مسایل اختلافی مورد تحقیق قرار گیرند، بازهم در رأی، اختلاف وجود خواهد داشت

{62} چرا مسایل اختلافی مورد تحقیق قرار نمی گیرد، تا برای دعوتگر راه درست در آن مشخص شود، و امت به وحدت و یکپارچگی دست پیدا کند؟

* اگر ما علماء را در منطقه‌ای جمع کنیم، و مسایل اختلافی را تحقیق نماییم، بازهم اختلاف نظر وجود خواهد داشت، اما باید مردم به اندازهٔ توان خود خداترسی داشته باشند، و نباید پیروی از یک عالم فقط به خاطر هوای نفس باشد، بلکه انگیزهٔ پیروی از نظر یک عالم قصد هدایت باشد. بنابراین، انسان باید در صورت اختلاف علماء از رأی کسی پیروی کند که به نظر او به حق نزدیکتر است، به خاطر علم و دیانت و امانت داریش، اما این که ما همهٔ مردم را بر یک نظر جمع کنیم، ظاهراً این امری مشکل و غیر ممکن است.

فقیه به خاطر سه علت در برابر فتوای مشخصی توقف می‌نماید

{63} معنی این که فقیه در مسئله ای از مسایل، توقف نموده و فتوای مشخصی را ارائه نمی‌دهد چیست؟ یعنی منشأ توقف چیست؟

* این توقف گاهی به خاطر تعارض ادله پیش مفتی خواهد بود، مثل این که بعضی از دلایل اقتضای وجوب می کند، و بعضی حرمت را می مرساند و بعضی مسئله را حلال و مباح می‌نماید، در این صورت مفتی از ارائه فتوا توقف و خودداری می‌نماید.

علت دیگر: یا این که توقف در فتوادادن به خاطر تشابه دلایل نیست، بلکه به خاطر تطبیق دلیل به حالت موجود می‌باشد که آیا می‌توان دلیل را بر حالت پیش آمده تطبیق داد، و حکمی نمود، یا تطبیق دادن دلیل به طور مطلق امکان پذیر نیست، یا این که در بعضی اوقات می‌توان دلیل را تطبیق نمود و در بعضی دیگر نمی‌توان.

علت سوم: یا این که فقیه بداند که آیه و حدیث دلالت بر وجوب دارد، و بر حالت موجود هم می‌توان آن را تطبیق داد، اما ارائه چنین فتوایی را مصلحت نمی‌داند. بنابراین، از بیم مفسده‌ای که بر اثر آن فتوا به وجود خواهد آمد از ارائه فتوا خودداری می‌نماید، و چنین موارد زیادی در کلام سلف (رحمهم الله) یافته می شود، و امیرالمؤمنین عمر بن خطاب τ در این مورد مهارت خاصی داشتند، زیرا دوران خلافت او طولانی بود، و او τ با حکمت و به راه درست و صحیح همواره دست پیدا نمود. و یکی از این موارد این بود که امیرالمؤمنین عمر τ فردی را که زنش را سه طلاق داده از رجوع به زنش منع نموده و زنش را برای او حرام قرار می‌داد، با وجود این که در عهد پیامبر ρ و ابوبکر و تا دو سال از دوران خلافت عمر اینطور بود که سه طلاق‌دادن در یک وقت یک طلاق به شمار می‌آمد، اما عمر طبق مصلحتی که او در زمان خودش می دید به این نتیجه می رسید که مردم از رجوع بازداشته شوند، پس سه سبب، باعث توقف مفتی در فتوای مشخصی می گردد:

* تعارض دلایل
* و یا مشکل‌بودن انطباق دلایل بر حالت مشخص
* یا تعارض مصلحت‌ها

ما باید برای تثبیت و تحکیم این بیداری اسلامی تلاش‌های خود را متمرکز کنیم

{64} آیا این بیداری اسلامی که ما امروزه می بینیم، آنگونه که بعضی فکر می کنند واکنش و عکس العملی در برابر فساد و دوری از روش الهی است، یا این که خود رشیه دار و وجودش بر پایهٔ خویش استوار است، و در صورت دوم به خواست خداوند نتیجه بخش خواهد بود ان شاء الله؟

* به نظر من این بیداری اسلامی به دو سبب برمی گردد:

سبب اول: که اغلب از متفکران و روشنفکران است، زیرا انسان عاقل اگر به ولنگاری و بی‌بندوباری و هرج و مرج و اضطراب و رنج‌های روانی که بیشتر مردم نه تنها در کشورهای عربی، بلکه تمام ملت‌ها دچار آن هستند بنگرد، به این نتیجه می‌رسد که راه حلی برای این مشکلات جز تمسک به شریعت الهی که خداوند آن را نوری برای مردم قرار داده که در زندگی علمی و عملی خود در پرتو آن هدایت خواهند شد وجود ندارد، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ١٧٤﴾ [نساء: 174]. یعنی: «ای مردم از سوی پروردگارتان حجتی به نزدتان آمده است، به سویتان نور آشکاری فرستاده ایم».

و انسانی که رابطه‌اش با خداوند تعالی محکم باشد، چنان احساس آرامش و شرح صدر خواهد نمود که افرادی که از خداوند روی‌گردان هستند، چنین احساس نخواهند کرد، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗ﴾ [نحل: 97]. یعنی: «هرکس چه زن چه مرد کار شایسته انجام دهد، و مؤمن باشد بدو زندگی پاکیزه و خوش‌آیندی می‌بخشیم».

بنابراین، عقلا و افراد فهمیده دانسته اند که بی بندوباری اخلاقی و فساد عقیدتی و انحراف فکری که بیشتر مردم گرفتار آن هستند، باید راهی را برای رهایی انسان از آن معضلات جستجو کرد که مرجع و راهنمایی برای هدایت انسان باشد. بنابراین، فرد متفکر و عاقل به اسلام بازمی‌گردد و به چنین فردی می‌توان امید بست،

زیرا او با بررسی و بینش و قانع‌شدن به آموزه‌های اسلامی راه اسلام را انتخاب نموده است.

سبب دوم تقلید است: زیرا مردم از یکدیگر تقلید می کنند، پس جوان وقتی برادر و یا پسر عمویش یا همسایه‌اش یا دوستش را ببیند که مسیر و سمت درستی را در پیش گرفته است، او نیز مانند همان کار را انجام می دهد و این تقلید در قلبش ریشه می دواند، و به او اطمینان پیدا می کند و از حرکت در مسیر بیداری اسلامی قانع می شود. بنابراین، در همین راه باقی و ثابت قدم خواهد ماند، و گاهی شیطان او را گمراه می کند و او این مسیر را رها کرده و به جهت‌های دیگر منحرف می‌شود. بنابراین، به نظر من این دو مورد سبب این بیداری اسلامی هستند، اما با وجود این ما باید تلاش های خود را بر تثبیت بیداری اسلامی متمرکز کنیم و برای راهنمایی و پیشبرد فکری و عملی آن تلاش کنیم، زیرا بسیاری مردم از این بیداری اسلامی، به علم و اندیشهٔ چشمگیری دست یافته اند، اما از ناحیهٔ شیوهٔ دعوتی و تربیتی و عملی دارای کوتاهی های فراوانی هستند، زیرا بعضی وقتها انگیزه شدیدی در قلب خود برای پایبندی مردم به دین الهی و محبت خیر، احساس می کند، اما اوضاع مردم را در نظر نمی گیرد و نمی‌سنجد که چگونه بیماری آنها را مورد معالجه قرار دهد، با وجود این که راه درست و باحکمت آن است که شریعت آورده است. پس وقتی ما می بینیم که خداوند متعال محمد ρ را برای مردم مبعوث کرد، پیامبر ρ مجموعهٔ یک شریعت و آیین کاملی در طول یک هفته یا یک ماه یا یک سال به مردم ارائه نداد، بلکه پیامبر ρ سیزده سال در مکه باقی ماند و از ارکان اسلامی جز کلمهٔ شهادت و نماز چیزی دیگر فرض نبود، و در فرض بودن زکات در آن وقت در بین علماء اختلاف هست. سپس وقتی روزه فرض شد به صورت اختیاری فرض بود که مردم مختار بودند که یا روزه بگیرند و یا در عوض آن به فقرا غذا بدهند، پس از آن روزه گرفتن تعیین شد و فرضیت حج تا فتح مکه به تاخیر افتاد، زیرا اگر قبل از فتح مکه حج فرض می‌بود، مردم برای رفتن به مکه دچار مشکل می‌شدند، به هرحال هرکسی حکمت الهی را در نزول تدریجی احکام و شریعت در نظر بگیرد، می‌داند که مکن نیست مردم را در یک صبح و شام از مخالفت به موافق تبدیل نمود، و وقتی انسان این مطلب را درک کند، طبق علمی که خداوند به او داده می تواند

مردم را با حکمت و موعظه نیکو و با صبر و تأنی بـه راه خیـر راهنمـایی کنـد و اگـر کسی از مردم بخواهد که در یک روز اصلاح شوند، همانا چنین فردی بـه حکمـت الهی طعنه زده و با آیین و قانون خداوندی مخالفت ورزیده اسـت، پـس لازم اسـت انسان امور را اندازه گیری نماید، و مردم را به خودش قیاس نکند تـا بتوانـد بنـدگان فاسد خداوند را اصلاح کند.

در قرآن و سنت دلیلی که تعدد احزاب و گروه‌ها را جایز بداند وجود ندارد

{65} آیا در نصوص کتاب خداوند و سنت پیامبرش دلیلی یافت مـی‌شـود کـه تعدد گروه‌های اسلامی را مباح قرار دهد؟

* در قرآن و سنت چیزی که تعدد احزاب و گروه‌ها را مباح بداند وجود ندارد، بلکه قرآن و سنت تعدد احزاب را مذمت کرده است، و خداوند متعال فرموده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ إِنَّمَآ أَمۡرُهُمۡ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ١٥٩﴾ [انعام: 159]. یعنی: «بی‌گمان کسانی که آیین خود را پراکنده می‌دارند و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند تو به هیچ وجه از آنان نیستی، سروکارشان با خدا است، و خدا ایشان را از آنچه می‌کنند باخبر می‌سازد»، و خداوند تعالی فرموده است: ﴿كُلُّ حِزۡبِۢ بِمَا لَدَيۡهِمۡ فَرِحُونَ ٣٢﴾ [روم: 32]. یعنی: «هر گروهی از روش و آیینی که دارد خرسند و خوشحال است».

شکی نیست که این احزاب با دستور الهی مخالفت ورزیده، بلکه با امری مخالفت کرده که خداوند به آن تشویق نموده است، و فرموده: +وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱتَّقُونِ ٥٢﴾ [مؤمنون: 92]. یعنی: «این ملت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همهٔ شما هستم، پس تنها از من بهراسید».

و بویژه وقتی به پیامدهای این تفرقه و تحزب می‌نگریم که هر حزب و گروهی دیگری را متهم به فسق نموده، و ناسزا می‌گوید، و بسا اوقات فراتر از این هم کلماتی به یکدیگر می گویند. بنابراین، من معتقدم این تحزب و حزب‌گرایی اشتباه

است، بعضی می گویند: ممکن نیست دعوت بدون این که در قالب و چهار چوب حزبی قرار گیرد، قدرت بگیرد و منتشر شود؟!!

ما می گوییم: چنین سخنی درست نیست، بلکه زمانی دعوت نیرو می گیرد و در هرجا پخش می‌شود که انسان بیشتر به کتاب خدا و سنت پیامبرش ρ چنگ زده باشد، و بیشتر از احادیث پیامبر و عملکرد خلفای راشدین پیروی کند.

تعدد گروه‌های اسلامی پدیده‌ای بیمار است

{66} آیا تعدد گروه های اسلامی در میدان دعوت آثار منفی به دنبال خواهد داشت، یا این که پدیده‌ای سالم و مفید است؟

* تعدد گروه‌ها و احزاب پدیده‌ای بیمار است، و پدیده‌ای سالم نیست، و به نظر من امت اسلامی همه یک حزب که منسوب به قرآن و سنت است باشد. منظور این نیست که همه را مجبور کنم که دارای یک نظر باشند، زیرا چنین چیزی ممکن نیست و اختلاف نظر در عهد اصحاب و حتی در زمان پیامبر ρ وجود داشته است، کسانی که پیامبر ρ به آنها گفت: «هیچیک از شما نماز عصر را بجز در محل بنی قریظه نخواند»[1] و آنها از مدینه به سوی محل بنی قریظه حرکت کردند و در مسیر راه وقت نماز عصر فرا رسید و آنها در فهمیدن مطلب این نص دو گروه شدند، بعضی نظرشان این بود که نماز باید تاخیر داده شود تا به محل بنی قریظه برسیم، حتی اگر وقت نماز تمام شود، و بعضی نظرشان این بود که نماز سر وقت خوانده شود، گرچه آنها هنوز به محل بنی قریظه نرسیده اند، و این واقعه به اطلاع پیامبر ρ رسید و او هیچیک از آنها را سرزنش نکرد، مهم این است که اختلاف نظر وجود دارد، اما اختلاف در اتجاه امر خطرناک و ترسناکی است، به این معنی که هریک از ما معتقد باشد که روش او با روش برادرش فرق می کند و حرف زشت و ناسزا به برادرش بگوید و بسا اوقات او را مسلمان هم نمی داند؛ چون بر روش دیگری قرار دارد. و این خطری است که از وقوع آن بیم می رود، همانطور که وضعیت بعضی مردم اینگونه هست که اگر کسی با نظرش مخالف باشد و بسا ممکن است که فرد مخالف نظرش درست و صحیح باشد، اما این فرد به او حمله ور می شود و از هر

---

(1)- برای تخریج این حدیث به صفحهٔ (112) مراجعه کنید.

فرصتی استفاده می کند که بتواند او را ناسزا بگوید و به او حمله ور شود، و این کـار بدون تردید برخلاف روش و راه مؤمنـان اسـت، زیـرا مـؤمنین بـرادر و متحـد انـد، گرچه با هم اختلاف نظر داشته باشند، بلکه من می گویم: اگر اختلاف رأی بر مبنای دلیل باشد، در حقیقت اختلاف نیست، زیرا هریک از دو نفر که با یکدیگر اختلاف نظر دارند، و اختلاف در فهم امری است که میان انسان ها وجود دارد و در صـورت حسن نیت ضرری نخواهد داشت، و به اختلاف دلها منجر نخواهند شد.

موضع مسلمانان در قبال تعدد گروه‌ها و اختلاف‌شان چیست

{67} در این زمان از گروه های اسلامی که به راه خدا دعوت مـی دهنـد، زیـاد صحبت می شود، مانند: جماعت (تبلیغ) حزب (اخوان المسـلمین) و (سـلفیت) مـا از کدامیک از این گـروه‌هـا پیـروی کنـیم؟ و موضـع مسـلمان در برابـر اخـتلاف ایـن گروه‌ها چیست؟

* چنین چیزی بسیار دردناك و تاسف بار است، و بـیم آن مـی رود کـه بیـداری اسلامی و این نهضت از بین برود و نابود شود، زیرا هر وقت مردم دچار تفرقه شوند، بـه سرنوشـتی دچـار خواهنـد شـد کـه خـدا گفتـه اسـت: ﴿وَلَا تَنَـٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡ﴾ [انفـال: 46]. یعنـی: «کشـمکش مکنیـد، درمانـده و نـاتوان می‌شوید، و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود».

پس هرگاه مـردم دچـار تفرقـه شـدند و بـا یکـدیگر اخـتلاف ورزیدنـد سسـت خواهند شد و زیان خواهند کـرد، و قـدرت آنهـا از بـین مـی رود و وزنـی نخواهنـد داشت.

و دشمنانی که به ظاهر خود را به اسلام نام می برنـد و یـا کسـانی کـه در ظـاهر و باطن با اسلام دشمن هستند از این تفرقه خوشحال می شوند، و آنهـا آتـش اخـتلاف میان مسلمین را شعله‌ور می‌نمایند، و پیش این گروه مـی آینـد و ضـعف‌هـای گـروه دیگر را بیان می کنند، و پیش این یکی می‌روند و می گویند: این گروه چنین و چنان است، و اینگونه میان برادران دعوتگر به راه خدا دشمنی ایجاد می کنند.

پس بر ما است که در برابر دسیسۀ دشمنان خدا و پیامبر و دینش بایستیم، و امتی واحد باشیم و با یکدیگر جمع شویم و از یکدیگر استفاده کنیم و همه خود را چون یک نفر دعوتگر قرار بدهیم.

و راه وحدت این است که همۀ رهبران در هر شهری جمع شوند و با بررسی اوضاع همه به یک برنامه اتفاق کنند که همه را دربر گیرد، حتی اگر شیوه هریک در دعوت‌دادن به راه خدا با دیگری فرق کند، مهم نیست و ایرادی ندارد، بلکه مهم این است که ما همه دوست و برادر و برحق یکدیگر را به آغوش بگیریم.

اما این که کدامیک از این گروه ها بهتر است؟ اگر من بگویم: فلان گروه، بهتر است این گفته من اقرار به این تفرقه می‌باشد، و در صورتی که من تفرقه را نمی‌پسندم و به نظر من باید ما صادقانه و مخلصانه به کار خود بنگریم و دیدگاهی صادقانه نسبت به کتاب خدا و سنت پیامبرش و حکام مسلمین و تودۀ ملت مسلمان داشته باشیم، و باید دست به دست یکدیگر دهیم، و امت واحدی باشیم و حق و حقیقت، به سپساس خداوند روشن و واضح است.

و حق بجر بر فردی که روی گردان است یا تکبر می‌ورزد پوشیده نمی‌باشد، اما کسی که با باور و یقین و تسلیم‌شدن در برابر حق به حق روی می‌آورد، بدون تردید او برای دست پیداکردن به حق به زودی موفق خواهد شد.

امت نباید دچار تفرقه شود، یکی اخوانی و یکی تبلیغی و یکی سلفی باشد

{68} آیا وابستگی و منسوب‌بودن به حزب اخوان المسلمین یا جماعت تبلیغ در کشور ما، درست است یا اشتباه است؟

* به نظر من چنین کاری اشتباه است، و نباید امت اسلامی متفرق شود یکی اخوانی و یکی تبلیغی و یکی سلفی باشد، همه ما می‌خواهیم زیر یک پرچم و تحت یک شعار و آن اسلامی است که پیامبر ρ آورده، گردهم آمده و امتی واحد باشیم و انسان باید به اندازۀ توان بر حسب دستور و سنت پیامبر ρ برای کسی که هدایت را

طلب می‌نماید، معلوم است، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [قمر: 17]. یعنی: «ما قرآن را آسان ساخته ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟»

همه احزاب باید یک حزب باشند، و امت نباید به احزاب مختلفی تقسیم شود

{69} موضع ما در برابر افرادی که دعوت می‌دهند برای پیوستن به حزب اخوان المسلمین و یا جماعت تبلیغ، با منطق و نام‌برادری و محبت برای خدا باید چگونه باشد؟

* اگر کسی بنابر محبت و برادری در راه خدا به پیوستن به این دو حزب دعوت می دهد، بی گمان که چنین نیتی، نیتی سالم و درست است، یعنی او دوست دارد که مسلمانان با یکدیگر برای خدا محبت بورزند، اما این که به پیوستن به یک حزب دعوت می دهد و خودش را به یک حزب منسوب می کند درست نیست، به نظر من این دو حزب باید یکی باشند تا مسلمین دچار تفرقه نشوند.

نباید دو بیعت در گردن یکی باشد

{70} آیا جایز است که در گردن فرد دو بیعت باشد، یکی بیعت ولی امر و یکی بیعت رهبر حزب؟

نباید در گردن شخص دو بیعت باشد، یکی بیعت حاکم کشور و یکی بیعت رهبر حزبی که به آن منسوب است، و اما گفته پیامبر ρ که فرموده است: «هرگاه سه نفر به سفری رفتند، باید از میان خود یکی را امیر خود قرار دهند»[1] به معنی این نیست که آنها با او بیعت کنند، بلکه به این معنی است که باید در میان گروه فردی باشد که همه سخن او را بپذیرند، تا دچار اختلاف نشوند، و این حدیث دلالت دارد که ما باید از هر طریق دروازۀ اختلاف را ببندیم.

---

(1)- ابوداود به روایت ابوهریره (2608 – 2609) کتاب الجهاد باب (88). ارناؤوط سند این حدیث را حسن دانسته است. نگاه کنید به شرح السنة (11 / 7).

هر حرکت اسلامی دشمنانی دارد که بر ضد آن بپا می‌خیزند

{71} گروه‌های اسلامی خارج از کشور ما در برابر یورش سرسخت و وحشیانه بعضی از نویسندگان و روزنامه نگاران قرار دارند، نظر شما در مورد کسی که به قصد توهین در مورد حرکت‌های اسلامی سخن می‌گوید، چیست؟

* من می‌گویم که بستن دهان مردم امکان‌پذیر نیست، و باید دانست که افرادی که حق را نمی‌خواهند بر ضد هر حرکت و بیداری اسلامی قیام می‌کنند، چون خداوند متعال فرموده است: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ ٱلۡمُجۡرِمِينَ﴾ [فرقان: 31]. یعنی: «اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از بزه‌کاران را دشمن ساخته ایم».

مثالی دیگر بگویم: پیامبر ρ قبل از این که وحی بر او نازل شود، و به پیامبری برگزیده شود از دیدگاه قریش نماد امانتداری و صداقت بود، اما وقتی خداوند او را به پیامبری برگزید، قریش او را کذاب، ساحر، مجنون و شاعر و متصف به هر عیبی می‌کردند.

بنابراین، هر حرکت و بیداری اسلامی حتماً دشمنانی خواهد داشت که بر ضد آن قیام می‌کنند. بنابراین، نمی‌توان گفت: از بین‌بردن این پدیده ممکن است، اما می‌گویم که اهل خیر باید بردبار باشند، چشمداشت پاداش الهی را داشته باشند، و به اندازۀ توان خویش از خود دفاع کنند، بلکه دوست دارم که موضع آنها در برابر دشمنان‌شان موضعی قوی و نیرمند باشد.

افرادی به راه خدا دعوت می‌دهند و ظاهر آنها حکایت از اصلاح و هدایت می‌نماید، اما روش‌هایی دارند که با روش پیامبر ρ مخالف است

{72} در جهان اسلام گروه‌هایی یافته می‌شود که کار دعوت‌دادن به راه خدا را انجام می‌دهند، و پیروان خود را به تصوف و بیعت با امیر گروه و فراگرفتن انکاری بدعتی که در سنت پیامبر دیده نمی‌شود، فرا می‌خوانند، یک طلبه در برابر چنین گروهی باید چگونه موضعی اتخاذ کند؟

* موضع طلبه باید در برابر این دعوت که ظاهرش صلاح و اصلاح است، اینطور باشد که این دعوت را تا زمانی که ظاهرش خیر و خوبی هست استقبال نماید، امر بر او لازم است که اشتباهات آنها را تصحیح کند و گمراهی و انحراف آنها را بیان دارد که یکی از آن انحرافات این است که به شخصی از آنان بیعت داده شود، به خاطر این که امیر آنان شود به جز حاکم عام، اما این که وقتی به سفری بروند، و یکی را به عنوان امیر تعیین کنند، این کار شرعی است، زیرا پیامبر ρ به هر گروهی که به سفر می رفت دستور داده است که یکی را به عنوان امیر تعیین کند، زیرا گروه بدون این که کسی را داشته باشد که آن را راهنمایی کند، دچار هرج و مرج می‌شود، همانطور شاعر گفته است:

«لا يصلح الناس فوضي لا سراة لهم»

حالت مردم در وضعیت هرج و مرج که رئیسی ندارند، خوب نخواهد شد، اما اگر فردی را به عنوان امیر انتخاب نمایند و با او بیعت کنند که حاکم و ولی امر آنها است، و حاکمی که خداوند پیروی او را بر ما لازم ذکر کرده و کمک و یاری او را به حق بر ما لازم قرار داده حاکم خود ندانند، چنین چیزی جایز نیست.

و بدون تردید افرادی یافت می‌شوند که به راه خدا دعوت می‌دهند، و ظاهر آنها صلاح و درستکاری است، اما دارای روش هایی هستند که با آنچه پیامبر ρ آورده فرق می کند، بر ما لازم است فرصتی بیابیم که از چنین افرادی استفاده کنیم، به طوری که با آنها بیرون برویم و یا همراه آنها شویم و نگاه کنیم، چه کار می کنند؟ و هرگاه دیدیم که کار باطلی انجام می‌دهند، برایشان بیان کنیم که این کار باطل است، اگر آنها به حق هدایت شده و به آن باز گشتند، پس این چیزی است که ما می‌خواهیم، و اگر آنها بر روش‌های باطل خود اصرار ورزیدند، واجب است از آنها دوری جوییم و نیز باید گمراهی شان برای مردم بیان شود، تا مردم فریب آنها را نخورند.

انسان نباید در دین خداوند بدون علم سخن بگوید

{73} در مورد افرادی که مردم را بـه راه خـدا دعـوت مـی دهنـد، و بـه دیـدار می‌روند، مردم را به مساجد فـرا مـی‌خواننـد، و بعضـی از آن افـراد از علـم و دانـش چیزی سر درنمی‌آورند، در این مورد چه نصیحت و توصیه‌ای ارائه می‌دهید؟

* در روش اصلاح مردم به نظر من باید راه‌ها و وسایل مناسب را جسـتجو کـرد، به شرطی که آن وسیله حـرام و ممنـوع نباشـد؛ زیـرا وسـایل در حـد خـود حکمـی ندارند، بلکه وسایل حکم اهداف و مقاصد را دارند، امـا وسـایلی کـه از آنهـا نهـی شده، نباید در دعوت بکار گرفته شوند، مانند این که رقص و ساز را وسیله ای بـرای جلب مردم قرار دهد تا مردم را اینگونه به راه خدا دعـوت بدهـد، امـا چنـین کـاری حرام است، و فایده‌ای نخواهد داشت، زیرا خداونـد شـفا و بهبـود امـت خـود را در آنچه بر امت حرام کرده قرار نداده است.

پس استفاده از وسایل در دعـوت دادن بـه راه خـدا جـایز اسـت، بـه شـرطی کـه وسایل ممنوع نباشند، زیرا وسیله به اعتبار ذات خود عبادت نیست، اما راهی به سوی هدف و مقصد می‌باشد.

و این که آنها به دیدار مردم می‌روند، و برایشان قرآن تلاوت می‌کنند و به اندازۀ مقدور احادیث پیامبر ρ را بیان می‌دارند و با آنها همسفر می‌شوند تا آنها را یاد بدهند، و راهنمایی کنند، بدون تردید چنین کاری خوب است، اما از این نظر که آنها بدون علم سخن می‌گویند، جایز نیست. زیرا نباید انسان در دین خدا بدون علم سخن بگوید، خداوند متعال فرموده است: ﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [اعراف: 33]. یعنی: «بگو خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار را خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد، و ظاهر گردد و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند و بزهکاری را و ستمگری را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید، بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقانیت خبر در دست باشد، و این که به دروغ از قول خدا چیزی را بیان دارید که نمی‌دانید».

و نیز فرموده است: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ٣٦﴾ [اسراء: 36]. یعنی: «از چیزی دنباله‌روی نکن که از آن ناآگاهی، بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد».

و به این مناسبت دوست دارم بسیاری از سخنرانان را که در سخنرانی‌های خود احادیث لجام گسیخته و نادرست را ذکر می‌کنند تذکر دهم.

و این احادیث یا ضعیف اند و یا موضوع هستند، و سخنرانان می‌گویند: ما مردم را فقط توسط چنین احادیثی هست که جذب می‌کنیم، و این اشتباه بزرگی است، زیرا احادیث صحیح و قرآن خدا ما را از استفاده از احادیث ضعیف و موضوع بی‌نیاز می‌کند.

من با افرادی که از این جماعت نقد می‌کنند مخالف هستم

{74} به کثرت از جماعت دعوت و تبلیغ انتقاد می‌شود، با وجود این که این جماعت نقش برجسته‌ای در دعوت دارد، امید است به جای برحذرداشتن از این جماعت، این جماعت را در دعوت سلیم نصیحت کنی؟

* سخن‌های زیادی در مورد جماعت‌ها گفته می‌شود که کدامیک از این جماعت ها بهتر است و سخن هایی از این قبیل، در مورد جماعت دعوت و تبلیغ سخن‌های زیادی گفته می‌شود، به نظر من در این جماعت خیر بزرگی است، و تاثیر به سزایی دارد که در جماعت های دیگر که بیشتر تاثیرگذار هستند، چنین تأثیری مشاهده نمی‌شود.

و چه بسا کافرانی بوده اند که به دعوت این جماعت، مسلمان شده اند و چقدر گناهکارانی بوده اند که با دعوت اینها راه طاعت را در پیش گرفته اند، و این چیزی است ثابت و مشهود که قابل انکار نیست، اما به نظر من این جماعت احتیاج به علم دارد، و در مورد بعضی افراد این جماعت به من اطلاع رسیده است که به علم و تعمق در آن علاقه ندارند، و می گویند: تعمق در علم ویژۀ علماء است و دیگر چنین حرف هایی در مورد علم می گویند، این اشتباه است و انتقاد من از جماعت تبلیغ در همین مورد است.

همچنین به من رسیده که رهبران این جماعت خارج از کشور ما، در دیگر کشورهای اسلامی دارای انحراف عقیدتی هستند، اگر درست باشد و دارای انحراف عقیدتی باشند، باید از آنها پرهیز کرد و فقط به دعوت در داخل کشور ما به صورت صحیح و درست بسنده نمود.

به هرحال، در جماعت تبلیغ خیر بزرگی می‌بینیم، ولی نقص‌هایی هم دارند، و همچنین مردم را از رهبران این جماعت در خارج از کشور ما اگر واقعاً انحراف عقیدتی دارند، برحذر می دارم، اما سرزمین ما به سپاس خداوند دارای علماء و نیکوکاران می باشد و نیاز نیست که ما به خارج از کشور سفر کنیم، مگر اسلام از کجا برخاسته است؟

آیا از این سرزمین برنخاسته است؟ و ایمان در نهایت به اینجا یعنی به مدینه برمی گردد، پس این سرزمین اولین محل طلوع اسلام بوده و در آخر هم بازهم اسلام به اینجا برخواهد گشت، و اینجا است که پیامبر ρ فرموده است: «یهود و نصارا را از جزیرۀ عربی بیرون کنید»[۱].

و در مریضی فوتش فرموده است: «مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید»[۲].

و در روایت مسلم فرموده است: «یهود و نصارا را از جزیرۀ عربی حتماً بیرون خواهم کرد، تا این که جز مسمان کسی در آن باقی نماند»[۳].

شش صفتی که جماعت تبلیغ به آن دعوت می‌دهد، نقص‌های بزرگی دارند

---

(1)- حافظ ابن حجر در التلخيص الحبير (4 / 139) و گفته است با عبارت «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ» متفق علیه است.

(2)- قسمتی از حدیث بخاری به روایت عبدالله بن عباس ب شماره حدیث (3168) الفتح (6 / 312) کتاب الجزية والموادعة، باب (6) و مسلم به شماره (20 – 1637) کتاب الوصية، باب (5).

(3)- مسلم روایت کرده است از حدیث عمر بن خطاب τ به شماره (63 / 1767) کتاب الجهاد و السیر، باب (21).

{75} دعوت جماعت تبلیغ بر محور شش صفت دور می‌زنـد، و ایـن صـفات، صفات اصحاب است، آیا این صفت‌های ششگانه اصلی در قرآن و سنت دارند؟

و نظر شما در مورد این صفات چیست؟

* صفات ششگانه که برادران جماعـت تبلیغـی بـه آن دعـوت مـی‌دهنـد، بـدون تردید صفت های خوب و نیکویی هستند، اما تنها ویژ گـی هـا و صـفاتی نیسـتند کـه صـفات دعـوتگران و دعـوت‌داده‌شـدگان بـه راه خـدا در آن منحصـر باشـد، بلکـه برادران تبلیغی صفت های بزرگی که بزرگتر است، از آنچه که آنهـا بـه آن دعـوت می دهند، یا از بعضی از آنچه آنها دعوت می دهند، بزرگتر است، ترک کـرده انـد، اما این اجتهاد آنهاست.

بنابراین، ما به بعضی از مردم نوشته ایم که این دعوت کوتاهی هایی دارد، و باید آنها دعوت خود را بر آنچه پیامبر دین خویش قرار داده، متمرکز کنند و آن مطالبی است که حدیث عمر بن خطاب τ به آن دلالت دارد که فرمود: در حـالی کـه مـا بـا پیامبر ρ نشسته بودیم، ناگهان مردی وارد شد که لباس هایش به شدت سفید بـود، و موهایش به شدت سیاه بود، نشانۀ سفر بـر او دیـده نمـی شـد، و هیچیـک از مـا او را نمی‌شناخت، او وارد شد و نشست و زانوهایش را بـه زانوهـای پیـامبر ρ تکیـه زد، و دست هایش را بر ران هایش گذاشت، و گفت: ای محمد مـرا از اسـلام خبـر ده کـه چیست؟ پیامبر ρ فرمود: اسلام یعنی این گواهی بدهی که هیچ معبود بـه حقـی جـز الله نیست، و این که محمد (ρ) پیامبر خدا است، و نماز را برپا داری، و زکات مالت را بدهی، و رمضان را روزه بگیری، و به حج خانۀ خدا بروی، گفت: راست گفتـی، سپس گفت: مرا از ایمان باخبر کن، پیامبر ρ فرمود: ایمان یعنی به خدا و فرشتگانش و کتاب هایش و پیامبرانش و روز قیامت و تقدیر خیر و شر خدا باور و ایمـان داشـته باشی، گفت: راست گفتی، سپس گفت: مرا از احسان خبر ده، پیامبر فرمود: احسـان یعنی این که خدا را طوری عبادت کنی که گویا او را می بینی، و اگر او را نمی بینـی

او ترا می بیند و در آخر حدیث پیامبر ρ فرمود: این جبرئیل بود، پیش شما آمد تا دینتان را به شما بیاموزد»[1].

پس اگر برادران جماعت تبلیغی، دعوت خود را بر این اصول که پیامبر ρ آن را دین نامید، متمرکز می‌کردند، برایشان بهتر و صحیح‌تر بود.

و شش صفتی که جماعت تبلیغی به آن دعوت می دهند، بدون شک دارای نقص‌های بزرگی اند که بر برادران تبلیغی لازم است که آن را با رهنمودهای شریعت تکمیل نمایند.

باید به یک حزب وابسته باشد

{76} بعضی از حکومت‌ها به تکثر احزاب و چند حزبی دعوت می‌دهند، در حالی که خود نظام حکومتی وابسته به یکی از احزاب است، و ما می بینیم که حزب وابسته به حکومت، جانانه از نظام حکومتی دفاع می کند، و این نظام شریعت اسلامی را اجرا نمی‌نماید، با وجود این که افراد مسلمان و غیر مسلمان در حزب وجود دارند.

* دولت باید به یک حزب وابسته باشد، و آن حزب، حزب خدا است که ضامن حکم‌گرداندن شریعت اسلامی در همه امور در عبادات که رابطه انسان و خدایش می‌باشد، و در معاملات میان مردم چه در مسایل خانوادگی و یا جوانب دیگر اقتصادی و نظامی و غیره می‌باشد، این وظیفهٔ هر حکومتی است که بر کشوری اسلامی حکمرانی می کند، چون مسلمین زمام امر را به این حکومت داده اند، و به زبان قال یا به زبان حال بر این حکومت شرط کرده اند که شریعت الهی را اجرا کند، زیرا ملت مسلمان می‌خواهد که فقط اسلام تنها مرجع قانون و حکومت و زندگی باشد، نه چیزی دیگر. در هر کشوری از کشورهای اسلامی لازم است که به کتاب خدا و سنت پیامبر باز گردد، و همه احزاب سیاسی و غیر سیاسی را به یک حزب که همان حزب الله است که اجراکننده شریعت الهی است، تبدیل نماید، و

---

(1)- بخاری روایت کرده است از حدیث ابوهریره τ شماره (50) الفتح (2 / 140) کتاب الایمان، باب (37) و همچنین مسلم روایت کرده است از حدیث عمر بن خطاب τ به شماره (1 – 8) کتاب الإیمان، باب (1).

اگر حزب تنها حزب الله باشد، مسلمین از ضرر چند حزبی و تکثر احزاب در امان خواهند بود، و خداوند در قرآنکریم به مضرات تعدد و اختلاف اشاره نموده و فرموده است که تعدد و تنازع سبب شکست خواهد شد، ﴿وَلَا تَنَٰزَعُواْ فَتَفۡشَلُواْ وَتَذۡهَبَ رِيحُكُمۡ﴾ [انفال: 46]. یعنی: «کشمکش مکنید، درمانده و ناتوان می‌شوید، و شکوه و هیبت شما از میان می‌رود».

و خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَٱخۡتَلَفُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٥﴾ [آل عمران: 105]. یعنی: «و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند، پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسید و ایشان را عذاب بزرگی است».

حکم اعتصاب از کار

{77} حکم اعتصاب در کشورهای اسلامی برای ساقط گرداندن نظام لائیکی (علمانی) چیست، و جریان مردی که از دست همسایه‌اش در اذیت بود و به پیامبر شکایت برد، و سپس وسایل خانه را بیرون کرد، چیست؟

* این سؤال برای راهنمایی کردن جوانان مسلمان مهم است، چون اعتصاب از کار، چه در مورد خاصی باشد یا در زمینۀ حکومت باشد، اساسی در شریعت ندارد، و بدون تردید برحسب حجم فراگیری اعتصاب و نیاز آن، زیان‌های بزرگی را در پی دارد، و نیز شکی نیست که اعتصاب از روش‌های فشارآوردن بر حکومت‌هاست و آنچه در سؤال مطرح شد، این بود که هدف از اعتصاب ساقط کردن نظام لائیکی است.

قبل از هرچیز لازم است ثابت کنیم که این نظام لائیکی است یا نه؟ پس اگر معلوم شد که نظام لائیکی است، باید بدانیم که خروج و قیام علیه حکومت جایز نیست، مگر با چند شرط که پیامبر ρ آن را بیان داشته است، همچنان که در حدیث عباده بن صامت τ آمده که گفت: «ما با پیامبر ρ بیعت نمودیم که در تمام احوال از او اطاعت کنیم در خوشی و ناخوشی مان و در سختی و آسانی‌مان و در دادن آن حقی که برای همه است و به ما داده نمی شود، و به دیگران آن را می دهند، و

همچنین بیعت نمودیم که در حکم حاکمان دخالت نکنیم، مگر این که از آنان کفری آشکار ببینیم که از طرف خدا دلیل بر کفر آن داشته باشیم»[1].

شرط اول این است که شما به یقین بدانید که حکومت مرتکب کفر شده است.

شرط دوم: باید آنچه که حکومت مرتکب شده کفر باشد، اما اگر فسق باشد، هرچند بزرگ باشد، خروج علیه حکومت درست نیست.

شرط سوم: کفر آشکار و علنی باشد که احتمال تاویل نداشته باشد.

شرط چهارم: برهان و دلیل قاطعی از کتاب و سنت یا اجماع امت برای آن کفر وجود داشته باشد، این چهار شرط از حدیث اخذ می‌شود.

شرط پنجم که از اصول عمومی دین اسلامی برمی آید، این است که مخالفین توانایی شکست دستگاه حکومتی را نداشته باشد، نتیجه به ضرر آنها خواهد بود، و خودشان از بین خواهند رفت. بنابراین، ضرر قیام به مراتب بیشتر از مضرات سکوت در برابر حکومت خواهد بود، پس برای ساقط کردن نظام لاییکی این پنج شرط را باید در نظر داشت، اگر بعد از وجود شرایط مذکور مشخص شد که اعتصاب راه ساقط کردن حکومت لاییکی است، اشکالی ندارد.

و اگر یکی از شرایط چهارگانه ای که پیامبر ρ برای قیام علیه حکومت بیان داشته است، یا شرط پنجم که ضوابط شریعت اسلامی آن را ایجاب می کند، وجود نداشته باشد اعتصاب و حرکت برای ساقط گرداندن حکومت لائیکی درست نیست.

آیا برخورد با نظام حکومتی درست است

{78} بعد از اعتصاب خواسته های افرادی که اعتصاب کرده اند، برآورده می شود و اگر به خواسته هایشان پاسخ داده نشود، آیا جایز است که با حکومت با انقلاب ملی مردم برخورد کرد؟

* به نظر من نباید انقلابی ملی به راه انداخت، چون در این صورت نیروی مادی به دست حکومت است، مردم و شورشیان اسلحه ای جز کارد آشپزخانه و عصای

---

(1)- بخاری (7056) کتاب الفتن، باب (2) مسلم، (42 – 17090) کتاب الإمارة، باب (8).

چوپان در دست ندارند، و با کارد و عصا نمی توان در برابر تانک و اسلحه مقاومت کرد، اما اگر شرائط مذکور وجود داشتند، می توان از راهی دیگر به مبارزه با حکومت پرداخت و نباید ما شتابزده عمل کنیم، زیرا هر کشوری که سال های طولانی با استعمار زندگی به سر کرده، نمی توان در یک صبح و شام آن را به کشوری اسلامی متحول کرد، بلکه باید برای رسیدن به هدف، از سیاست نفس طولانی و بردباری استفاده کرد، و انسان وقتی می خواهد قصر بسازد، بنیاد آن را پی ریزی می کند، چه برای سکونت کردن در آن زنده باشد، یا قبل از این که در آن سکونت اختیار کند، از جهان چشم فرو بندد، پس مهم این است که دژ و قلعۀ اسلامی بنا شود، گرچه هدف سال ها بعد محقق شود، پس به نظر ما نباید در چنین کارهایی شتابزده عمل کنیم، و نباید شورش و انقلابی مردمی به راه بیاندازیم، زیرا مسئله خطرناک است و شما می دانید که بیشتر انقلاب های مردمی به صورت هیاهو و غوغا است که بر چیزی استوار نیست، و اگر نیروها به یکی از محله های انقلابیون بیایند و بعضی را از بین ببرند، دیگران همه از انقلاب و اعتراض دست کشیده از فکر خود برمی گردند.

تحصن از روش‌های فشار بر حکومت است

{79}اعتصاب و تجمعات، تحصن جوانان در میدان‌ها را به دنبال دارد، مثل این که جوانان در میدان های حکومتی تحصن می کنند و شب هایی را در آن میدان ها به سر می‌برند، حکم تحصن چیست و آیا در شریعت دارد؟

* بی تردید تحصن از روش های فشار بر حکومت است و تا جایی که من می دانم تحصن فرهنگی است که از طرف بیگانگان وارد سرزمین ما شده است، اما باید دانست که وسایل بر حسب مقاصد خواهند بود، و اگر وسیله امر ناجایز و ممنوعی نباشد، حکم هدف را دارد و تحصن مانند اعتصاب است که ما قبل از این حکم آن را بیان داشتیم.

این جمله نیاز به توضیح دارد

{80} نظر شما در مورد کسی که می گوید: در آنچه باهم اتفاق نظر داریم، اتحاد می کنیم و در آنچه باهم اختلاف داریم، یکدیگر را معذور می‌دانیم، چیست؟

* به نظر ما این جمله مختصر است، و نیاز به توضیح دارد: اما این که ما در آنچه اتفاق نظر داریم، اتحاد کنیم این حق است، و اما این که ما بعضی بعضی را در آنچه اختلاف داریم معذور بدانیم، نیاز به توضیح دارد، پس آنچه در آن گنجایش اجتهاد است، ما یکدیگر را معذور می‌دانیم و نباید به خاطر اختلاف اجتهادی دلها از یکدیگر دور و متنفر شوند، اما اگر مسئله از مسایلی بود که در آن گنجایش اجتهاد وجود ندارد، کسی که در آن اختلاف کند، ما او را معذور نمی‌دانیم و باید او به حق برگردد، پس قسمت اول جمله درست است و قسمت آخر آن نیاز به تفصیل دارد.

دعوت بدون علم هرگز درست نمی‌شود

{81} بعضی از دعوتگران را می بینیم که به دعوت‌دادن به راه خدا، و برادری برای خدا و محبت در راه خدا اهتمام می ورزند، اما به علم آموختن و تفقه در امور دین و عقیده و حضور در مجالس علماء اهمیت نمی دهند، نظر شما در این مورد چیست؟

* به نظر من اولین توشه راه دعوتگر، علم است، و کم‌توجهی به علم به معنی این است که مردم بر نادانی و جهالت باقی بمانند، و دعوت آنها دعوتی کور و راه‌گم کرده باشد که راه درست در آن تشخیص داده نمی‌شود، و اگر دعوت براساس جهل و نادانی قایم باشد، هر انسان طبق عقل خودش حکم خواهد کرد، و ممکن است اموری را صحیح گمان برد، در حالی که اشتباه باشد. بنابراین، به نظر من چنین دیدگاهی اشتباه است، و باید از آن دست کشید و انسان به غیر از چیزهایی که می‌داند به دیگر چیزی دعوت ندهد، و امام بخاری / در صحیح خود به این عنوان باب گذاشته است: (باب العلم قبل القول والعمل) و سپس به این گفتۀ الهی استدلال کرده است: ﴿فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۗ﴾ [محمد: 19]. یعنی: «بدان که قطعاً هیچ معبود بحقی جز الله وجود ندارد، و برای گناه خود و مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه». بنابراین، ابتدا باید

انسان علم داشته باشد، و سپس مردم را دعوت دهد و دعوت بدون علم هرگز پایدار نخواهد بود، فرض کنید ما می‌خواهیم از جایی به جایی برویم، فردی که به او حسن نیت داریم و او فرد خوبی است همراه خود می‌بریم تا راه ریاض را به ما نشان دهد، اما او راه را نمی‌داند، و ما را به صحراها و بیابان‌ها می‌کشد و ما او را خسته می‌کنیم، و او ما را خسته می‌کند، و در نتیجه به ریاض نمی‌رسیم، چرا چون او راه را بلد نیست، پس چگونه فردی که شریعت را نمی‌داند، می‌تواند راهنمای ما به شریعت باشد، چنین چیزی هرگز ممکن نیست.

کدامیک از این چیزها را مقدم کنیم

{82} بعضی از از جوانان حیران اند که کدامیک از این کارها را مقدم دارند، علم و دعوت و جهاد در راه خدا، باید ابتدا به انجام کدامیک پرداخت؟

* طلب علم و دعوت با یکدیگر تضادی ندارند، زیرا جمع علم و دعوت ممکن است، به این صورت که انسان هم طالب علم باشد و هم به راه خدا دعوت دهد، بلکه هر طالب علمی باید به راه خدا دعوت دهد، چون دعوت‌دادن به راه خدا از نتایج و ثمرات علم است، پس دعوت از نتیجه‌های علم است و پیامبر ρ فرموده است: «تبلیغ کنید از طرف من حتی اگر یک آیه باشد»[1].

پس اگر تو یک مسئله را می دانی، مردم را به آن مسئله که از شریعت و آیین الهی است دعوت بده.

اما این که علم مقدم است یا جهاد، چنین چیزی به اعتبار حکم هریک و به اعتبار اختلاف احوال افراد فرق می‌کند.

اما در مورد اختلاف حکم هریک، باید گفت: اگر علم آموختن فرض باشد، و جهاد نفل باشد، شکی نیست که طلب علم بر جهاد مقدم خواهد بود، چون طلب علم فرض است، و اگر جهاد فرض باشد و آموختن علم نفل باشد، شکی نیست که مقدم داشتن جهاد چون فرض است، واجب خواهد بود، اما اگر هم طلب علم و هم جهاد هردو فرض باشند، و یا هردو نفل باشند، کدامیک را باید مقدم داشت؟ چنین چیزی بستکی به مورد دوم یعنی اختلاف احوال افراد دارد، بعضی از افراد هستند که

---

(1)- برای تخریج این حدیث به صفحهٔ (25) مراجعه کنید.

به آنها می گوییم: برایشان بهتر این است جهاد را بر طلب علم مقدم دارنـد. و بعضـی افراد هستند که به آنها می گوییم که: آموختن علم را به جهاد مقدم دارند.

پس اگر فردی قوی و دلیر و پیشتاز در جنگ باشد، و روش‌های جنگی جدید را می داند، اما در زمینۀ علم و دانش استعدادش ضعیف اسـت، بـه او مـی گـوییم: بهتـر است به جهاد مشغول شود، و اگر فـردی بـرعکس دارای بـدنی ضـعیف باشـد، و از روش و تاکتیک‌های جنگی چیزی سر در نمی آورد، اما در علم و دانش ماهر است، حافظه اش قوی و در استدلال و فهمیدن زرنگ است، می گوییم: در اینجا آمـوختن علم مقدم است، پس برای هرجایی سخنی است. و خلاصه این که دعوت و علـم بـا یکدیگر متضاد نیستند و دعوت ثمر و نتیجۀ علـم اسـت و جمـع کـردن میـان علـم و دعوت کمال دانش است.

اما در مورد علم و جهاد ما دو نظر داریم: نظر اول در حکم علم و جهاد: پس اگر یکی واجب بود، و دیگری نفل بود بدون تردید واجب مقدم خواهد بود.

و اگر هردو واجب بودنـد، یـا هـردو نفـل بودنـد، مـا از دیـدگاه نظـر دوم نگـاه می کنیم و به نسبت خود فرد با توجه به اختلاف احوال افراد حکم می کنیم.

هر کسی خواست که به مذهب معینی منتسب شود، نباید وقتی دلیل برایش روشن شد، با حق و دلیل مخالفت کند

{83} آیا شما طلاب را بـه عـدم تقلیـد از یـک مـذهب و مـذهبگرایی توصـیه می کنید، یـا آنهـا را در احکـامی کـه برایشـان مشـکل اسـت، بـه پیـروی از مـذهب مشخصی توصیه می کنید؟

* مذهبگرایی و تقلید از مذهب معینی اگر به این صورت باشد که چه مذهب او درست باشد و چه اشتباه باشد، ولـی او بـه مـذهب خـود پایبنـد و از دیگـر مـذاهب اعراض می کند، جایز نیست، و چنین چیزی تعصب مذموم است، اما اگـر انسـان بـه مذهب مشخصی برای این که از اصول و ضوابط آن استفاده کند، منسوب هسـت و مذهب را به کتاب و سنت برمی گردانـد، و اگـر بـرای او روشـن شـود کـه حـق در مذهب دیگری است، او حق را می پذیرد، در این صورت اشکالی نـدارد، و علمـای محقق مانند شیخ احمد و امثالش چنـین بـوده انـد، و بـه مـذهب مشخصـی منسـوب

بودند، اما وقتی دلیل برایشان روشن می‌شود، آنها بـه خـاطر مـذهب بـا دلیـل و حـق مخالفت نمی‌ورزیدند.

نوارها وسیله‌ای از وسایل تحصیل علم

{84} آیا نوارهای کاست راهی از راه‌های تحصیل علم محسوب می‌شوند؟ و بهترین راه استفاده از نوارها چیست؟

* این که نوارها وسیله ای از وسایل تحصـیل علـم انـد، هیچکسـی در آن شـکی ندارد، و ما این نعمت الهـی را کـه از ایـن نوارهـا بسـیار اسـتفاده کـرده ایـم، انکـار نمی کنیم، چون اقوال علماء در هرجایی که باشند از طریق این نوارها به ما می رسد، در صورتی که ما در خانه هایمان هستیم، و بسا اوقات میان ما و آن عالم فرسـنگ هـا راه است و ما به راحتی می توانیم سخن او را از طریق نوار بشنویم، و ایـن بـه تحقیـق یکی از نعمت های الهی است که به ما ارزانی نموده است، و در حقیقت دلیلی بـرای ما یا علیه ماست و علم به وسیلهٔ این نوارها در سطح گسترده‌ای پخش شده است.

اما این که از آن چگونه باید استفاده کرد؟

این بخود فرد بستگی دارد، بعضی مردم می توانند در حـال راننـدگی ماشـین، از نوار استفاده کنند، و بعضی هنگام صرف شام یا نهار یا قهوه و چایی بـه نـوار گـوش می دهند. مهم این است که کیفیت استفاده از آن بستگی به حالت هر شـخص دارد، و ما نمی‌توانیم در این مورد یک قانون کلی بیان کنیم.

امور غیبی را باید به همان صورت که آمده اند قبول کنیم

{85} معنی این که فرشتگان بالهای خود را برای طالب علم به خاطر رضامندی از کاری که انجام می‌دهد، می گسترانند چیست؟

* در امور غیبی بر ما واجب است که به هر صورتی که آمده اند، آن را بپذیریم، این قاعدهٔ مفید را به خاطر بسپارید: «در امور غیبی باید آنچه ظاهر نصوص می‌رساند، پذیرفت» چون عقل ما حقیقت و ماهیت آن را نمی‌تواند درک کند، و این سؤال که آیا فرشتگان بال دارند؟ بله، فرشتگان دارای بال هستند، و خداوند

متعال در قرآن فرموده است: ﴿جَاعِلِ ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةِ رُسُلاً أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٍ﴾ [فاطر: 1]. یعنی: «فرشتگان را با بال‌های دوتا دوتا و سه‌تا سه‌تا و چهارتا چهارتایی که دارند، مأموران کرد».

پس فرشتگان بال دارند، و بعید نیست که این بالها را برای طالب علم بگسترانند، و لازم نیست ما بال فرشتگان را مشاهده کنیم، چون این مطلب علم غیبی است، همانطور که ما ایمان داریم که فرشتگان در راست و چپ ما نشسته اند، و هرچه ما می گوییم: می‌نویسند. خداوند متعال فرموده است: ﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: 18]. یعنی: «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند، مگر این که فرشته‌ای مراقب و آماده آن سخن است».

آیا شما این فرشتگان را می‌بینید؟ هرگز نه.

پس ما باید به آنچه نص دلالت دارد که فرشتگان بال‌های خود را برای طالب علم به زمین می گذارند، ایمان داشته باشیم، اما این که چگونه؟! خداوند بهتر می داند.

و همچنین یکی از دیگر امور غیبی که ما کیفیت آن را نمی‌دانیم، مطلبی است که بعضی از دانشجویان و طلاب مطرح می کنند که پیامبر ρ خبر داده است که خورشید وقتی غروب می کند می‌رود اطراف عرش سجده می کند، و از خداوند اجازه می‌خواهد و اگر به آن اجازه داده شود، طلوع می کند و اگر نه برمی گردد[1].

ممکن است کسی بگوید: ما اکنون خورشید را مشاهده می کنیم، از دید ما پنهان می‌شود، و بر ملتی دیگر طلوع می کند، بطور مثال اینجا طلوع می کند، اما هنوز در جایی دیگر غروب نکرده است و یا در منطقۀ شرقی غروب کرده، و در محل ما هنوز باقی است. پس چگونه می توان گفت: به عرش می‌رود و سجده می کند...؟

ما می گوییم: بر تو واجب است به آنچه پیامبر ρ فرموده ایمان داشته باشی. اما این که چگونه این کار انجام می گیرد، این از امور غیبی است که جز خداوند تعالی

---

(1)- بخاری، حدیث ابوذر τ الفتح (13 / 415) کتاب التوحید، باب (22) و مسلم (250 – 159) کتاب الایمان، باب (72).

یا بنده‌ای از بندگان الهی که خداوند او را اطلاع داده است، کسی کیفیت آن را نمی‌داند.

بنابراین، وقتی پیامبر ρ این حدیث را بیان کرد، ابوذر (روای حدیث) نپرسید که این قضیه به چه صورت انجام می گیرد، بلکه او سر تسلیم فرود آورد، و چیزی نگفت و همچنین بعضی از طلاب می پرسند: خداوند در یک سوم آخر هر شبی به آسمان دنیا نزول می کند[1].

و ما مشاهده می کنیم که یک سوم آخر شب در کرهٔ زمین فرق می کند، پس چنین چیزی چگونه ممکن است؟ ما می گوییم: خداوند داناتر است، و بهتر می داند و به این ایمان داریم که خداوند به آسمان دنیا می آید، وقتی که دو سوم شب گذشته و یک سوم آن باقی مانده باشد، و وقتی صبح بدمد و وقت نزول الهی نسبت به افرادی که برای آنها فجر طلوع کرده است، به پایان می رسد، و خداوند ماورای این مطلب را بهتر می‌داند.

آیا می‌توان دین را تنها از کتاب‌ها آموخت

{86} آیا فراگرفتن دین تنها از کتاب ها بدون علماء درست است و بویژه وقتی علم‌آموختن توسط علماء به علت کمبود آنها مشکل باشد، و نظر شما در مورد گفته کسی که می گوید: هر کسی استادش کتابش باشد اشتباهات او از درستی هایش بیشتر خواهد بود؟

* بدون تردید علم با آموختن از علماء و از کتاب‌ها حاصل می‌شود، چون کتاب عالم، گویا خود عالم است، زیرا عالم وقتی کتاب‌هایی می‌نویسد با تو از طریق کتابش سخن می گوید، پس وقتی آموختن علم از علماء مشکل باشد علم را باید از طریق کتاب‌ها جست.

اما از طریق علماء نسبت به طریق کتاب‌ها بهتر می توان علم تحصیل کرد، زیرا علمی که از طریق کتاب ها به دست می آید بیشتر خسته می کند، و نیاز به تلاش و

---

(1)- قسمتی از حدیثی که بخاری از ابوهریره ذکر کرده است، به شماره (1145) الفتح (3/ 35) کتاب التهجد، باب (14) و مسلم (168 – 578) کتاب صلواه المسافرین و قصرها، باب (24).

کوشش بزرگی دارد و با وجود تلاش ممکن است، گاهی بعضی از مطالب مانند قواعد و اصولی که اهل علم وضع کرده اند را نفهمد و برایش پوشیده بماند. بنابراین، باید تا حد امکان فردی که دنبال علم است، مرجعی از اهل علم داشته باشد، اما این گفته که، هرکسی راهنمایش کتابش باشد اشتباهات او از درستی هایش بیشتر خواهد بود، این گفته به طور مطلق درست نیست، و نه مطلقاً اشتباه است، زیرا فردی که علم را از هر کتابی که می‌بیند، فرا می گیرد، بدون شک زیاد اشتباه خواهد کرد، اما کسی که در آموختن علم از طریق کتاب بر کتاب‌های افراد معتمد و معروف به علم و امانت تکیه نماید، چنین فردی اشتباهاتش زیاد نخواهد بود، بلکه در بیشتر آنچه می گوید درست می گوید.

حکم سفر به سرزمین کفار

{87} حکم سفر به سرزمین کفار بدون نیاز چیست؟

* سفر به سرزمین کفار بدون سه شرط جایز نیست.

شرط اول: باید دارای علم باشد که شبهات را پاسخ دهد، زیرا آنجا کفار اشکال‌هایی وارد می کنند که مردم را به انحراف می کشاند، پس باید انسان دارای علم باشد، تا اشکال ها و شبهات کفار را جواب دهد، تا از شر آنها در امان بماند، زیرا کفار دشمنان خدا و دشمن دین و اولیای الهی هستند، و آنها تمام تلاش خود را برای نشر دین خود و انتشار اشکال و شبهات مبذول می دارند، تا مسلمان را به دینش مشکوک نمایند. بنابراین، می‌بینید که آنها به کشورهای ما نشریه و نوار می‌فرستند و در خلال آن فرزندان ما را به مسیحیت فرا می‌خوانند، مسیحیان خسته نمی‌شوند شب و روز برای دورکردن مسلمانان از اسلام کار می کنند و از پای درنمی‌آیند، شما را توصیه می کنم تا از شر مسیحیان خود را برحذر دارید، و همچنین به شما توصیه می کنم که خود را از شر یهود و کمونیست ها و از شر منافقینی که تظاهر به اسلام می کنند و در حقیقت دشمن اسلام هستند نجات داده و برحذر باشید. بنابراین، من می گویم: فردی که می‌خواهد به سرزمین کفار سفر کند، باید دارای این شرط یعنی دارای علم و دانشی باشد که بتواند به اشکال‌های کفار پاسخ دهد.

شرط دوم: شرط دوم برای سفر به سرزمین کافران این است که فردی که به آنجا سفر می‌کند، دارای دین و ایمان باشد که او را از شهوات و لذت‌های حرام بازمی‌دارد، زیرا سرزمین کافران سرزمین خوشگذرانی و شهوت است: ﴿إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِۖ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٤﴾ [فرقان: 44]. یعنی: «ایشان همچون چهارپایان هستند، و بلکه گمراه‌تر».

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثۡوٗى لَّهُمۡ ١٢﴾ [محمد: 12]. یعنی: «در حالی که کافران بهره و لذت می‌برند، و همچون چهارپایان می‌چرند و می‌خورند، آتش دوزخ جایگاه ایشان است». کنار خوشگذرانان اند و خوشگذرانی‌های جنسی و عقلی و فکری پیش آنها زیاد است، و هیچکسی از آن بازداشته نمی‌شود. زناکار می‌تواند زنا کند، و لوطی می‌تواند عمل لواط و همجنس بازی انجام دهد و شرابخوار می‌تواند شراب بنوشد و همه انواع فساد و زشتی در آنجا وجود دارد، و اگر انسان دارای ایمان و دینی که او را از این خوشگذرانی‌ها نجات می‌دهد، نباشد در منجلاب این فسادها گرفتار خواهد شد.

شرط سوم: شرط سوم برای سفر به سرزمین کفار این است که انسان برای سفر به این کشورها نیاز داشته باشد یا به خاطر معالجه یا برای فراگرفتن دانشی که در کشور او به صورت تخصصی وجود ندارد، یا برای دعوت‌دادن به راه خدا و غیره نیازمند سفر به سرزمین کفار باشد، اما اگر برای سفر به این کشورها نیازی نداشته باشد، جایز نیست که به چنین کشورهایی سفر کند، زیرا فردی که به آنجا می‌رود، خطر شدیدی دین و ایمان او را تهدید می‌نماید.

و چه بسا جوانانی به این کشورها با روحیه و قلبی سالم و سرشار از ایمان سفر کرده اند و از آن با قلب و روحیه‌ای واژگون و تهی از ارزش‌های معنوی بازگشته اند، پس باید ما به این مطلب آگاه باشیم.

بعضی از مردم به کشورهای کفار سفر می‌کنند، و آنجا به بهانه معالجه رایگان یا استفاده از مزایایی که اهالی آنجا استفاده می‌کنند، در آن کشور تبعیت گرفته و به صورت رسمی خود را از تبعه آن کشور قرار می‌دهند، چنین کاری به طور مطلق

درست نیست، زیرا در آن کشورها تبعیت و سختی و آسانی با آنها همدردی و همکاری کرده شود، و خداوند متعال فرموده است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١ فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمۡ يَقُولُونَ نَخۡشَىٰٓ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٞۚ فَعَسَى ٱللَّهُ أَن يَأۡتِيَ بِٱلۡفَتۡحِ أَوۡ أَمۡرٖ مِّنۡ عِندِهِۦ فَيُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَآ أَسَرُّواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ نَٰدِمِينَ ٥٢﴾ [مائده: 51- 52]. یعنی: «ای مؤمنان یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید، ایشان برخی دوست برخی دیگر اند، هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد، بی‌گمان او از زمرۀ ایشان شمرده می‌شود و شک نیست که خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی‌کند، می‌بینی کسانی که بیماری به دل دارند شتابزده می روند تا با آنها دوستی و محبت ورزند، و می گویند: می‌ترسیم که بلایی به سر ما آید، امید است که خداوند فتح را پیش بیاورد یا از جانب خودکاری کند و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته اند پشیمان گردند».

افرادی که دل‌هایشان بیمار است آنها یقین و اعتماد به وعدۀ الهی ندارند. بنابراین، برای دوستی با کفار و محبت با آنها شتاب می‌ورزند.

حکم سفر به کشورهای کفر به قصد آموختن زبان انگلیسی و دعوت‌دادن کفار به اسلام

{88} آیا سفر به یکی از کشورهای اروپایی برای آموختن زبان انگلیسی و ضمناً دعوت‌دادن کفار به اسلام جایز است؟

* این سفر به دو مقصد انجام می گیرد، مقصد اول آموختن زبان انگلیسی، به عقیدۀ من سفر برای آموختن زبان انگلیسی به کشورهای اروپایی لازم نیست، چون آموختن زبان انگلیسی در اینجا ممکن است.

اما مقصد دوم سفر برای دعوت دادن به راه خدا است، بدون تردید چنین هدفی پاک و خوب است، اما به دو شرط:

نخست این که انسان در سطحی از علـم و دانـش باشـد کـه بتوانـد اشـکال هـا و شبهاتی که کفار وارد می کنند جواب دهد، اما اگر بـرای دعـوت‌دادن مـردم بـه راه خدا برود و علم نداشته باشد، چنین فردی مانند کسی می‌مانـد کـه بـدون اسـلحه بـه جنگ می‌رود، پس باید علم داشته باشد تا بتواند به شبهات و اشکال‌های کفار پاسخ دهد.

و بتواند دعوت داده‌شدگان و مناظره‌کنندگان را قانع و ساکت نماید.

شرط دوم: این است که دارای دین و عبادت و ایمان باشد تا بتواند از شـهوات و فسادها خودش را کنترل کند، زیـرا بسـیاری از مـردم وقتـی بـه ایـن کشـورها سـفر می کنند، در منجلاب فسـاد و هلاکـت، سـقوط مـی کننـد، امـا وقتـی دارای علـم و عبادت و اخلاص نیت باشد، سزاوار است او برای سفر به قصد دعوت تشویق شود و مورد همکاری قرار گیرد.

اساس و مبادی در دعوت‌دادن کفار به اسلام چیست؟

{89} اساس ها و اصولی که مسلمان در دعوت دادن کفار به اسلام ابتدا بایـد از آن آغاز کند، چیست؟

* بسیاری از مردم فرق دعوت‌دادن به راه خدا و امر به معروف و نهی از منکـر را نمی‌دانند، در حقیقت اینها مراحلی هستند که با یکدیگر تفاوت دارند.

دعوت به راه خدا به دو قسم است: دعوت عمومی و دعوت خصوصی، دعـوت عمومی با سخنرانی برای عموم مردم و نوشتن کتـاب بـرای اسـتفاده عمـومی انجـام می گیرد، اما دعوت خصوصی به این صورت است که پیش فرد مشخصـی بـروی و او را به راه خدا دعوت دهی، و این تنها ویژه کافر نیست، بلکـه گـاهی مسـلمان هـم نیاز به دعـوت خصوصـی دارد، زیـرا بسـا اوقـات مـا بعضـی از مسـلمین را مشـاهده می کنیم که برای ارتکاب گناه کبیره اصرار می‌ورزنـد، و گمـان مـی‌برنـد کـه آنهـا برحق هستند، یا در حرام‌بودن آن کار شک دارند، چنین فردی نیاز بـه دعـوتی دارد که دعوتگر پیش او برود و حق را برایش بیان کند و مثال هایی برایشان بگوید تا قانع شود، و این را نمـی‌تـوان امـر و دسـتور دانسـت. چـون کـه امـر و دسـتور از گسـترهٔ

دعوتگر بالاتر است، زیرا همانطور که همه می‌دانیم امر یعنی خواستن کاری به صورت استعلا و خود را برتر دانستن. اما دعوتگر ارائه دهندهٔ دعوت است تشویق می‌کند برانیگخته می‌نماید، اما امر کردن نوعی سلطه و برتری است. بنابراین، اگر فردی از دوستانت و همسالانت را دستور بدهی، می‌گویند: این التماس و خواهش است نه امر، اما اگر فردی که از تو در سطح پایین تری است اگر او را دستور دهی، این امر، دستور شمرده می‌شود. و اما فردی که منکر را تغییر می‌دهد، قدرت او از امر کننده بالاتر است، چون او می‌ تواند منکر را با دست خودش از بین ببرد. بنابراین، پیامبر ρ فرموده است: «هر کسی از شما منکری را دید، آن را با دستش تغییر دهد، و اگر نتوانست آن را با زبانش تغییر دهد، و اگر نتوانست آن را با قلبش بد بپندارد»[۱].

اما در مورد امر چنین ترتیبی وجود ندارد، و پیامبر ρ نفرموده هر کدام از شما امری کرد با دستش امر کند... الخ.

خلاصه این که روش دعوت‌دادن کافر برحسب کفرش فرق می‌کند: به طور مثال کسی که وجود خدا را انکار می‌کند، مانند کمونیست‌ها ما آنها را با ارائه دلایل عقلی و حسی بر وجود خدا دعوت می‌دهیم، چون آنها با دلایل شرعی قانع نمی‌شوند، اما وجود خدا و وجوب وجود الهی را با دلایل عقلی و حسی واقع بیان می‌داریم، یکی از دلایل عقلی که خداوند به آن اشاره کرده است، این است: ﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٣٥﴾ [طور: 35]. یعنی: «آیا ایشان بدون هیچگونه خالقی آفریده شده اند، و یا این که خودشان آفریدگارند».

جبیر بن مطعم τ که یکی از اسیران در جنگ بدر بود، می‌گوید: من از پیامبر ρ شنیدم که این آیه را در نماز مغرب می‌خواند، وقتی به اینجا رسید که ﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٣٥﴾ از شدت تأثیر این آیه در وجود من و جای گرفتن ایمان در قلبم نزدیک بود که دلم پرواز کند[۲].

---

(1)- برای تخریج این حدیث به صفحهٔ (81) مراجعه کنید.

(2)- بخاری روایت کرده است به شماره (4854) الفتح (8 / 469) کتاب التفسیر تفسیر سورهٔ طور (52)، باب (1).

و ما می‌گوییم: پاسخی که در این آیه مطرح شده است، این است که آنها خود به خود آفریده نشده اند، بلکه باید آفریدگاری داشته باشند، و آنها نیز خودشان خود را نیافریده اند، چون آنها وجودی نداشته اند و چیزی که وجود نداشته باشد نمی‌تواند چیز دیگر را به وجود بیاورد. بنابراین، امکان ندارد که آنها خودشان خود را بیافرینند و نیز ممکن نیست که آنها خود به خود آفریده شوند و آفریدگار آنها خداوند عزوجل است.

اما دلایل حسی این است ما و دیگران می‌بینیم که انسان از خداوند چیزی می‌خواهد، و خداوند همان چیزی را که او خواسته به او می‌دهد، و در قرآن و سنت شواهد زیادی بر این مطلب وجود دارد، و همچنین در واقعیت زندگی در میان مردم موارد زیادی وجود دارد، و اگر فرد از کسانی باشد که به وجود خداوند ایمان داشته باشد، اما رسالت پیامبر ρ را قبول نداشته باشد، مانند یهود و نصارا ما آنها را با بیان حقیقت‌بودن رسالت پیامبر ρ به راه خدا دعوت می‌دهیم، و بویژه به نصارا می‌گوییم: آیا شما به عیسی ایمان دارید؟ آنها در جواب خواهند گفت: بله، می‌گوییم: آیا او را تصدیق می‌کنید؟ می‌گویند: بله، ما می‌گوییم: به فرمودۀ الهی گوش فرا دهید که فرموده است: ﴿وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُۖ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ٦﴾ [صف: 6]. یعنی: «و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستادۀ خدا به سوی شما بوده، و توراتی که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم، و به پیغمبری که بعد از من می‌آید، و نام او احمد است مژده می‌دهم، اما هنگامی که آن پیغمبر همراه با معجزات روشن و دلایل متقن به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکار است».

آیا مژده‌دهنده به چیزی مژده می‌دهد که به مژده‌داده‌شدگان ربطی ندارد؟ خیر پس در این صورت شما نصارا باید محمد را تصدیق کنید، اگر بگویند: عیسی به احمد ما را مژده داده، و این پیامبر خدا است، و ما منتظر احمد هستیم، من می‌گویم: گفته الهی را بخوانید که فرموده است: ﴿فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾ کلمه (جاء) فعل

ماضی است، پس شخصی که به آمدنش مژده داده شده است آمده است، و آیا بعد از عیسی پیامبری جز محمد ρ آمده است؟! هرگز نه.

اگر بگویند: بعد از عیسی پیامبر غیر از محمد ρ آمده، ما می‌گوییم: پیامبری که شما ادعا می‌کنید غیر از محمد ρ آمده است، از او پیروی کنید، اما آنها چنین ادعایی نمی‌کنند، ما می‌گوییم: پس احمد همان محمد است، اما خداوند برای این که برتری پیامبر ρ را برای عیسی آشکار نماید، او را احمد نامید، چون کلمه احمد اسم تفضیل است، فرقی ندارد که از اسم فاعل یا اسم مفعول آمده باشد، و این دلالت بر برتری و شرافت پیامبر ρ است، چون احمد یعنی فردی از همهٔ مردم بیشتر خدا را ستایش می‌کند، و همچنین به معنی سزاوارترین فرد برای این که ستایش شود، پس کلمه احمد از دو طرف مفهوم برتری را می‌رساند، و یکی این که از همهٔ مردم سزاوارتر است که ستایش شود.

و این اسم در مژده‌دادن به بنی اسرائیل انتخاب شده تا برتری پیامبر ρ بر دیگر بشریت آشکار شود.

انسان باید نزدیکترین افراد به خود را دعوت دهد

{90} حکم شریعت در دعوت‌دادن در جوامع خارجی عربی و غیر عربی در کشورهای بیگانه چیست، بسیاری از دعوتگران با شور و هیجان شدیدی نظر خود را به این مورد متمرکز می‌کنند؟

* به نظر من انسان باید نزدیکترین افراد به خود را دعوت دهد، زیرا خداوند در ابتدا که پیامبرش ρ را مبعوث کرد، فرمود: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [شعراء: 214]. یعنی: «خویشاوندان نزدیک خود را بترسان».

پس اگر در کشور خودش زمینه برای دعوت و اصلاح مردم فراهم بود، مناسب نیست به کشورهای دیگر برود، گرچه آن کشور در کنارشان قرار داشته باشد، و اگر سرزمین خودش به صورت مطلوب پایبند دین بود، از آنجا به کشور دوم برای دعوت منتقل شود، و پس از آن جا به جایی دیگر برود، و همینطور ادامه دهد. بنابراین، خداوند تعالی به پیامبر ρ فرمود: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ و

به عموم مؤمنان فرمود: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَـٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ ٱلۡكُفَّارِ وَلۡيَجِدُواْ فِيكُمۡ غِلۡظَةً﴾ [توبه: 123]. یعنی: «ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که با شما نزدیکترند، و باید که از شما شدت وحدت ببینند».

و اگر کشور خودش نیاز به دعوت و اصلاح داشته باشد و او بـه آمریکـا یـا روسیه و دیگر کشورها برای دعوت‌دادن به راه خدا بـرود، چنـین چیـزی خـلاف حکمت است، زیرا حکمت ایجاب می کند که انسان قبل از هرچیـزی بـه اصـلاح شهر و وطن خودش بپردازد، بلکه نخست باید به اصلاح خانواده‌اش سپس افرادی که به او نزدیکتر اند مشغول شود، زیرا خداونـد پیـامبرش ρ را اینطـور راهنمـایی کرده است و ما باید از این رهنمود پیروی کنیم.

کافر را با چیزی دعوت می‌دهیم که کفرش را نقض می کند

{91} ما می‌دانیم که روش دعوت‌دادن مسلمان ترغیب و ترهیب است، طبـق دلایل قرآن و احادیث اما روش دعوت‌دادن کافر چگونه است؟

* روش دعوت‌دادن کافر مانند دعوت‌دادن مسلمان است: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ﴾ [نحل: 125]. یعنی: «مردمان را با سخنان استوار و با حکمت به راه پروردگار فرا خوان».

دعوت‌دادن به حکمت شامل دعوت‌دادن کافر و مسلمان می‌شود، و ما به کفر کافر می‌نگریم و او را به چیزی دعوت می‌دهیم که کفرش را نقض می کند، اگر کافر چون نصارا باشد که ادعا کند خدا سومین سه تا است، ما برای او بیان می‌داریم که چنین چیزی از نظر عقلی و از دیدگاه نصوص شرعی امکان‌پذیر نیست، و همانطور که خداوند متعال بیان داشته است، به او می گوییم: ﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [انبیاء: 22]. یعنی: «اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از الله معبودها و خدایانی می‌بودند، قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید»، و خداوند متعال فرموده است: ﴿مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٖ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنۡ إِلَٰهٍۚ إِذٗا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهِۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾ [مؤمنون: 91]. یعنی:

«خداوند نه فرزندی برای خود برگرفته است، و نه معبودی با او بوده است، چرا که اگر معبودی با او می‌بود هر معبودی به آفریدگان خود می‌پرداخت، و هریک از معبودان برتری و چیرگی می‌جست» و بیان می‌کنیم که معبود یکی است و عیسی بندۀ خدا و پیامبرش می‌باشد، و مادرش زنی راستگو بوده است و هردو انسان بوده اند، و غذا می‌خورند و آب می‌نوشیدند و اگر معبود می‌بودند، نیاز به آب و غذا نداشتند.

مهم این است که ما کافر را نخست با باطل‌کردن کفرش که به آن معتقد است دعوت می‌دهیم، اما به روشی که از همه شیوه‌ها بهتر است، او را دعوت می‌دهیم، و سپس خوبی‌ها و محاسن اسلام را در حال و آینده برایش توضیح می‌دهیم، و مضرات کفر را در دنیا و در آخرت برایش بیان می‌کنیم.

دعوت خدمتگزار به اسلام واجب است

{92} اگر کسی خدمتگزار مرد یا زنی داشته باشد که کافر است، آیا باید آن را به اسلام دعوت دهد؟

* بله بر او واجب است که آنها را به اسلام دعوت دهد، مگر این که کسی باشد که آنها را دعوت بدهد، و اغلب اینطور است که افرادی که در خانۀ او است و تحت تکفل او قرار دارد، کسی جز او آنها را دعوت نخواهد داد، و فرمودۀ الهی بر واجب‌بودن دعوت بر او دلالت می‌کند که فرموده است: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِۖ وَجَٰدِلۡهُم بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾ [نحل: 125]. یعنی: «ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان، و با ایشان به شیوۀ هرچه نیکوتر و بهتر جدال کن»، پیامبر ρ وقتی معاذ را به یمن فرستاد فرمود: آنها را به اسلام فرا خوان[1]. و اسلام با دعوت زبانی و عملی انتشار می‌یابد، همانطور که در ابتدای طلوع اسلام همینگونه انتشار یافت.

---

(1)- برای تخریج این حدیث به صفحۀ (29) مراجعه کنید.

و همهٔ فضیلت دعوت‌دادن به راه خدا را می‌دانند، و هر گاه فردی توسط انسان هدایت شود، خداوند به همان اندازه به او پاداش می‌دهد، چون فردی که مردم را به سوی خیر و خوبی راهنمایی می‌کند، مانند کسی است که آن را انجام می‌دهد، و پیامبر ρ فرموده است: اگر خداوند به وسیلهٔ تو یک نفر را هدایت کند، برایت از شتران سرخ‌مو بهتر است[1].

راه را برای آنها باز نگذارید، وقتی با شما رو به رو می‌شوند

{93} میان حدیثی که ما را تشویق می‌کند که هرگاه نصرانی را دیدیم راه را برای او تنگ کنیم، و احادیثی که دلالت بر دعوت‌دادن نصرانی به اسلام می‌نماید، چگونه تطبیق دهیم؟

* باید دانست که سرور دعوتگران پیامبر ρ است، و او بهترین راهنماست، و از همه مصلحت مردم را بهتر می‌داند، پس وقتی این مطلب را دانستیم هرگونه فهمی از کلام پیامبر که مخالف حکمت باشد، باید از چنین فهمیدنی پرهیز کنیم، و بدانیم که ما سخن پیامبر ρ را اشتباه فهمیده ایم و نباید احادیث پیامبر ρ را طبق عقل و فهم خود تفسیر کنیم، زیرا عقول و افهام ما ناقص است، بلکه ظوابطی عمومی در شریعت وجود دارد که مسائل فردی ویژه به آنان بازگردانده می‌شود، پیامبر ρ فرموده است: «**لَا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى بِالسَّلَامِ وَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُمْ إِلَى أَضْيَقِهِ**»[2]. یعنی: «ابتدا بر یهود و نصارا سلام نکنید، وهرگاه در راه با آنها برخورد کردید، راه را برای آنها تنگ کنید». به کلمه (لا تبدؤا) «ابتدا شروع نکنید» در اول حدیث و کلمهٔ (وإذا لقیتموهم) «و هرگاه با آنها روبرو شدید» در آخر حدیث توجه کنید، و اول حدیث را با آخر آن مقایسه کنید، معنی حدیث اینطور می‌شود: وقتی با آنها روبرو شدید، راه را برای آنها باز نگذارید، تا راه برای آنها گشاده و برای شما تنگ باشد، بلکه شما مسیر خود و حرکت خود را ادامه بدهید، و اگر راه تنگ می‌شد بگذارید، برای آنها تنگ شود. و اگر نه مشخص است که پیامبر ρ چنین نمی‌کردند که هرگاه کافری را

---

(1)- برای تخریج این حدیث به صفحهٔ (14) مراجعه کنید.

(2)- مسلم به روایت ابوهریره (13 / 2167) کتاب السلام، باب (4).

می‌دید، راه را برایش تنگ کند، و پیامبر ρ با یهودیان چنین برخوردی در مدینه نداشت، و همچنین اصحاب پیامبر بعد از فتح شهرها چنین نمی‌کردند. بلکه معنی حدیث این است که ابتدا به آنها اسلام نکنید، راه را به خاطر عبور آنها گشاده نکنید، وقتی با آنها روبرو شدید، متفرق نشوید، تا راه برای عبور آنها باز شود، و تا به راحتی آنها بگذارند، بلکه شما همچنان راهتان را ادامه دهید، و اگر راه تنگ بود، بگذارید آنها با تنگی مواجه شوند. این است معنی حدیث و در این مفهوم اعتراضی نیست و در این حدیث جز اظهار عزت مسلمان و این که مسلمان برای هیچکسی جز خدا ذلت قبول نمی‌کند، چیزی دیگر منظور نیست، و نیز این مطلب مانع دعوت‌دادن کفار به اسلام نیست، زیرا دعوت‌دادن کافر به اسلام امر مطلوبی است و به ویژه افرادی که توانایی دعوت‌دادن کفار به اسلام را دارند، بر آنها واجب است به اندازه توان خود کفار را به اسلام فرا خوانند.

حکم انعقاد مناظره میان ادیان

{94} آیا انعقاد جلسۀ مناظره، میان ادیان درست است، مانند مناظره دعوتگر احمد دیدات و کشیش نصرانی؟

* مناظره میان مسلمانان و کفار در صورت نیاز واجب است، خداوند تعالی به پیامبرش ρ گفته است: ﴿قُلۡ يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٦٤﴾ [آل عمران: 64]. یعنی: «بگو ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرید، پس هرگاه سر برتابند بگویید: گواه باشید که ما مسلم و منقاد هستیم». و داستان مناظرۀ ابراهیم با پادشاهی که در مورد پروردگارش با او به مجادله برخاسته بود، و مناظرۀ ابراهیم با قومش برای ما مشخص است، ابراهیم با قومش مناظره کرد و گفت: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيۡهِ ٱلَّيۡلُ رَءَا كَوۡكَبٗاۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّيۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلۡأٓفِلِينَ ٧٦

﴿فَلَمَّا رَءَا ٱلۡقَمَرَ بَازِغٗا قَالَ هَٰذَا رَبِّيۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمۡ يَهۡدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلضَّآلِّينَ ٧٧ فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمۡسَ بَازِغَةٗ قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكۡبَرُۖ فَلَمَّآ أَفَلَتۡ قَالَ يَٰقَوۡمِ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّمَّا تُشۡرِكُونَ ٧٨ إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٧٩﴾ [انعام: 76- 79]. یعنی: «هنگامی که شب او را دربر گرفت، ستاره‌ای را دید، گفت: این پروردگار من است، اما هنگامی که غروب کرد، گفت: من غروب‌کنندگان را دوست نمی‌دارم، و هنگامی که ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است، ولی هنگام که غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمرهٔ قوم گمراه خواهم بود، و هنگامی که خورشید را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است، اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم! من بی‌گمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم، بی‌گمان من روی به سوی ذاتی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و به کنارم و از زمرهٔ مشرکان نیستم» اما باید فردی که مناظره می‌کند، علم به اسلام و به دینی که طرف مناظره‌کننده به آن معتقد است، علم و آگاهی داشته باشد، تا بتواند طرف را محکوم و ساکت نماید، چون فردی که مناظره می‌کند به دو چیز نیاز دارد، یکی اثبات دلیل خود و دوم باطل‌کردن دلیل طرف، و برای این کار راهی جز شناخت‌داشتن بر عقیده طرف مقابل نیست، تا اینگونه بتواند دلایل او را درهم بشکند، و باید دعوتگران به اسلام بدانند که دلایل اهل باطل ضعیف و شکستنی است، و عقیدهٔ باطل آنها از بین خواهد رفت، همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ يُحَآجُّونَ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ٱسۡتُجِيبَ لَهُۥ حُجَّتُهُمۡ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ وَلَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٌ ١٦﴾ [شورا: 16]. یعنی: «کسانی که در بارهٔ خدا به مخاصمه و مجادله می‌پردازند، و دلیل و برهان ذکر می‌کنند، آنهم زمانی که پذیرفته شده است، خصومت آنان بیهوده و دلایل و براهین ایشان در پیشگاه پروردگارشان باطل و ناپذیرفتنی است، و خشم شدید گریبانگیرشان می‌گردد و عذاب سختی خواهند داشت».

و فرموده است: ﴿بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ فَيَدۡمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٞۚ وَلَكُمُ ٱلۡوَيۡلُ مِمَّا تَصِفُونَ ١٨﴾ [انبیاء: 18]. یعنی: «بلکه حق را به جان باطل می‌اندازیم و حق، مغز سر باطل را از هم می‌پاشد، و باطل هرچه زودتر محو و نابود می‌شود، وای بر شما به سبب توصیفی که می‌کنید».

و من شاهد قسمتی از مناظره‌ای که میان دعوتگر اسلامی احمد دیدات و کشیش مسیحی انجام گرفت بودم، و بسیار مورد پسندم واقع شد، و به من اطلاع داده شد که در نهایت، او آن کیشش را شکست داده و کشیش از مناظره دست کشیده و ناتوانی خویش را اظهار کرده است.

اظهار شادی برای مسلمان‌شدن کافر اشکالی ندارد

{95} آیا جایز است به مناسبت مسلمان‌شدن یکی از مشرکین در محلی که او کار می‌کند، جشن بگیریم، و این بخاطر بدست‌آوردن دل آنها و مسلمان‌شدن آنها انجام گیرد؟

* اظهار شادی و خوشحالی برای مسلمان‌شدن کافر اشکالی ندارد، بشرط این که آن را عید و جشن قرار ندهیم که هر سال تکرار شود، زیرا در اسلام به جز عید فطر و عید قربان و عید هفته یعنی جمعه عیدی وجود ندارد.

و غذا درست‌کردن و مهمانی فردی که اسلام آورده، به خاطر تشویق و بدست‌آوردن دل او اشکالی ندارد، به شرط این که هرسال در آن تاریخ جشن نگیریم و تکرار نشود، و چنین کاری به خاطر دلبسته‌کردن مردم به اسلام است و درست است.

آیا در هنگام فرا رسیدن عید مسیحیان می‌توان به آنها تبریک گفت

{96} آیا تبریک‌گفتن به مسیحیان به مناسبت اعیاد و جشن‌هایشان جایز است؟

* بهتر است به جای مسیحیان بگوییم نصارا، چون کلمۀ مسیحیان به دین آنها مشروعیت می‌دهد، یعنی آنها منتسب به عیسی بن مریم هستند. در صورتی که ما می‌دانیم که عیسی بن مریم υ بنی اسرائیل را به محمد ρ مژده داده است، و

خداوند متعال فرموده است: ﴿وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُۖ﴾ [صف: 6]. يعنی: «و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستادۀ خدا به سوی شما بوده، و توراتی را که پیش من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم».

پس وقتی اینها به محمد کفر ورزیده اند، آنها در حقیقت به عیسی هم کفر ورزیده اند، چون آنها مژده‌ای که او آنها را به آن مژده داده بود، نپذیرفته و رد کردند. بنابراین، ما آنها را به همان اسم می‌خوانیم که خداوند آنها را در قرآن توصیف نموده، و به همان چیزی که پیامبر خدا در سنت خود آنها را بدان متصف کرده است، و علماء مسلمین نیز به پیروی از کتاب و سنت آنها را نصارا نامیده اند، پس ما می‌گوییم: نصارا وقتی به محمد کفر ورزیده اند، در حقیقت به عیسی هم کفر ورزیده اند و نمی‌توان آنها را به عیسی منسوب کرد، اما آنها می‌گویند که: عیسی بن مریم آنها را به آمدن پیامبری مژده داده است که اسمش احمد است، و پیامبری که آمده محمد است و ما منتظر احمد هستیم، و محمد آن کس نیست که عیسی ما را به آمدن او بشارت داده است، پاسخ این تلبیس و شبه چیست؟ در جواب می‌گوییم: خداوند تعال فرموده است: ﴿فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾ و جاء فعل ماضی است، و دلالت می‌کند که این پیامبر آمده است، و آیا پیامبری غیر از محمد ρ بعد از عیسی آمده است، هرگز پیش آنها پیامبری جز محمد ρ نیامده است. بنابراین، بر آنها واجب است که به محمد ρ و همچنین به عیسی ایمان بیاورند: ﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ﴾ [بقره: 285]. یعنی: «فرستادۀ خدا معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است، و مؤمنان بدان باور دارند، همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های وی و پیغمبرانش ایمان دارند».

بنابراین، پیامبر ρ فرموده است: «هرکسی گواهی دهد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، و محمد پیامبر خدا است و عیسی بنده و پیامبر خدا است...»[1]

پس ایمان تکمیل نمی‌شود، مگر این که ایمان داشته باشیم که عیسی υ بندۀ خدا و پیامبر خدا است، و ما مانند نصارا نمی‌گوییم که عیسی پسر خدا است، و عیسی خدا است و نه مانند یهودی‌ها می‌گوییم که عیسی دروغگو است، و پیامبر خدا نیست، بلکه ما می‌گوییم که: عیسی پیامبر خدا بوده که برای قومش از طرف خدا فرستاده شده است و شریعت عیسی و دیگر پیامبران با شریعت محمد ρ منسوخ شده است، اما تبریک گفتن نصارا و یهود به خاطر اعیادشان به اتفاق اهل علم حرام و ناجایز است، همانطور که شمس الدین زرعی / در کتاب (احکام أهل الذمة) گفته است: «تبریک‌گفتن کفار به شعائر ویژۀ کفر به اتفاق حرام است، مثل این که به آنها بگویند: عید شما مبارک و مانند آن پس اگر چنین جمله‌ای کفر نباشد از محرمات است، زیرا تبریک‌گفتن عید به منزلۀ این است که او را به خاطر سجده‌کردن صلیب تبریک بگویند، بلکه چنین تبریکی گناهش پیش خدا از تبریک‌گفتن کسی به خاطر نوشیدن شراب و یا قتل و زنا و غیره بیشتر است، و بسیاری از افراد که دین برایشان اهمیت ندارد مرتکب چنین کاری می‌شوند، و زشتی کار خود را نمی‌دانند» (والله اعلم).

---

(1)- قسمتی از حدیثی که بخاری به روایت عباده بن صامت τ روایت کرده است به شماره (3435) الفتح (6 / 546) کتاب احادیث الأنبیاء باب (47) و مسلم (46 – 28) کتاب الإیمان، باب (10).

اسلام دین حق است

{97} علمای کرام در مورد افرادی که از دین، به خاطر اهداف شخصی خود استفاده می‌کنند، چه می‌گویند؟

* اسلام همانطور که معروف است، دین حق است، و خداوند متعال به پیامبرش فرموده است: ﴿إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗا﴾ [بقره: 119]. یعنی: «ما تو را همراه با حقایق یقینی فرستادیم، تا مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی». و دین اسلام بالاتر و مهمتر از این است که انسان آن را هدف برای برای رسیدن به اهداف شخصی خود قرار دهد، و هرکسی ادعا می‌کند که از یاوران و حامیان اسلام است، باید گفتار و کردار او به اسلام عرضه شود، تا معلوم گردد که آیا در ادعای خود صادق است یا نه، زیرا منافقین همه می‌گویند: ما به اسلام چنگ زده ایم و هرگاه فردی سخن‌هایشان را بشنود، فکر می‌کند مؤمن اند، همانطور که خداوند متعال فرموده است: ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ١ ٱتَّخَذُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ جُنَّةٗ فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّهُمۡ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٢﴾ [منافقون: 1- 2]. یعنی: «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که حتما فرستادۀ خدا هستی، خداوند می‌داند که تو فرستادۀ خدا می‌باشی، ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفتۀ خود دروغگو هستند، آنان سوگندهای خود را سپری می‌گردانند و از راه خدا باز می‌دارند، ایشان چه کار بدی می‌کنند».

و در ادامۀ این بحث فرموده است: ﴿وَإِذَا رَأَيۡتَهُمۡ تُعۡجِبُكَ أَجۡسَامُهُمۡۖ وَإِن يَقُولُواْ تَسۡمَعۡ لِقَوۡلِهِمۡۖ كَأَنَّهُمۡ خُشُبٞ مُّسَنَّدَةٞۖ يَحۡسَبُونَ كُلَّ صَيۡحَةٍ عَلَيۡهِمۡۚ هُمُ ٱلۡعَدُوُّ فَٱحۡذَرۡهُمۡۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٤﴾ [منافقون: 4]. یعنی: «هنگامی که ایشان را می‌بینی پیکر و سیمای‌شان ترا می‌گیرد و به شگفت می‌آورد، و هنگامی که به سخن درمی‌آیند به سخنان‌شان گوش فرا می‌دهی، آنان انگار تخته‌هایی هستند که تکیه داده شده باشند، هر فردی را بر ضد خود می‌پندارند و

هر آوازی را به زبان خویش، آنان را دشمنان بشمار و از ایشان برحذر باشد، خدایشان بکشد چگونه برگردانده می‌شوند».

منافقان چنان بیان و گفتار شیوایی دارند که وقتی انسان حرف‌هایشان را می‌شنود، بلافاصله خوب به سخن‌هایشان گوش می‌دهد و گمان می‌برد که آنها برحق و راه درست قرار دارند. به هرحال، جایز نیست که انسان دین اسلامی را راهی برای رسیدن به اهداف شخصی و وسیله‌ای برای دست پیداکردن به دنیا قرار دهد، بلکه او باید به اسلام چنگ بزند، تا از ثمرات بزرگ آن که عزت و اقتدار و حکومت در زمین است، قبل از پاداش جهان آخرت در دنیا بهره‌مند شود، خداوند متعال فرموده است: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗا﴾ [نور: 55]. یعنی: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است، همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به آرامش مبدل می‌سازد، مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند».

و خداوند متعال فرموده است: ﴿مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا مِّن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَنُحۡيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةٗ طَيِّبَةٗۖ وَلَنَجۡزِيَنَّهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩٧﴾ [نحل: 97]. یعنی: «هرکس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد، و مؤمن باشد بدو زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و پاداش آنان را بر طبق کارهایشان خواهیم داد».

جهاد با منافقین مانند جهاد با کفار نیست

{98} بهترین راه بـرای مقابلـه بـا جنگـی کـه بعضـی از فرزنـدان مسـلمین از لائیکی‌ها (علمانی) و دیگران، علیه مسلمین و اسلام به راه انداخته اند چیست؟

* امت اسلامی باید با هر سلاحی که با آن به سوی مسلمین هدف گیری شـده به صورت مناسبی مقابله کند. بنابراین، کسانی که با افکار و گفتار با اسلام مبـارزه می‌کنند، لازم است بطلان فکر آنها با دلایل فکری و عقلی و دلایـل شـرعی بیـان شود، و افرادی که از ناحیه اقتصادی به مبارزه بـا اسـلام برمـی‌خیزنـد، لازم اسـت تهاجم آنها دفع شود، بلکه در صورت امکان به وسیله‌ای که آنها به مبـارزۀ اسـلام برخاسته اند، با همان وسیله بر آنها حمله‌ور شد.

و بیان کرده شود که بهترین راه برای اقتصاد عادلانه روش اسلام است، و کسانی که با اسلحه به جنگ اسلام می‌آیند، باید با آنچه مناسب است، در برابر اسلحۀ آنها مقاومت کرد. بنابراین، خداوند متعال فرموده است: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَـٰهِدِ ٱلۡكُفَّارَ وَٱلۡمُنَـٰفِقِينَ وَٱغۡلُظۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ۝٩﴾ [تحریم: 9]. یعنی: «ای پیغمبر با کافران و منافقان جهاد و پیکار بکن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است، و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است».

و مشخص است که جهاد با منافقین با جهاد با کفار تفاوت داد، زیـرا جهـاد بـا منافقین به وسیلۀ علم و بیان انجام می‌گیـرد، و بـا کفـار بـا گلولـه و شمشـیر جهـاد می‌شود.

خداوند در قرآن مجید یهود و نصاری را جزو کافران شمرده است

{99} یکی از سخنرانان در مسجدی از مساجد اروپـا در یکـی از درسـهایش گفت که: تکفیر یهود و نصارا جایز نیست، و شما می‌دانیـد بیشـتر افـرادی کـه در مساجد اروپا برای وعظ و درس می‌روند، سرمایۀ علمی ایشان انـدک اسـت. و مـا می‌ترسیم چنین سخنی منتشر شود، امید است در این زمینـه توضـیح کـاملی ارائـه دهید؟

* چنین سخنی گمراهی و گاهی کفر است، چون خداوند تعالی در قرآن کفر یهود و نصارا را بیان کرده و فرموده است: ﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِۖ ذَٰلِكَ قَوۡلُهُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡۖ يُضَٰهِـُٔونَ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبۡلُۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ٣٠ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٣١﴾ [توبه: 30-31]. یعنی: «یهودیان می‌گویند: عُزَیر پسر خدا است، و نصارا می‌گویند: مسیح پسر خدا است، این سخنی است که آنان به زبان می‌گویند، آنان به گفتار کافرانی می‌ماند که پیش از آنان همچنین می‌گفتند: خداوند کافران را نفرین و نابود کند، چگونه بازداشته می‌شوند، یهودیان و نصارا علمای دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته اند، مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند، بدیشان جز این دستور داده نشده است که تنها خدای یگانه را بپرستند و بس جز خدا معبود به حقی نیست و او پاک و منزه از شرک‌ورزی و چیزهایی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند».

پس این آیه دلالت بر این دارد که آنها مشرک هستند، و خداوند در آیاتی دیگر کفر آنها را به صراحت بیان نموده است و فرموده: ﴿لَقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَ﴾ [مائده: 72]. یعنی: «بی‌گمان کسانی کافر شده اند که می‌گویند: خدا همان مسیح پسر مریم است».

و فرموده: ﴿لَّقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٖ﴾ [مائده: 73]. یعنی: «بی‌گمان کسانی کافر اند که می‌گویند که: خداوند یکی از سه خدا است».

و فرموده: ﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَ﴾ [مائده: 78]. یعنی: کافران بنی اسرائیل بر داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده اند، و خداوند فرموده: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ

وَٱلۡمُشۡرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ﴾ [بینه: 6]. یعنی: «مسلماً کافران اهل کتاب و مشرکان جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند»، و آیات و احادیث در این مورد زیاد است، پس اگر کسی کفر یهود و نصارد را انکار کند که به محمد ρ ایمان نیاوردند، و او را تکذیب کردند، به معنی این است که خدا را تکذیب کرده است، و تکذیب خدا کفر است، و اگر در کفر آنها شکی داشته باشد در کفر او شکی نیست. سبحان الله!! این مرد چگونه می‌تواند بگوید که: به اینها نباید کافر گفت، در حالی که آنها می‌گویند: خداوند سومین سه‌تاست و خداوند آنها را تکفیر کرده است، و چگونه راضی نیست که اینها تکفیر شوند، در حالی که آنها می‌گویند: مسیح فرزند خدا است، و می‌گویند: دست خدا بسته است، و می‌گویند: خداوند فقیر و ما غنی هستیم؟!

چگونه تکفیر آنها و اطلاق کلمهٔ کفر بر اینها را نمی‌پسندد، در حالی که اینها پروردگارشان را به چنین صفات زشتی که همه عیب و دشنام و ناسزا است متصف می‌کنند؟!

من از این مرد می‌خواهم که به سوی خدا باز گردد، و توبه کند و این گفتهٔ الهی را بخواند که فرموده است: ﴿وَدُّواْ لَوۡ تُدۡهِنُ فَيُدۡهِنُونَ ۝٩﴾ [قلم: 9]. یعنی: «ایشان دوست می‌دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند» (بدین امید که برخی از فرمان‌های خدا را به خاطر آنان ترک کنی، و در بعضی از مسائل با ایشان همگام و همآهنگ شوی) و در کفر یهود و نصارا با ایشان سازش و مداهنت نکند، و برای هریک بیان کند که آنها کافر و از اهل جهنم هستند، پیامبر ρ فرموده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، هیچکسی از این امت یعنی (امت دعوت) چه یهود چه نصرانی که دعوت مرا بشنود و به آنچه من از جانب خدا آورده‌ام ایمان نیاورد، سپس بمیرد حتماً از اهل جهنم خواهد بود»[1].

بنابراین، بر این گوینده لازم است که بسوی خدا باز گردد، و از این دروغ بزرگ توبه کند، و به صراحت اعلام کند که اینها کافر هستند، و اهل جهنم اند،

---

(1)- مسلم به روایت ابوهریره τ (240 / 153) کتاب الإیمان باب (70).

و این که بر آنها لازم است از پیامبر امی محمد ρ پیروی کنند، زیرا محمد مژدۀ عیسی υ است، و محمد برای یهود و نصارا شناخته شده است و آنها او را همانطور می‌شناسند که فرزندان خود را می‌شناسند، خداوند تعالی فرموده است: ﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلْأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَىٰهُمْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ ۙ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ۝١٥٧﴾ [اعراف: 157]. یعنی: «کسانی که پیروی می‌کنند از فرستادۀ خدا پیغمبر امی که در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌سازد، و فرو می‌اندازد و بند و زنجیر را از ایشان بدر می‌آورد، پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند، و وی را یاری دهند و از نوری پیروی کنند که به همراه او نازل شده است، بی‌گمان آنان رستگارند».

و عیسی به آمدن محمد ρ مژده داده است، و خداوند در قرآن سخن عیسی را حکایت کرده است: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُم مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَمُبَشِّرًۢا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنۢ بَعْدِي ٱسْمُهُۥٓ أَحْمَدُ ۖ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ قَالُوا۟ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝٦﴾ [صف: 6]. یعنی: «و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستادۀ خدا به سوی شما بوده، و توراتی را که پیش از من آمده است، تصدیق می‌کنم و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، مژده می‌دهم، اما هنگامی که آن پیغمبر همراه با معجزات روشن و دلایل متقن به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است».

وقتی فردی که به آمدنش مژده داده بود، یعنی احمد، با دلایل روشن پیش آنها آمد، گفتند: این سحر آشکاری است. بنابراین، ما ادعای این نصارا را رد

می‌کنیم که گفتند: فردی که عیسی به آمدنش مژده داده احمد است نه محمد. ما می‌گوییم که خداوند فرموده است: ﴿فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ﴾.

و بعد از عیسی پیامبری جز محمد ρ نیامده و محمد، احمد است، اما خداوند به عیسی الهام کرد که محمد را احمد بنامد، چون احمد اسم تفضیل از مادۀ حمد است، و محمد بیشتر از همۀ مردم خدا را ستایش می‌کند و از همۀ مردم دارای صفات کاملتری است که پیش از همه سزاوار ستایش است، پس اگر احمد را اسم تفضیل از باب اسم فاعل قرار دهیم، به معنی بنده‌ای که بیشتر از همۀ مردم خدا را ستایش می‌کند، خواهد بود، و اگر صیغۀ تفضیل را از باب مفعول قرار دهیم به معنی، فردی که بیشتر از همه مردم سزاوار حمد و ستایش است، می‌شود، پس او حامد (ستایش‌کننده) و محمود (ستایش‌شونده) است که با کاملترین صیغه که بر حمد دلالت کند، یعنی احمد نامگذاری شده است.

و من می‌گویم: هرکسی که گمان کند در زمین دینی غیر از دین اسلام هست که خداوند آن را می‌پذیرد، چنین کسی کافر است و هیچ شکی در کفر او نیست، چون خداوند عزوجل فرموده است: ﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل عمران: 85]. یعنی: «و کسی که غیر از اسلام آیینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زمرۀ زیانکاران خواهد بود»، و خداوند فرموده است: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [مائده: 3]. یعنی: «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین پسند خدا برای شما برگزیدم».

و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ [آل عمران: 19].یعنی: «بی‌گمان دین در پیشگاه خدا اسلام است».

بنابراین، برای بار دوم تکرار می‌کنم که این گوینده باید توجه کند و برای همۀ مردم بیان کند که یهود و نصارا کافر هستند، چون برای آنها اقامۀ حجت شده و رسالت به آنها رسیده، اما آنها از روی عناد و کینه کفر ورزیدند.

و یهود با (مغضوب علیهم) افرادی که خدا بر آنها خشم گرفته نامیده می‌شوند، چون آنها حق را دانسته و با آن مخالفت ورزیدند و به نصاری (ضالین) گمراهان گفته می‌شود، چون آنها به دنبال حق بودند، اما گمراه شده و به حق نرسیدند، اما اکنون همهٔ آنها حق را شناختند، ولی با آن مخالفت ورزیدند. بنابراین، همه آنها سزاوار و در معرض خشم الهی هستند، و من همهٔ یهود و نصاری را دعوت می‌دهم که به خدا و تمام پیامبرانش ایمان بیاورند و از محمد ρ پیروی کنند، چون آنها در کتاب‌هایشان به همین چیز دستور داده شده اند، همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَٱكۡتُبۡ لَنَا فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِنَّا هُدۡنَآ إِلَيۡكَۚ قَالَ عَذَابِيٓ أُصِيبُ بِهِۦ مَنۡ أَشَآءُۖ وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖۚ فَسَأَكۡتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَٰتِنَا يُؤۡمِنُونَ ١٥٦ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٥٧ قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُمۡ جَمِيعًا ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٥٨﴾ [اعراف: 156- 158]. یعنی: «و برای ما در این دنیا و آن دنیا نیکی مقرر دار، چرا که ما به سوی تو بازگشت کرده ایم، گفت: عذاب خود را به هرکس که بخواهم می‌رسانم و رحمت من همه چیز را دربر گرفته است، آن را برای کسانی مقرر خواهم داشت که پرهیزکاری کنند و زکات بدهند و به آن ایمان بیاورند، کسانی که پیروی می‌کنند از فرستادهٔ، پیغمبر امی که در تورات و انجیل انگاشته می‌یابند، او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان

حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد و بند و زنجیر را از آنان بدر می‌آورد، پس کسانی که به او ایمان بیاورند و از او حمایت کنند، و وی را یاری دهند و از نوری پیروی کنند که به همراه او نازل شده است، بی‌گمان آنان رستگارند، بگو: ای مردم من فرستادۀ خدا به سوی همگی شما هستم، خدایی که ملک آسمان‌ها و زمین از آن اوست جز او معبود بحقی نیست، او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند، پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که ایمان به خدا و سخن‌هایش دارد از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

و همانطور که پیامبر ρ فرموده است: به دو پاداش دست پیدا کنند، سه نفر هستند که به آنها دو پاداش می‌رسد: «مردی از اهل کتاب که به پیامبرش ایمان آورد و به محمد ρ هم ایمان آورده است»[1]. من به سخنی از صاحب الإقناع در باب حکم مرتد دست پیدا کردم که در ادامه سخنش می‌گوید: «....... یا این که افرادی که دینی غیر از اسلام انتخاب کرده اند، مانند نصاری را کافر نداند یا در کفرشان شک کند یا مذهب‌شان را درست بداند، کافر است».

و از شیخ احمد عبدالحلیم نقل شده است که «هرکسی عقیده داشته باشد که کلیساها خانۀ خدا هستند، و در آن خدا پرستش می‌شود، و کارهایی که یهود و نصاری انجام می‌دهند، عبادت و اطاعت برای خدا و پیروی از پیامبرش محسوب می‌شود و یا این که خداوند کار آنها را دوست می‌دارد، و می‌پسندد و یا آنها را برای بازگشایی کلیساها و اقامۀ دین یهود و نصاری کمک کند و عقیده داشته باشد که چنین کارهایی طاعت و عبادت الهی هست، چنین فردی کافر است» و همچنین در جایی دیگری گفته است: «هرکسی عقیده داشته باشد که دیدار ذمی‌ها در کلیساهایشان باعث نزدیکی به خدا و عبادتی برای خدا است چنین فردی مرتد و از دین اسلام خارج می‌شود».

و این گفتۀ شیخ مطلبی را که ما در ابتدای پاسخ عرض کردیم تایید می‌کند، و این مطلبی است که در آن ابهامی وجود ندارد. والله المستعان.

---

(1)- قسمتی از حدیث بخاری به روایت ابوموسی τ به شماره (97) الفتح (1 / 229) کتاب العلم باب (31) و مسلم (241 – 154) کتاب الایمان باب (10).